



مرکز تحقیقات اسلامی

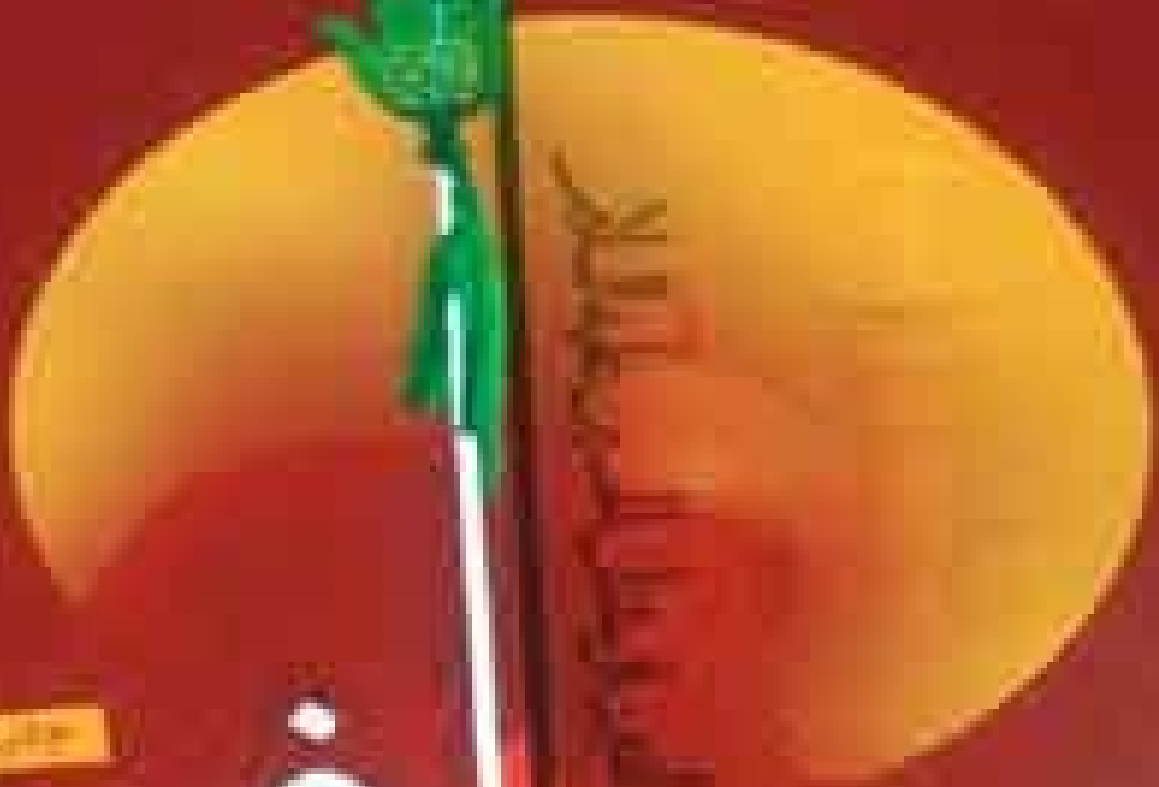
اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



میلاد النبی

1443ھ

میلاد النبی

حزینہ گل اسدوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منظومه لهوف : الفين في مقتل الحسين : اولين منظومه اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمة الله

نویسنده:

رضا کیانی رهنانی (کیان اصفهانی)

ناشر چاپی:

پویان مهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	منظومه لهوف : الفین فی مقتل الحسین : اولین منظومه اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمه الله
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۳	لهوف
۲۴	تقریظ حضرت آیت الله سید ابوالحسن مهدوی
۲۵	مقدمه
۲۹	فصل اول: دوران اولیه اسلام
۲۹	اشاره
۳۰	تولد امام حسین علیه السلام و دو خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن
۳۳	فصل دوم: از مدینه تا کربلا
۳۳	اشاره
۳۴	بخش اول: امام حسین علیه السلام در مدینه
۳۴	(۱) گفتگوی امام حسین علیه السلام با ولید بن عتبه حاکم مدینه
۳۹	(۲) گفتگوی امام حسین علیه السلام با مروان بن حکم (لعین)
۴۰	بخش دوم: امام حسین علیه السلام در راه مکه
۴۰	(۱) حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه
۴۰	اشاره
۴۰	(الف) تاریخ ورود امام حسین علیه السلام به مکه
۴۰	(ب) درخواست عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر از امام حسین علیه السلام
۴۱	(۲) پاسخ امام حسین علیه السلام به عبدالله بن عمر
۴۱	اشاره
۴۱	(الف) سر حضرت یحیی علیه السلام
۴۱	(ب) قتل عام هفتاد پیامبر از طلوع فجر تا طلوع آفتاب

- ۴۲ ..... اجتماع اهل کوفه (۳)
- ۴۲ ..... الف)سخرانی سلیمان بن صرد خُزاعی برای اهل کوفه
- ۴۳ ..... ب)متن نامه اهل کوفه و به امام حسین علیه السلام
- ۴۴ ..... پ)اقدامات بعدی و متن آخرین نامه اهل کوفه به امام حسین علیه السلام
- ۴۶ ..... ۴)پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه های اهل کوفه
- ۴۶ ..... الف)عکس العمل امام حسین علیه السلام در مقابل آخرین نامه اهل کوفه
- ۴۸ ..... پ)نامه جاسوسان به یزید لعین
- ۴۸ ..... ت)اعزام سلیمان (معروف به اُبورزین)به بصره
- ۴۹ ..... ۵)دعوت یزید بن مسعود نَشَلی از سه قبیله برای یاری امام حسین علیه السلام
- ۴۹ ..... اشاره
- ۴۹ ..... الف)نظر یزید بن مسعود در معاویه-علیه الهاویه-و یزید معلون
- ۵۱ ..... ب)توصیف امام حسین علیه السلام از زبان یزید بن مسعود
- ۵۳ ..... پ)هشدار یزید بن مسعود به اهالی بصره
- ۵۵ ..... ۶)پاسخ سه قبیله به درخواست یزید بن مسعود نَهَشَلی
- ۵۵ ..... الف)پاسخ قبیله حَنْظَلَه
- ۵۵ ..... پ)پاسخ قوم تمیم
- ۵۶ ..... ت)اتمام حَجّت یزید بن مسعود
- ۵۷ ..... ۷)نامه یزید بن مسعود نَهَشَلی به امام حسین علیه السلام
- ۵۷ ..... الف)متن نامه یزید بن مسعود به امام حسین علیه السلام
- ۵۸ ..... ب)دعای امام حسین علیه السلام در حق یزید بن مسعود
- ۵۸ ..... پ)فوت فضیلت شهادت از یزید بن مسعود
- ۵۹ ..... ۸)حوادث دیگر بصره
- ۵۹ ..... الف)متن نامه یزید بن مسعود به امام حسین علیه السلام
- ۵۹ ..... ب)تهدید عُبَیدالله بن زیاد لعین به مردم بصره
- ۵۹ ..... پ)خروج ابن زیاد لعین از بصره و ورود او به کوفه
- ۶۱ ..... ۹)هانی بن عُروه(علیه الزّحمه)قبل از ملاقات با ابن زیاد(لعین)

- الف) ورود مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه ..... ۶۱
- ب) شکوه ابن زیاد لعین از هانی بن عروه ..... ۶۱
- پ) ملاقات سفیران ابن زیاد لعین با هانی ..... ۶۲
- ت) ترس هانی بر در قصر حکومتی ..... ۶۳
- ۱۰) هانی بن عروه (علیه الرحمه) بعد از ملاقات با ابن زیاد (لعین) ..... ۶۴
- الف) گفت و شنود هانی با ابن زیاد لعین ..... ۶۴
- ب) ملاقات غیر منتظره هانی با «معلقل» جاسوس ابن زیاد لعین ..... ۶۵
- پ) درخواست هانی از ابن زیاد لعین و پاسخ آن خبیث ..... ۶۵
- ۱۱) وساطت مسلم بن عمرو با هلی، بین هانی و ابن زیاد (لعین) ..... ۶۷
- الف) درخواست مسلم بن عمرو از هانی ..... ۶۷
- ب) پشتیبانی هانی از مسلم بن عقیل ..... ۶۸
- ۱۲) عکس العمل آخر ابن زیاد (لعین) با هانی ابن عروه علیه الرحمه ..... ۶۹
- اشاره ..... ۶۹
- الف) قساوت قلب ابن زیاد لعین ..... ۶۹
- ب) اسیر نمودن هانی بن عروه ..... ۶۹
- ۱۳) اعتراض اسماء بن خارجه به ابن زیاد (لعین) ..... ۷۱
- ۱۴) محاصر □ دارالخلافة ..... ۷۲
- ۱۵) سرگذشت مسلم بن عقیل علیه السلام قبل از اسارت ..... ۷۴
- الف) جنگ حضرت مسلم ..... ۷۴
- ب) پراکنده شدن یاران مسلم ..... ۷۴
- پ) غربت حضرت مسلم در کوفه ..... ۷۶
- ت) جنگ دیگر حضرت مسلم ..... ۷۷
- ث) رجز خوانی حضرت مسلم ..... ۷۸
- ۱۶) سرگذشت مسلم بن علیه السلام عقیل بعد از اسارت ..... ۸۰
- الف) اسیر شدن حضرت مسلم ..... ۸۰
- ب) اولین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین ..... ۸۰

- ب) دومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین ..... ۸۲
- ت) سومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین ..... ۸۴
- ث) چهارمین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین و شهادت او ..... ۸۵
- ج) وحشت قاتل مسلم بعد از شهادت او ..... ۸۵
- ح) شهادت هانی ابن عروه (علیه الرحمه) ..... ۸۷
- ۱۷) نامه عُبَیدالله ابن زیاد بدبنیاد به یزید (لعین) ..... ۸۸
- ۱۸) خطبه پرشور امام حسین علیه السلام در مکه ..... ۸۹
- ۱۹) روایت ابومحمد واقدی و زرارة بن خلج ..... ۹۱
- ۲۰) روایت مُعَمَّر بن مُثَنَّى ..... ۹۳
- بخش سوم: امام حسین علیه السلام در راه عراق ..... ۹۴
- ۱) حدیث محمّد بن داوود قمی در مورد محمد بن حنفیه ..... ۹۴
- الف) گفت و شنود امام حسین علیه السلام با برادرش محمد بن حنفیه ..... ۹۴
- ب) پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام ..... ۹۵
- پ) امام حسین علیه السلام خبر شهادت خود را به برادر می دهد ..... ۹۶
- ت) چرا محمد بن حنفیه با امام حسین علیه السلام به عراق نرفت ..... ۹۷
- ۲) رسیدن ملائکه خدمت امام حسین علیه السلام ..... ۹۸
- ۳) رسیدن طایفه ای از جنیان خدمت حضرت امام حسین علیه السلام ..... ۱۰۰
- اشاره ..... ۱۰۰
- پ) کسی که مرگش مقرر گردد از خانه به سوی قتلگاه کشانده می شود ..... ۱۰۰
- ت) رفتن من به کربلا امتحان اهل شقاوت است ..... ۱۰۱
- ث) خداوند در روز دَحْوَالارض کربلا را برای من انتخاب کرد ..... ۱۰۱
- ج) امام حسین علیه السلام به جنیان فرمود: من در روز شنبه به شهادت میرسم ..... ۱۰۱
- ۴) ورود امام حسین علیه السلام به منزل نعیم ..... ۱۰۳
- الف) مصادره اموال قافله حکومتی ..... ۱۰۳
- ب) چرا امام حسین علیه السلام اموال قافله را مصادره نمود ..... ۱۰۳
- ۵) ورود امام حسین علیه السلام به منزل ذاتِ عرق ..... ۱۰۴



- ۶) ورود امام حسین علیه السلام به منزل تغلبیه ----- ۱۰۵
- الف) خواب دیدن امام حسین علیه السلام ----- ۱۰۵
- ب) دعای امام حسین علیه السلام در حق علی اکبر علیه السلام ----- ۱۰۵
- ۷) زهیر بن قین ----- ۱۰۹
- الف) احضار زهیر توسط امام حسین علیه السلام ----- ۱۰۹
- ب) «دیلیم» زن زهیر، عامل سعادت او می شود ----- ۱۱۰
- ۸) ورود امام حسین علیه السلام به منزل زُبَّاله ----- ۱۱۳
- اشاره ----- ۱۱۳
- الف) خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام ----- ۱۱۳
- پ) فریاد شیون و سیلاب اشک در شهادت مسلم ----- ۱۱۳
- ت) ملاقات فرزندق (شاعر) با امام حسین علیه السلام ----- ۱۱۴
- ث) اشعار زیبای امام حسین علیه السلام ----- ۱۱۵
- ۹) قیس بن مُسَهَّر ضیداوی ----- ۱۱۶
- اشاره ----- ۱۱۶
- الف) روانه شدن قیس به سوی کوفه ----- ۱۱۶
- ب) اسیر شدن قیس و سوال کردن ابن زیاد لعین از او ----- ۱۱۶
- پ) پیشنهاد تهدید آمیز ابن زیاد لعین به قیس ----- ۱۱۷
- ت) فریب خوردن ابن زیاد لعین از قیس ----- ۱۱۹
- ث) گریه امام حسین علیه السلام بر شهادت قیس ----- ۱۲۰
- ۱۰) ملاقات امام حسین علیه السلام و حَزَنین یزید ریاحی ----- ۱۲۱
- اشاره ----- ۱۲۱
- الف) درخواست امام حسین علیه السلام از حَزَن برای برگشتن خودش به مدینه ----- ۱۲۱
- ب) نامه سرزنش و تهدید ابن زیاد لعین به حَزَن ----- ۱۲۴
- ۱۱) سخنرانی امام حسین علیه السلام بعد از ممانعت حر از حرکت آن حضرت ----- ۱۲۵
- الف) متن خطبه امام حسین علیه السلام ----- ۱۲۵
- ب) اعلام وفاداری زهیر ----- ۱۲۷

- پ) اعلام وفاداری هلال بن نافع ..... ۱۲۷
- ت) اعلام وفاداری بُزیر بن خُضیر ..... ۱۲۷
- بخش چهارم: امام حسین علیه السلام در کربلا ..... ۱۲۹
- ۱) ورود امام حسین علیه السلام و کاروانش به کربلا ..... ۱۲۹
- الف) ورود امام حسین علیه السلام و کاروانش به کربلا ..... ۱۲۹
- ب) پناه بردن امام حسین علیه السلام به خدا؛ از کرب و بلا (اندوه و بلا) ..... ۱۲۹
- پ) امام حسین علیه السلام خبر مرگ و شهادت خود را می دهد ..... ۱۳۱
- ت) امام حسین علیه السلام مینشینند روی خاک کربلا و می گوید: «أف بر دوستی توای روزگار» ..... ۱۳۱
- ۲) روایت اول در مورد غلیاء مکرمه، زینب کبری علیه السلام، ..... ۱۳۳
- اشاره ..... ۱۳۳
- الف) بی تابی زینب علیها السلام و زنان اهل حرم ..... ۱۳۳
- ب) فریاد «وامحمداه، واعلیاه، وواختناه» از جانب ام کلثوم علیها السلام ..... ۱۳۳
- پ) دلداری امام حسین علیه السلام به زینب علیها السلام ..... ۱۳۵
- ۳) روایت دوم در مورد علیاء مکرمه، زینب کبری علیه السلام، ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- الف) بی قراری بی حد زینب علیها السلام و تذکر امام حسین علیه السلام به او ..... ۱۳۷
- ب) غم و غصه شدید امام حسین علیه السلام ومثال مرغ قَطَا ..... ۱۳۷
- پ) بی هوش شدن زینب علیها السلام و تسلیت دادن امام علیه السلام به او ..... ۱۳۹
- فصل سوم: حوادث عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام ..... ۱۴۱
- اشاره ..... ۱۴۱
- ۱) دعوت عُتَید الله بن زیاد (لعین) از یارانش برای قتال با امام حسین علیه السلام ..... ۱۴۲
- اشاره ..... ۱۴۲
- الف) فروختن آخرت به دنیا، برای رسیدن به ایالت ری ..... ۱۴۲
- ب) تعداد افراد لشکر عمر سعد لعین در روز ششم محرم ..... ۱۴۲
- ۲) نخستین سخنرانی امام حسین علیه السلام در کربلا ..... ۱۴۴
- الف) پرسش های پی در پی امام حسین علیه السلام و پاسخ های لشکریان ابن سعد لعین ..... ۱۴۴

- ۱۵۰ ..... (ب)برخاستن صدای ناله و شیون از زنان اهل حرم حسین علیه السلام
- ۱۵۱ ..... (۳)جواب دندان شکن حضرت عباس علیه السلام به شمر(لعین)
- ۱۵۱ ..... الف)تاکید بر شروع جنگ
- ۱۵۱ ..... (ب)آمان نامه شمر لعین
- ۱۵۳ ..... (۴)طلب مهلت یک روز،برای خواندن نماز و تلاوت قرآن در شب
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۳ ..... الف)موافقت با تقاضای مهلت
- ۱۵۴ ..... (ب)روای صادقه حسین علیه السلام و بی تابی زینب علیها السلام
- ۱۵۶ ..... (۵)آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام
- ۱۵۶ ..... الف)برداشتن بیعت از یاران
- ۱۵۶ ..... (ب)بزار وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام و خاندان امام علیه السلام
- ۱۵۸ ..... (پ)بزار وفاداری «مسلم بن عوسجه»
- ۱۵۹ ..... (ث)بزار وفاداری «زهیر بن قین»
- ۱۵۹ ..... (ت)بزار وفاداری «سعید بن عبدالله حنفی»
- ۱۶۱ ..... (۶)برداشتن بیعت از محمد بن بشیر خضرمی
- ۱۶۲ ..... (۷)صدای مناجات با خدا، از خیمای حسینی
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۲ ..... الف)پیوستن ۳۲ نفر از لشکر سعد لعین به امام حسین علیه السلام
- ۱۶۲ ..... (ب)حسین علیه السلام در قله شامخ عبادت
- ۱۶۲ ..... (پ)علت این که امام حسین علیه السلام اولاد کم داشته،چیست؟
- ۱۶۴ ..... (۸)شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا
- ۱۶۴ ..... الف)نظافت واپسین حضرت حسین علیه السلام
- ۱۶۴ ..... (ب)خوشحالی و شوخی زیاد بُزیر بن خَصیر همدانی
- ۱۶۶ ..... (۹)سخنرانی پرشور امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... الف)پند و نصیحت های بی اثر بُزیر

- ب) شروع سخنرانی امام حسین علیه السلام ..... ۱۶۶
- پ) مرگ سرخ به از زندگی ننگین، (هیهات مِنَّا الذَّله) ..... ۱۷۰
- ت) خواندن اشعار «فَرَّوْهُ بِن مَسِيكِ الْمَرَادِي» ..... ۱۷۱
- ث) خبر از آینده کوفیان و خبر از شهادت خود ..... ۱۷۳
- ج) نفرین امام حسین علیه السلام و خبر از قیام «مختار» ..... ۱۷۴
- ح) آماده شدن امام حسین علیه السلام در هنگام جنگ ..... ۱۷۴
- ۱۰) آغاز جنگ در روز عاشورا ..... ۱۷۶
- اشاره ..... ۱۷۶
- ب) مهیّا کردن امام، یاران را برای جنگ ..... ۱۷۶
- پ) شدت گرفتن غضب الهی ..... ۱۷۷
- ت) حضور ملاتکه و مختیر نمودن امام حسین علیه السلام بین پیروزی و شهادت ..... ۱۷۸
- ۱۱) ندای «هل من مُعین» امام حسین علیه السلام و بیدار شدن خُز بن یزید ریاحی از خواب غفلت ..... ۱۷۹
- اشاره ..... ۱۷۹
- الف) پرسش حَز از عمر بن سعد لعین ..... ۱۷۹
- پ) توبه حَز به درگاه الهی ..... ۱۷۹
- ت) اذن میدان خواستن حَز و شهادت او ..... ۱۸۱
- ۱۲) مباحله در ظهر عاشورا و شهادت بَزْرَبْنُ حُضَيْر ..... ۱۸۶
- ۱۳) کارزار و شهادت «وَهَب بن جَنَاح کَلْبِي» ..... ۱۸۷
- اشاره ..... ۱۸۷
- الف) رضایت مادر وَهَب از او، در صورت شهادتش در رکاب حسین علیه السلام ..... ۱۸۷
- ب) دعای خیر امام حسین علیه السلام در حق همسر وَهَب ..... ۱۸۹
- ۱۴) کارزار و شهادت مسلم بن عوسجه ..... ۱۹۰
- اشاره ..... ۱۹۰
- الف) دعا و جمله امام بر بالای سر مسلم بن عوسجه ..... ۱۹۰
- ب) وصیت مسلم بن عوسجه به حبیب بن مظاهر ..... ۱۹۱
- ۱۵) نبرد و شهادت عمرو بن قُرْظَه انصاری ..... ۱۹۳

- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۳ ..... الف) سپر بلای امام حسین علیه السلام
- ۱۹۴ ..... ب) آیا به عهدی که با تو بستم وفا کردم
- ۱۹۵ ..... ۱۶) جدال و شهادت [جُون] غلام سیاه‌رنگ
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۵ ..... الف) درخواست امام حسین علیه السلام از «جُون»
- ۱۹۶ ..... ب) پاسخ «جون» و شهادت او
- ۱۹۷ ..... ۱۷) جهاد و شهادت عمرو بن خالد صیداوی
- ۱۹۸ ..... ۱۸) قِتال و شهادت حَنْظَلَه بن اَسْعَد شامی
- ۱۹۸ ..... اشاره
- ۱۹۸ ..... الف) «حَنْظَلَه» سپر بلای امام حسین علیه السلام
- ۱۹۸ ..... ب) نصایح «حَنْظَلَه» به لشکریان ابن سعد لعین
- ۱۹۹ ..... پ) درخواست «حَنْظَلَه» از امام علیه السلام و پاسخ امام
- ۲۰۰ ..... ۱۹) برگزاری نماز ظُهر عاشورا و شهادت سعید بن عبدالله حنفی
- ۲۰۲ ..... ۲۰) جنگاوری و شهادت سُوید بن عمرو بن اَبی المَطاع
- ۲۰۳ ..... ۲۱) رشادت و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۲۰۳ ..... الف) بیرون آمدن علی اکبر علیه السلام از خیمه و اذن جهاد از پدر
- ۲۰۳ ..... ب) صحبت های امام حسین علیه السلام با خدای خویش و نگاه نا امید و مایوس وار او به حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۲۰۴ ..... پ) صیحه امام حسین علیه السلام و نفرین به عمر بن سعد لعین
- ۲۰۴ ..... ت) جهاد علی اکبر علیه السلام و درخواست آب از پدر
- ۲۰۵ ..... ث) نبرد دوباره علی اکبر علیه السلام و شهادت او
- ۲۰۵ ..... ج) امام حسین علیه السلام بر بالین علی اکبر علیه السلام
- ۲۰۶ ..... چ) حضرت زینب علیه السلام بر روی جنازه مطهر علی اکبر علیه السلام
- ۲۰۶ ..... ح) دعوت کردن اهل بیت به شکیبایی
- ۲۰۸ ..... ۲۲) پیکار و شهادت حضرت قاسم علیه السلام
- ۲۰۸ ..... اشاره

- الف) هجوم امام حسين عليه السلام به قاتل قاسم بن الحسن عليه السلام (۱۷۶۷) پس حسين با ناله قاسم هُجوم کرد برده ناگه بر سر آن قوم شوم ..... ۲۰۸
- ب) جملات دردمند امام حسين عليه السلام بر بالين قاسم عليه السلام ..... ۲۰۹
- ۲۳) شهادت حضرت علي اصغر عليه السلام ..... ۲۱۰
- الف) فرياد يارى طلبى امام حسين عليه السلام و فرياد شيون و گريه زنان حرم ..... ۲۱۰
- ب) وداع خونين امام حسين عليه السلام با علي اصغر عليه السلام ..... ۲۱۰
- ۲۴) شكايه حضرت حسين عليه السلام به درگاه خدا و شهادت حضرت عباس عليه السلام ..... ۲۱۲
- الف) ممانعت لشكريان ابن سعد لعين از ورود امام عليه السلام به شريعه ..... ۲۱۲
- ب) اصابت تير به چانه شريف امام حسين عليه السلام و مناجات امام عليه السلام با خداى خويش ..... ۲۱۲
- پ) شهادت ساقى طفلان و علمدار دشت كربلا ..... ۲۱۳
- ۲۵) آغاز جنگ و جدال شديد حضرت حسين عليه السلام با لشكريان عمر ابن ..... ۲۱۵
- اشاره ..... ۲۱۵
- الف) جنگ تن به تن امام حسين عليه السلام با لشكريان ابن سعد لعين ..... ۲۱۵
- ب) گفتار روايان از شجاعت حضرت حسين عليه السلام ..... ۲۱۵
- پ) ذكر «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الا بِاللّهِ العَظِيمِ» ..... ۲۱۷
- ت) انداختن فاصله بين امام عليه السلام و خميه هاى آن حضرت عليه السلام ..... ۲۱۷
- ث) طلب نمودن آب از لشكريان ابن سعد لعين و خوردن سنگ به پيشانى مبارك ..... ۲۱۹
- ج) نشستن تير بر قلب نازنين آن امام همام و منصرف شدن او از ادامه جنگ ..... ۲۲۰
- چ) خوردن ضربت شمشير بر سر مبارك آن حضرت عليه السلام و درخواست نمودن دستمال و كلاه خود عرب از اهل بيت عليه السلام ..... ۲۲۱
- ۲۶) شهادت حضرت عبدالله بن حسن عليه السلام ..... ۲۲۲
- الف) دويدن عبدالله به سوى عمويش حسين عليه السلام ..... ۲۲۲
- ب) قطع شدن دست عبدالله بن حسن عليه السلام ..... ۲۲۳
- پ) ذبح عبدالله در آغوش حسين عليه السلام ..... ۲۲۳
- ۲۷) بى شرمى و بى حيايى شمر (العين) و نفرين امام عليه السلام به آن خبيث ..... ۲۲۵
- اشاره ..... ۲۲۵
- الف) طلب پيراهن كهنه و سخن امام عليه السلام در مورد پوشيدن لباس تنگ ..... ۲۲۵
- ب) چرا امام عليه السلام لباس هاى خود را پاره مى نمود ..... ۲۲۷

- ۲۲۷ ..... (پ) سرنوشت کسی که لباس های امام علیه السلام را از تنش بیرون آورد
- ۲۲۹ ..... (۲۸) شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام سال در روز عاشورا
- ۲۲۹ ..... الف) افتادن عزیز از روی اسب با گونه راست بر زمین
- ۲۲۹ ..... ب) بیرون آمدن زینب علیها السلام از خیمه های حرم و بی تابی شدید او
- ۲۳۰ ..... پ) فرمان سوم شمر لعین و خضاب خونین حسین علیه السلام
- ۲۳۲ ..... ت) فرمان ابن سعد لعین در تمام کردم کار حسین علیه السلام
- ۲۳۳ ..... ث) صدای ضجه و ناله ملاتکه در عرش الهی و در پیشگاه خدا و خبر ظهور حضرت قائم علیه السلام
- ۲۳۵ ..... ج) ورزیدن باد سرخ در روز عاشورا و روایت هلال بن نافع «شمر حسین علیه السلام را کُشت»
- ۲۳۶ ..... فصل چهارم: شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... (۱) طریقه شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام از زبان هلال بن نافع
- ۲۳۷ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... الف) خوشرویی و زیبایی چهره حضرت حسین علیه السلام
- ۲۳۷ ..... ب) طلب آب از کوفیان
- ۲۳۹ ..... ج) هجوم یک جانبه کوفیان بر سر حسین علیه السلام و جدا کردن سر مطهر حضرت علیه السلام
- ۲۴۱ ..... (۲) غارت اموال حسین علیه السلام بعد از شهادت
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۱ ..... الف) غارت پیراهن حضرت علیه السلام
- ۲۴۲ ..... ب) غارت شلوار حضرت علیه السلام
- ۲۴۲ ..... پ) غارت عمامه حضرت علیه السلام
- ۲۴۲ ..... ت) غارت نعلین حضرت علیه السلام
- ۲۴۲ ..... ث) غارت انگشتر حضرت علیه السلام
- ۲۴۲ ..... ج) غارت قطیفه حضرت علیه السلام
- ۲۴۴ ..... چ) غارت زره حضرت علیه السلام
- ۲۴۴ ..... ح) غارت شمشیر حضرت علیه السلام

- ۲۴۶ ..... (۳) خبر شهادت حضرت حسین علیه السلام به زنان اهل حرم
- ۲۴۷ ..... (۴) ظلم و داد کوفیان و غارت اموال خیم حسین علیه السلام
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... الف) قیام یک زن از قبیله این وائل
- ۲۴۹ ..... ب) آتش زدن خمیه ها و انتقال اسیران از کنار کشته ها
- ۲۵۰ ..... (۵) روایت راویان از ناله جانسوز زینب کبری علیها السلام سال بعد از شهادت حسین علیه السلام
- ۲۵۲ ..... (۶) روایت دیگر راویان از ناله های جانسوز زینب کبری علیها السلام بعد از شهادت حسین علیه السلام
- ۲۵۷ ..... (۷) دادخواهی حضرت فاطمه علیها السلام از قاتلین حسین علیه السلام در روز قیامت
- ۲۵۹ ..... فهرست مطالب
- ۲۸۱ ..... پی نوشت ها
- ۳۰۴ ..... زیارت عاشورا
- ۳۰۸ ..... درباره مرکز



## منظومه لهوف : الفین فی مقتل الحسین : اولین منظومه اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمة الله

### مشخصات کتاب

سرشناسه : کیانی رهنانی، رضا، 1344 -

عنوان و نام پدیدآور : منظومه لهوف : الفین فی مقتل الحسین : اولین منظومه اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمة الله / سراینده رضا کیانی رهنانی.

مشخصات نشر : اصفهان: پویان مهر، 1389.

مشخصات ظاهری : 196ص.

شابک : 50000 ریال 978-964-2711-35-2 :

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "اللهوف علی قتلی الطفوف" تالیف ابن طاووس به نظم درآمد است.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- شعر

موضوع : شعر مذهبی -- قرن 14

شعر فارسی -- قرن 14

واقعه کربلا، 61ق -- شعر

شناسه افزوده : ابن طاووس، علی بن موسی، 589-664ق. . اللهوف علی قتلی الطفوف.

رده بندی کنگره : PIR8191 / 282 م 1389 8

رده بندی دیویی : 8فا2/1

شماره کتابشناسی ملی : 7504012

ص: 1

اشاره



الغير مقتل الحسين عليه السلام

منظومه الهوف

اولين منظومه اشعار مبنى بر مقتل على بن طاووس

سرايند: حجة الاسلام رضا رهنانى (تخلص: كيان اصفهانى)

ص: 3

عنوان و نام پدیدآور: الفین فی مقتل الحسین منظومه لهوف/ رضا کیانی رهنانی. مشخصات نشر: أحستان: حیات، علم، 1391 مشخصات ظاهری: 300

شابک: 16000 تومان: 4-07-داخت: وانت- 978 وضعیت فهرست نویسی: قبیلا یادداشت: کتاب حاضر بر اساس کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف "تالیف ابن طاووس به نظم درآمده است. یادداشت: چاپ نهم یادداشت: ویراست قبلی کتاب حاضر در سال 1389 تحت عنوان «منظومه لهوف: الفین فی مقتل الحسین: اولین مظلومان اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمة الله که توسط انتشارات پویان مهر منتشر شده است عنوان دیگر منظومه لهوف: الشین فی مقتل الحسین: اولین منظومه اشعار مبنی بر مقتل علی بن طاووس رحمة البلد موضوع: حسین بن علی (ع) امام سوم، 4-اق- شعر موضوع: ابن طاووس علی بن موسی، 59-64 ق. اللهوف علی قتلی الطغوف- شعر موضوع: شعر مذهبی- قرن 14 موضوع: شعر فارسی- قرن 13 موضوع: واقعه کربلا، املت-ش

عر شناسه افزوده: ابن طاووس علی بن موسی، 89-3 سال ق. اللهوف عملی قتلی الطغوف. برگزیده رده بندی کنگره: 1391 PIR8191 بام 3 بار اسیا رده بندی اند بیوی: 1/3 قار شماره کتابشناسی ملی: 27143

نام کتاب: منظومة لهوف القين في مقتل الحسين سراينده: رضا کيانی رهنانی ناشر: انتشارات حیات طبيه طرح جلد و گرافیک داخلی: حاشیه  
گرافیک نوبت چاپ: نهم / 1393 شمارگان: 3000 نسخه تیراژ تا کنون: 27000 جلد لیتوگرافی: کوثر چاپ جلد: سپیده چاپ متن:  
کمالی نژاد

صحافی: پیمان شابک: 2-07-555 تعر-964-978 قیمت: 16000 تومان تلفن مؤلف: 09131105303

اصفهان، خیابان جی، انتهای خ خواجه علید، میدان افتح

مجتمع حیات طبيه، واحد 3 سید علیه تلفن: 10543 با 0213 همراه: 091380 187

[www.HayatBook.com](http://www.HayatBook.com)

ص: 5



ستایش خدا را که در این زمان \*\*\* مَدَد کرده این بنده ناتوان  
که با جمله تلفیق چندین حروف \*\*\* منظم نمایم کتاب لُھُوف  
ا و منظومه ای بر همه اهل دین \*\*\* مَہیّا بگردد ز مقتل چنین  
که شاید خدای توانا مَدَد نماید \*\*\*، بماند همی تا ابد

وزین فیض عَظما بدون گله

ز شاه شهیدان بگیرم صِلہ

ص: 7

تقریظ حضرت آیت الله سید ابوالحسن مهدوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خدای سبحان و انسان را در احسن تقوی خلق نمود، و اولاً به صراط مستقیم هدایت فرمود، تا به اختیار خود شاکریا کافر نباشد. پس برای مهیدین کمال و ارزش آن دستور بودن دائمی با انسان کامل یعنی معصومین علیهم السلام داده است (کونوا مع الصادقین) توبه: ۱۱۹ .  
 توبه و توبل به اهل بیت علیهم السلام، هم شناخت انسان را از کمال معلوم کند و هم شوق رسیدن انسان را به او مضاف میگرداند تا از لطف ضربه و کالایم نباشد، و هم اعانت و امداد معصومین علیهم السلام را شامل حال او میگرداند، تا مطمئن به سیرت به لقاء الهی و معیت با او شود: ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون .  
 در این میان تمسک به سفینه الحسین علی السلام بهتر و بیشتر مضمین متسکین است زیرا که سفینه الحسین علی السلام اسرع، گرمه هر آن خاندان شرف النجاه هستند.  
 کتاب الهوف علی قنبل الطوف که کتاب است با سفر حج و اختصارش، دارای حسن ترتیب و رسم شیوای کلمات و بیان رسا و زیبایی جملات، پیرامون بعضی وقایع و مصائب کربلا و سید الشهداء علیهم السلام و یا ایشان، و مربوط به شخصیت کم نظیر شیخ و عالم بزرگ و عارف کبیر و سالک عظیم رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (متوفی ۶۶۴) که خود در توصیف کتاب الهوف می فرماید: ما عرفت ان احداً سبقوا الی مثله، و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله .  
 و از این جهت این کتاب از بهترین کتب مورد اعتماد علماء و بزرگان مخصوص در نقل حوادث عاشورا بوده و هست .

خوشبختانه توفیق الهی نصیب حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ رضا کیانی رهنائی زیدعزه العالی، از فضلاء حوزه علمیه اصحاب کشته تا بتوانند مضمون این کتاب عظیم و بزرگ را در قالب استعاره زیبای فارسی در بیش از دو هزار بیت بیان کنند .

مسئلاً محتوای بلند مطالب کتاب الهوف و رقی به ضمیمه قالب و شاعران زیبا و نظمی شیوا گردد، تأثیر آن در روح و روان خواننده بیشتر و قدرتی می شود. امیدوارم این کتاب به لطف صاحب عزای حقیقی حضرت بقیة الله و امانت او مورد استعاده، خطباء، کرامی و مداحان عزیز قرار گرفته و زجات برادر فاضل ارجمند مورد قبول درگاه حضرت سید الشهداء و علیهم السلام و مقرون به لطف و عنایتشان شود، انشاء الله . ان قریب حبيب .

سید ابوالحسن مهدوی

۱۳۸۹-۷-۱۸



## مقدمه

این بنده قاصر و غریق بحر گناه، چون بعضاً مشاهده می کردم که برخی افراد نقلیات غیر واقعی و اشعار ساختگی را در بعضی مجالس روضه خوانی و به خصوص تعزیه خوانی به حوادث کربلا- و امام حسین و اصحاب بزرگوارش نسبت می دادند به نظرم رسید کتاب مستطاب «الْهُوفُ عَلَى قَتْلِي الطُّفُوفُ» (آه سوزان بر کُشتگان میدان جنگ) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه- كَثُرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ- تألیف سید بزرگوار عالی مقدار علی بن طاووس نَوْرَ اللَّهِ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ می باشد را تا قبل از اسارت اهل بیت امام حسین به صورت منظومه ای از اشعار در آورم که در چهار فصل و با دو هزار و دویست و چهار بیت به اتمام رسید و آن را «منظومه لهوف» یا الْفَيْنِ فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ نام نهادم. و چون احساس کردم هر کس باید به قدر استعداد از حقایق وقایع عاشورا، قبل و بعد از آن اطلاع کامل حاصل نمایند تصمیم بر چاپ آن نمودم. امید است خوانندگان عزیز این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند. سید بن طاووس صاحب کتاب شریف «لهوف» در توصیف کتاب «لهوف» می فرماید: «مَا عَرَفْتُ أَنْ أَحَدًا سَبَقَنِي إِلَى مِثْلِهِ، وَمَنْ وَقَفَ عَلَيْهِ عَرَفَ مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ فَضْلِهِ» (کسی را نمی شناسم که پیش از من چنین تألیفی را فراهم کرده باشد و اگر کسی بر چنین تألیفی آگاهی دارد فضیلت و برتری او را نشان میدهد).

ابن طاووس در نسلهای بعدی به عنوان «صاحب الکرامات» معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان علیه السلام در تماس مستقیم بوده است.

گفته می شود که علم به «اسم اعظم» به او اعطاء گردید، اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد داده نشد. ابن طاووس به فرزندانش می گوید «اسم اعظم» همچون مرواریدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها می توانند آن را کشف کنند.

گفته شده بیشتر داستان «لُهوف» را یک «راوی ناشناخته» نقل کرده و هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود.

شهید محراب آیه الله سید محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: «کتاب لهوف سید ابن طاووس -رحمة الله علیه- نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است.»

«رهبر معظّم انقلاب، حضرت آیه الله خامنه ای -مد ظلّه العالی- نیز در 77/2/18 مصادف با یازدهم ماه محرم 1419 در خطبه های نماز جمعه تهران چنین فرمودند:

«ابن طاووس -که علی بن طاووس باشد- فقیه، عارف، بزرگ، صدوق، موثق، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است.

ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و مُوجز (مختصر) را نوشتند. مقتل های زیادی قبل از ایشان نوشته اند، اما وقتی «لهوف» آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشُّعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است، چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است.»

و حضرت بهجت (ره) فرمودند: مرحوم سید بن طاووس (ره) مؤلف کتاب شریف لهوف در تعبّدیات و ادعیه از ذخایر بود. حضرت آیت الله مظاهری از مراجع عظام تقلید در تعریف و تمجید از کتاب «منظومه لهوف» خطاب به مؤلف این کتاب «کیان اصفهانی» فرمودند: در ضمن این کتاب شما «منظومه لهوف» خیلی عالی است، بخصوص که بصورت مثنوی می باشد و متن مقتل «لهوف» را هم در زیر آن آورده ای.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

«أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى»

«من گشته اشکم، یاد نمی کند مؤمنی مرا، مگر اینکه اشک او جاری گردد».

و امام زمان ع در زیارت مقدسه می فرماید:

«صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بَكِيْنَ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا»

«صبح و شام بر تو گریه میکنم و به جای اشک برای تو خون گریه می کنم».

منم مقتول اشک هر دو دیده\*\*\*کسی جز من چنین ماتم ندیده

به زاری مؤمنی گر من کندياد\*\*\*شود اشک ترش از دیده آزاد

الهی یا الهی ای خدا جان\*\*\*به من ده آن چنان حالی که با آن

چو مهدی صاحب الامیر عزیزم

به جای اشک دیده خون بریزم

در آخر از استاد گرامی و شاعر گرانقدر، جناب حاج آقا سیروس شجاعی فر (مُنشَطِ اَهْوَايِ) که خود از شاگردان مرحوم استاد شهریار بوده و اینجانب را در تهیه و تنظیم این اثر (منظومه لهوف) ترغیب و تشویق نمودند و همچنین از همسر گرامیم به خاطر تحمل سختی های چندین ساله ایجاد این اثر تشکر می نمایم.

اجرشان با حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

شروع سال 1378 شمسی، پایان سال 1387 شمسی، مطابق با اربعین 1430 قمری با اتمام 2204 بیت بر لُهُوف. در ضمن فصل چهارم بعد از اربعین 1435 اضافه گردید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا، شُكْرًا»





## تولد امام حسین علیه السلام و دو خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن

- 1) شادمان شد پنجم شعبان نبی\*\*\*بهر فرزندش حسین بن علی
- 2) چونکه در این روز فرخنده حسین\*\*\*آمده دنیا و روشن کرده عین
- 3) جبرئیل هم آمد از بالا فرود\*\*\*تهنیت بنمود و بر احمد درود
- 4) بعد از آن آمد پیامبر را سفر\*\*\*با گروه وعده و چندین نفر
- 5) تا که ناگه در مسیری از سفر\*\*\*چهره اش درهم شده از یک خبر
- 6) آنچنانکه بی درنگ از آن خبر\*\*\*بازگشته آن پیامبر از س فر
- 7) همچنین اشک نبی نازنین\*\*\*آمده برگونه افتاده زمین
- 8) پس بگفتندش همانای نبی\*\*\*علت این غم چه می باشد همی
- 9) او بگفتا، گفته با من جبرئیل\*\*\*که سلام من بر این پیک جلیل
- 10) ای محمد بنده پاک و آمین\*\*\*گشته فرزندت شود در این زمین
- 11) این زمین پر غم و رنج و بلا\*\*\*نام آن باشد همانا کربلا
- 12) من محمد بینم اکنون هر او\*\*\*بینم آن قبری که باشد بهر او
- 13) گفته شد آدم دوباره ای نبی\*\*\*نام آن قاتل چه می باشد همی

كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَمْسِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ أَرْبَعٍ مِنَ الْهِجْرَةِ.

وَقِيلَ: الْيَوْمُ الثَّلَاثُ مِنْهُ.

وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَلْفٌ مَلَكٍ يُهْتُونَ بِوِلَادَتِهِ، وَجَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ إِلَى النَّبِيِّ، فَسَرَّ بِهِ وَ مَا هِ سَنَتَانِ قَال: فَلَمَّا أَتَى عَلِيَّ الْحُسَيْنِ سَنَتَانِ مِنْ مَوْلِدِ خَرَجَ النَّبِيُّ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاشْتَرَجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ.

فَسِيلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «هَذَا جِبْرَائِيلُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفِرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ».

فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

14) او بگفتا نام او باشد (یزید)\*\*\* لعنت ایزد بر او گردد مزید

15) پس چو آمد آن پیمبر از سفر\*\*\* کرد با یک خطبه مردم را خیر

16) چونکه وعظ و پند او شد خاتمه\*\*\* داشت دستی بر دو طفل فاطمه

17) بعد از آن سر سوی ربّ کردگار\*\*\* کرده و گفتا [آلا پروردگارا]

18) من محمّد بنده [محبوب تو]\*\*\* تو خدایی [و منم منصوب تو]

19) این دو هم از طینت و خاک من اند\*\*\* هم بحق ذریه پاک من اند

20) هم حسین و هم حسن جان من اند\*\*\* جانشین و اصل و بنیان من اند

21) لکن اکنون با خیر گشتم حسین\*\*\* کشته می گردد همی آن نور عین

22) ای خدا قتلش مبارک کن بسی\*\*\* تا نباشد سروری جز او کسی

23) سروری بر اینکه در محل برین\*\*\* سرور گل شهیدان باشد این

24) ای خدا خرم نگردد خالش\*\*\* بهجت و شادی نبیند قاتلش

فَقَالَ: «رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (يَزِيدٌ) - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ».

ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنِجَا بَيْن يَدَيْهِ.

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَيَدَهُ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا مَحَمَّداً عَبْدَكَ وَ زَيْبِكَ وَ هَذَا إِعْطَايُ عَثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ إِزْوَاجِي وَ مَنْ إِخْلَفَهُمَا فِي إِئْمَتِي، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَ لَدَى هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ، إِنَّ اللَّهَ فَبَارِكُ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَا تَبَارِكُ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ».

25) پس صدای ناله مردم رسا\*\*\*گشته از هر جانب مسجد بسا

26) آنچنانکه آمده آنها عجیب\*\*\*ضجّه می کردند با اشک و نهیب

27) آن نبی نازنین گفتا شما\*\*\*می کنید افغان چنین [در نزد ما]

28) لکن از بهر متاع بی بها\*\*\*بی کس و تنها سازیدش رها

29) بار دیگر آن نبی مهربان\*\*\*چونکه بودش مضطرب در آن زمان

30) بی محابا جانب مسجد روان\*\*\*گشته و اشکش شده آنجاعیان

31) تا که آنی آن عزیز نازنین\*\*\*خطبه ای دیگر بخوانده این چنین

32) ای خلائق من نبی کیشتان\*\*\*می گذارم عترت خود، پیشتان

33) همچنین قرآن نازل مثل این\*\*\*می گذارم بینتان از بهر دین

34) آن نباید بازگردد نزد من\*\*\*این بود تنها شما را مزد من

35) پس کسان و خویش من یاری کنید\*\*\*با موت حق من جاری کنید

36) تا چو آید در قیامت سوی من\*\*\*برنگردد از شما این روی من

قال: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ.

وقال النبي: «إِنَّ تَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ». ثُمَّ رَجَعَ -صَلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ- وَهُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً أُخْرَى مُوجِزَةً وَعَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعاً ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَرْوَمِي وَمِزَاجَ مَائِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي وَمُهَجَّتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.





## بخش اول: امام حسین علیه السلام در مدینه

### 1) گفتگوی امام حسین علیه السلام با ولید بن عتبّه حاکم مدینه

37) گفته راوی عادت مردم بر آن\*\*\* بوده آن، یاد آورند از آن زمان

38) آن زمانی که شنیدند از نبی\*\*\* کشته میگردد حسین ابن علی

39) پس چون سفیان برفته در جحیم\*\*\* تا خورد از مالک دوزخ حمیم

40) پُور او، آن فاسق و اهل قمار\*\*\* لعنت حق باد بر او بی شمار

41) نامه ای داده رسد دست ولید\*\*\* تا بگیرد بیعتی بر آن پلید

42) بعد از آن در کار خود همّت کند\*\*\* تا حسین ابن علی بیعت کند

43) پس چو سرپیچی کند آنگه حسین\*\*\* سر جدا گردد از او آن وقت و حین

44) پس ولید، آن نامه را کرده نظر\*\*\* کرده از اندیشه مروان حذر

45) چونکه آن فاسق بگفتا ای ولید\*\*\* زود باید گردن او را زنید

46) از برای آنکه او از آن عُدول\*\*\* کرده و بیعت نمی سازد قبول

47) در جواب او بگفتا آن ولید\*\*\* پاسخی از خود چنین سخت و شدید

48) من اگر از سِلک معدومین شوم\*\*\* به که لعنِ مردمان دین شوم

قال: وكان الناس يتعاوِدون ذكر قتل الحسين عليه السلام ويستعظمونه ويرتقبون قُدمه.

فَلَمَّا تُوْفِيَ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ - وَذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ - كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَكَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْتُمُّهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَخَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَيَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ فَاصْرِبْ عَنْقَهُ وَأَبْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ.

فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَأَسْشَارَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَصَرَبْتُ عَنْقَهُ.

فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئًا مَذْكَورًا.



- 49) بعد از آن کرده روان سوی حسین\*\*\* تا که آید پیش او آن نور عین
- 50) پس مشرف شد حسین با اهل خویش\*\*\* آمده تا نزد آن حاکم به پیش
- 51) گفته پس آنکه به او آنجا ولید\*\*\* ای حسین بیعت کن اینک با یزید
- 52) پس امام گفتا همانا این امیر\*\*\* دعوت ما را به پنهانی مگیر
- 53) چون نمایی دعوت مردم بگاه\*\*\* رفتن ماهمراه آنان بخواه
- 54) گفت مروان پُور پستِ هرزه زن\*\*\* حرف او مشنوز او گردن بزَن
- 55) چونکه بشنید آن امام نازنین\*\*\* در غضب گفتا به آن فاسق چنین
- 56) وای و بر تو، زاده بدکار زن\*\*\* تو دهی فرمان، مرا گردن بزَن؟
- 57) یابنَ زَرْقا [تو چه یارایی نما\*\*\* سازی از خود این چنین حکمی بما]
- 58) وین سخن اکنون به بریم کردگار\*\*\* با دروغ خود شدی مقهور و خوار
- 59) بعد از آن، روجانب حاکم نمود\*\*\* وصف خود از حضرت خاتم نمود
- 60) گفت و ما را ای امیر [اصالت است]\*\*\* اصل ما از معدن رسالت است
- 61) اوّل و پایان این خلقت زماست\*\*\* از خدا بر این جهان رحمت زماست
- 62) اهل ما چون خانه می سازد به (تک)\*\*\* رفت و آمد می کند آنجا ملک
- ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَتَقَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ، وَعَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ. فَقَالَ: «أَيْهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتُ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ».
- فَقَالَ مِرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ أَيْهَا الْأَمِيرُ عُذْرَهُ، وَمَتَى لَمْ يُبَايِعْ فَاصْرَبْ عُقْبَهُ.
- فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: «وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ! أَنْتَ تَأْمُرُ بِصَرْبِ عُقْبِي؟ أَكْذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ».
- ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: «أَيْهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ».

63) لکن آنفاسق که مردی فاجر است\*\*\*فسق او هم آشکار و ظاهر است

64) اهل شرب است و [مصمم بر حرام]\*\*\*می کشد نفسی که دارد احترام

65) آن یزید فاسق [بوزینه باز]\*\*\*که بدی بر خویش می داند مجاز

66) پس چو زشتیها شده بر او مرام\*\*\*نزد ما هرگز ندارد احترام

67) هم به مثل من کسی با این خبیث\*\*\*نه ببندد عهد و یه گوید حدیث

68) لکن آن فردا چو می آید به پیش\*\*\*هر دو با هم می کنیم فکری زخویش

69) تا ببینیم آن به حق وابسته کیست\*\*\*بر خلافت عهد او شایسته کیست

70) پس حسین خارج شد از نزد ولید\*\*\*بعد صحبت ها که او کرد و شنید

71) گفته اندم زاده چشم گنود\*\*\*شخص مروان دشمن پست و عنود

72) ای ولید اکنون در این وادی بجده\*\*\*بر کلام و رأی من گشتی تو ضد

73) آن ولید گفتا به آن فرد خبیث\*\*\*در جوابش این چنین ذکر حدیث

74) گو، چه رأی است، اینکه بر من می دهی\*\*\*دین و دنیایم به رفتن میدهی

75) بر خدا هرگز نمی خواهم که این\*\*\*جسم و جان مالک شود بر این زمین

76) بعد از آن بر گردنم باشد [به دین]\*\*\*گشته ام فرزند پیغمبر، حسین

77) این یقین دارم، ندارم من گمان\*\*\*از عذاب ایزدی گردد امان

78) آن که محشر باشدش، آن وقت و حین\*\*\*برید دو بر گردش خون حسین

و یزید رجلاً فاسقاً شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق، ومثلی لا یباع بمثله، ولکن نصیح و تصبِحون، و ننظر و ننظرون، آیتنا  
أحق بالخلافة و البیعة».

ثم خرج الحسین علیه السلام، فقال مروان للولید: عصیتنی.

فقال: و یحک یا مروان، إنک اممرت بذهاب دینی و دنیای، واللّه ما ائحبت ائنا ملک الدنیا بائس رهها لی و اننی قتلت حسینا، واللّه ما ائظن ائحد  
یلقی اللّه بدم الحسین علیه السلام إلا و هو خفیف المیزان، لا یُنظر اللّه إلیه یوم القیامة و لا یرکبه و له عذاب الیم.



## 2) گفتگوی امام حسین علیه السلام با مروان بن حکم (لعین)

79) گفته راوی صبح بعد از این امام\*\*\* می شنید اخبار چندین از عوام

80) پس بحق آن یکه و تنها سدید\*\*\* شخص مروان را میان ره بدید

81) گفته آن مروان، پند من شنو\*\*\* راه من گیر و به غیر آن مرو

82) ان حسین بر تو نصیحت می کنم\*\*\* بر صراط حق وصیت می کنم

83) پس امام گفتا از این رویت به او\*\*\* گو که تا من بشنوم رأیت بگو

84) گفت و می گویم صلاح تو در این\*\*\* بیعت است و خیر هم دنیا و دین

85) پس امام در آن میان و گفتگو\*\*\* بی درنگ اینگونه پاسخ داده او

86) چون شود آنگه یزید فرمانروا\*\*\* باید استرجاع 18 کنیم بر خود روا

87) یعنی گوئیم بر زبان خود کنون\*\*\* ماز حقیم و بسویش راجعون

88) هم بر این آئین و کیش خود سلام\*\*\* آوریم [در ختم و پایان کلام]

89) هم جدا از این شنیدم جدّ من\*\*\* این سخن گفتا چنین در نزد من

90) گفت هر نوعی به حق فرمانروا\*\*\* بر بنوسفیان نمی باشد روا

91) پس چو کارایی نشد بر آن خبیث\*\*\* آن کلام و گفتگو و این حدیث

92) آن عنید بی نشان و منحرف\*\*\* از حدیث و بحث خود شد منصرف

قال: أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ فَقَالَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ ناصِحٌ فَأَطْعِنِي تُرْشِدَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعُ».

فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِنَبِيِّهِ يَزِيدُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَإِنَّهُ خَيْرٌ دِينِكَ وَدُنْيَاكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، وَعَلَى الْأَسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «أَخْلَافُهُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ»، وَطَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَهُوَ غَضْبَانٌ.

## بخش دوم: امام حسین علیه السلام در راه مکه

### 1) حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه

#### اشاره

93) گفت راوی از پی ختم کلام\*\*\*بین مروان و ولید با آن امام

94) پس امام روبر خدای یگه کرد\*\*\*بار خود بست و روان مکه کرد

### الف) تاریخ ورود امام حسین علیه السلام به مکه

95) تا که در روز چهارم، ماه هشت\*\*\*وارد ش هر امان مکه گشت

96) بعد از آن تا هشت حج [ناتمام]\*\*\*در جوار کعبه مانده آن امام

### ب) درخواست عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر از امام حسین علیه السلام

97) گفته راوی ابن عباس و زبیر\*\*\*گفته اند بگذر حسین زین راه و سیر

98) او به آنی گفته جد من نبی\*\*\*امر من بنموده، می باید همی

99) آن بجا آرم وزین شهر علاء\*\*\*منتقل کردم به سوی کربلا

100) پس مرخص شد از او آن اولی\*\*\*بانوائی این چنین از او جلی

101) هی ندا می کرد، در آن وقت و حین\*\*\*واحسینا واحسینا

قَالَ رَوَاهُ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ مَرْوَانَ فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثٍ مَضَيْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ.

فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالٍ وَ ذِي الْقَعْدَةِ.

قَالَ: وَ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ فَأَشَارَا إِلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ.

فَقَالَ لَهُمَا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَ أَنَا مَاضٍ فِيهِ».

قَالَ فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ وَاحْسِينَاهُ



اشاره

102) پس امام را آمده ابن عمر\*\*\* نزد او، گفتا ز رفتن در گذر

103) بر حذر شوای حسین از هرقتال\*\*\* صلح و آشتی کن بر این اهل ضلال

الف) سر حضرت یحیی علیه السلام

104) پس امام گفتا ندانی روزگار\*\*\* بی بها بوده ور پروردگار

105) آن زمانی که سر یحیی نبی\*\*\* هدیه آوردند بر شخصی همی

106) که ریاست داشت بر قوم یهود\*\*\* آن رئیس سرکش و پست و عنود

ب) قتل عام هفتاد پیامبر از طلوع فجر تا طلوع آفتاب

107) تو ندانی از سپیده اهل و آل\*\*\* از یهود هفتاد نبی را بر زوال

108) سوی مقتل می کشانده تا طلوع\*\*\* هم چو فرد بی خبر از آن وقوع

109) می نشستست بین بازار و خموش\*\*\* می خریده یا که می کرده فروش

110) گونیا هرگز ندارد او همی\*\*\* اطلاع از آن همه قتل نبی

111) پس شتابی بر مجازات یهود\*\*\* از خدا بر آن همه مردم نبود

112) تا که در یک لخت و بختی ناتمام\*\*\* از همه آنها گرفته انتقام

113) تک تو با ترس از خدا اندر عتاب\*\*\* دیده از همراهی من بر متاب

ثُمَّ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصَدِّ لِحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَذْرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغِيِّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَفْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنْ لَمْ يَصَدَّ نَعْوَا شَيْئًا فَلَمْ يَعَجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزِ ذِي انْتِقَامٍ اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعُ نُصْرَتِي».

الف) سخراى سلیمان بن صرد خزاعى براى اهل کوفه

114) گفته راوى در کلام خود چنین \*\*\* [چون حسین رفته به مکه، بعد از این]

115) اهل کوفه گشته از آن اطلاع \*\*\* که حسین کرده زیعت امتناع

116) پس سراى ابن صرد انجمن \*\*\* چون شده برپا، بگفته او سخن

117) که الاى جمع و قشر شیعان \*\*\* مرگ بن سفیان شده اکنون عیان

118) لکن از او زاد و فرزندى عبوس \*\*\* بر نشیمنگاه او کرده جلوس

119) نازنین مولا هم از طاغوتیان \*\*\* چون برای حق همی دیده زیان

120) هم زیعت امتناع پس کرده او \*\*\* هم به سوى کعبه هم آورده رو

121) پس شما که دل ز غیرش عارى است \*\*\* [حق بدانید] او نیاز یارى است

122) آگهی دارید، اگر یارى کنید؟ \*\*\* در رکابش جمله همکارى کنید؟

123) عرض حال یارى خود را بیان \*\*\* کرده و آگه کنید او را عیان

124) که شمايید از برای او مدد \*\*\* [با تمام این گروه و این عدد]

125) یا اگر ترسید آکنده شوید \*\*\* از کنار او پراکنده شوید

126) بر زبان، احوال خود جارى کنید \*\*\* از فریب و حيله خوددارى کنید

قَالَ: وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ اِمْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ فَأَجْمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ الْخَزَاعِيِّ فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ سُلَيْمَانُ بْنُ صُرْدٍ فِيهِمْ خُطِيباً وَقَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَأَنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدِيمَ عَلِيٍّ عَمَلِهِ وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ إِنَّهُ يَزِيدُ وَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِباً مِنْ طَوَاعِيَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ وَ أَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ قَدْ اِحْتِاجَ إِلَى نَصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُونَ وَ مُجَاهِدُونَ عَدُوَّهُ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ وَ إِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَ الْفُسْلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ.

## ب) متن نامه اهل کوفه و به امام حسین علیه السلام

127) پس نوشته اهل کوفه نامه ای \*\*\*این چنین از بهر خاص و عامهای

128) خدمت آستانه والاحسین \*\*\*منتقل کرده ببیند با دو عین

129) ابتدا پس بر یگانه حق درود \*\*\*آن خدا که مهربان است و ودود

130) و سپس از ما مسیب و صرده این شداد و [گروهی با خرد]

131) ابن وائل، عبد الله و حبیب \*\*\*این مظاهر مرد تقوی و [نجیب]

132) و تمام قید و غیر این کلام \*\*\*بر حسین ابن علی از ما سلام

133) و سپس حمد خداوند جلیل \*\*\*که عدو تو همی کرده ذلیل

134) آن عدو سرکش و خوار و عنید \*\*\*که هزاران گرده از ظلمش خمید

135) و غنیمتها و ثروت را به زور \*\*\*از حریم صاحبانش کرده دور

136) و سپس بی آنکه کس باشد رضا \*\*\*بر امور مسلمین کرده قضا

137) بعد از آن افراد خوب و بی بدیل \*\*\*با دو دست خود همی کرده قتیل

138) هم بقاء داده به افراد شرور \*\*\*هم شرارتها روا کرده به زور

139) مال و اموال خدا را با دو دست \*\*\*ک رده تقدیم ستمکاران پست

140) دولت جور و ستم کرده بنا \*\*\*تا از آنها بشنود حمد و ثنا]

141) پس خدا لعنت کند بر آن عنود \*\*\*آنچنان که کرده بر قوم ثمود

قال: فَكَتَبُوا إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجِيَّةٍ، وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَشِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ، أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ عَدُوَّ أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِ، الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الْغَشُومِ الظُّلْمُومِ الَّذِي ابْتَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا، وَغَصَبَ بِهَا فَيَاءَهَا، وَتَارَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبَقَى شِرَارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَعُتَاتِهَا، فَبِعْدَا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ نَمُوهُ.

142) پس بما والا مقامی جز تو نیست\*\*\* مقتدایی و امامی جز تو نیست

143) پس بیا در نزد ما، شاید خدا\*\*\* باز دارد ما شویم از هم جدا

144) تک بود نعمان درون قصر باز\*\*\* ما نکردیم پیرویش در نماز

145) پس اگر آیی کنیم او را برون\*\*\* از تمام قصر و کاخ اندرون

### پ) اقدامات بعدی و متن آخرین نامه اهل کوفه به امام حسین علیه السلام

146) نامه را بردند پس با شور و شنگ\*\*\* یک دوروزی نیز، هم کرده درنگ

147) در پی اش جمعی به سویش انتقال\*\*\* گشته با پنجاه و یکصد عرض حال 148) خواهشی کردند ز آن پس که عوام\*\*\* طالب است بر مقدم پاک امام

149) مقدم پاکی که از آن نازنین\*\*\* آید رونق دهد آن سرزمین

150) لکن آن مولا، به جان خود سخی\*\*\* آن همه مردم نداده پاسخی

151) تا که سیصد نامه آن کوفیان\*\*\* آمده دست امام در آن میان

152) هم پی و پی از تمام خاص و عام\*\*\* نامه هایی می رسیده بر امام

153) تا شده از آن همه بیعت گذار\*\*\* کل نامه پس دوازده تا هزار

154) نامه و عرض فراوان از سلام\*\*\* مجتمع گشته به نزد آن امام

ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَالنُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأُمِّ ارَّةَ، وَلَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَوْ بَلَّغْنَا أَعْيُنَكَ قَدْ أَعْقَبْتَ أَعْرَجْنَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

155) پس سعید و هانی با اقدام خویش \*\*\*نامه ای از کوفیان آورده پیش

156) پیش آن مولا امام مقتدا \*\*\*که در آن نامه چنین است ابتدا

157) ابتدا با نام ر کردگار \*\*\*نامه ای از ما چنین گشته نگار

158) عرض حالی است با مولا حسین \*\*\*از تمام شیعیان بر نور عین

159) نور عین مرتضی مولا علی \*\*\*که کنون از حق بگشته منجلی

160) می رود بس آرزو ما را ازهی اگر به شهر ما همی پایت نهی

161) چونکه غیر از تو نباشد بهر ما رهنما و رهبری در شهر ما

162) باغ و بوستان، پرگیاه و پر ثمر \*\*\*گشته و لشگر همی بسته کمر

163) تا همه در خدمت آن نازنین \*\*\*خون دشمن را بریزد بر زمین

164) پس قدم رنجه نما بر شهر ما \*\*\*چون بخواهی رحمتی از بهر ما

165) رحمتی آخر بیاید از خدا \*\*\*بر یگانه باب تو آن مقتدا

ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بْنُ هَانِي السَّيِّعِي وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَهُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَفِيهِ: بِسْمِ  
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

من شيعته و شيعه أبيه أمير المؤمنين عليه السلام.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَأَيْنَعَتِ الثَّمَارُ، وَأَعَشَّتْ بَيْتِ  
الْأَرْضِ، وَأُورِقَتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدِمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدَةٍ لَكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَى مَنْ قَبْلِكَ.

الف) عکس العمل امام حسین علیه السلام در مقابل آخرین نامه اهل کوفه

166) پس سنوال از واسطین کرده امام\*\*\*کاتبین نامه را باشد چه نام

167) جمله گفتندی که ای [مولای دین]\*\*\*اسم و رسم کاتبین باشد چنین

168) جمله هستند از خواص [مؤمنین]\*\*\*هم یزید و ابن قیس و همچنین

169) شَبَّتْ وَحَجَّارٌ وَحَجَّاجٌ وَعُمَيْرٌ\*\*\*داده اند این نامه را [از بهر خیر]

170) پس امام از آن مکان خود به پای\*\*\*گشته و ذکری بیاورده به جا

171) خواند یعنی در مقام و کن باز\*\*\*از ب رای حضرت ایزد نماز

172) وانگهی از حق نموده آرزو\*\*\*تا دهد خیری [در این مقص]

به او

173) بعد از آن کرده در آن وادی طلب\*\*مسلم آن پور عمومی خود به لب

174) چون بیامد، شد به نزدش رو برو\*\*\*ماجرای ک و فیان گفتا به او

175) پس جواب نامه آن کوفیان\*\*\*با پسر عمومی خود کرده روان

176) هم به او گفتا که مردم را نوید\*\*\*ده، که من بر نزدشان خواهم رسید

فَقَالَ الْحُسَيْنُ لِهَانِي هَانِي بِنِ هَانِي السَّيِّعِي فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَصَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

فَقَالَا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبَّتْ بِنُ رَبِيعِي، وَحَجَّارُ بِنُ عَبَّجَرَ، وَيَزِيدُ بِنُ الْحَارِثِ، وَيَزِيدُ بِنُ رُوَيْمٍ، وَعُرْوَةُ بِنُ قَيْسٍ، وَعَمْرُو بِنُ الْحَجَّاجِ، وَمُحَمَّدُ بِنُ عُمَيْرِ بِنِ عَطَارِدٍ.

قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ.

ثُمَّ دَعَا بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ، وَكَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُم بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ.

177) پس نوشته بهرشان از سوی خود\*\*\*من فرستادم پسر عمومی خود

178) تا مرا از آن همه رأی جمیل\*\*\*با خبر سازد[فراوان یا قلیل]

179) پس به امر آن جلودار جلیل\*\*\*رهسپار کوفه شد این عقیل

180) چون بیامد در میان خاص وعام\*\*\*آگهی داد از نوشتار امام

181) تا شدند آگه بر آن[جمع کثیر]شادمانی کرده بهر آن سفیر

182) بعد از آن در دارصاحب اختیار\*\*\*حُجرهای داده به او در آن دیار

183) پس به دورش حلقه کرده شیعیان\*\*\*تا نمود آن نامه، بر ایشان بیان

184) آن همه آنگه به میل و آرزو\*\*\*چون شنیده آن مطالب ها از او

185) از برای زاد و فرزند نبی\*\*\*گر به ها کرده به نزد او همی

186) تا که هشت و ده هزار بی واهمه\*\*\*دست در دستش نهادندی همه

و يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: «قَدْ نَقَدْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَعْتُمْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِي جَمِيلٍ».

فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ إِسْتِشَارُهُمْ بِأُتْيَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَصَارَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ، قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا.

## پ) نامه جاسوسان به یزید لعین

- 187) در همان اثناء گروه غافللی \*\*\* چون عُمر فرزند سَعْد و، باهللی
- 188) با عماره نامه ای بر آن یزید \*\*\* لعنت ایزد بر او گردد مزید
- 189) منتقل کرده، که او منشورشان \*\*\* بنگرد آنگه دهد دستورشان
- 190) پس در آن احوال مسلم را عیان \*\*\* کرده و کرده چنین بر او بیان
- 191) ای امیر، نعمان به سوی خودکشان \*\*\* هم کس دیگر به جای او نشان
- 192) پس یزید بی خرد، ابن زیاد \*\*\* آن خبیث دد منش کرده بیاد
- 193) بی محابا پس بر آن ملعون دین نامه ای داده همانا این چنین
- 194) که ولاء کوفه و بصره از او \*\*\* باشد و مسلم بگیرد آن عدو
- 195) پس چو گیرد آن عدو ابن عقیل \*\*\* با دو دست خود کند او را قتل
- 196) آن عدو هم چون بدید آن اختیار \*\*\* حاضر و آماده شد بر آن دیار

## ت) اعزام سلیمان (معروف به ابورزین) به بصره

- 197) وانگهی مولا حسین، ابوزین \*\*\* راهی بصره نمود از [بهر دین]
- 198) هم به شخص منذر و افراد تام \*\*\* ابن مسعود و گروهی ذی مقام
- 199) نامه ای بر طاعت ایشان نوشت \*\*\* آن عزیز و سرور اهل بهشت
- وَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ إِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ بِشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وِلَايَةِ غَيْرِهِ.
- فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَ كَانَ وَالِيَا عَلَى الْبَصْرَةِ - بَاءَهُ قَدْ وَلَاَهُ الْكُوفَةَ وَ ضَمَّهَا إِلَيْهِ، وَ يُعْرِفُهُ أَمْرَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَاءَهُ عَبِيدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ.
- وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانُ وَ يُكْنَى أَبُو رَزِينٍ، يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نَصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ: يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ، وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ.



## 5) دعوت یزید بن مسعود نَسَلی از سه قبیله برای یاری امام حسین علیه السلام

### اشاره

- 200) پس طلب کرده یزید آئی و بعد \*\*\*زاد ورود حَنْظَلَه، تَمِیم و سَعَد
- 201) چون بدیده آن همه آزاد و حُر \*\*\*گفته بینیدم مرا اکنون چطور
- 202) ای گروه حَنْظَلَه، سَعَد و تَمِیم \*\*\*[هستم آیا پیشتان یار صمیم]؟
- 203) جملگی گفته به دست و هم زبان \*\*\*بر خدا هستی تو ما را پشتبان
- 204) رَأْس فخر و نقطه بین شرف \*\*\*نزد ما باشی بحق [از هر طرف]
- 205) مَر تورا باشد بزرگی و علا \*\*\*حاجت مایی به هنگام بلا
- 206) گفْت و من کردم با این انجمن \*\*\*تا سخن ها بشنوید اکنون زمن
- 207) نک شده ظاهر عنایت از شما \*\*\*اینکه پاسخ داده اید اکنون به ما
- 208) پس به بعد صحبت من یک جواب \*\*\*بر زبان جاری کنید اینک صواب
- 209) آن همه گفته، تورا، ما یاوریم \*\*\*شرط پند تو به جا می آوریم
- 210) هم ز هر جایی گمان دست از مدد \*\*\*برنداریم گر کنی قصد و صدد

### الف) نظر یزید بن مسعود در معاویه-علیه الهاویه- و یزید معلون

- 211) او بگفتا نک، معاویه هلاک \*\*\*گشته و اینک شده مقهور خاک
- 212) پس تمام رَأْس و پشت اشقیاء \*\*\*منکسر گشته بدست کبریا
- 213) باخبر باشید، درب ظلم و زور \*\*\*منکسر گشته کنون در خاک گور
- فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فَيْكُمْ؟  
فَقَالُوا: بَحٌّ بَحٌّ، وَأَنْتَ وَاللَّهِ فَقْرَةٌ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا.  
قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُرِيدُ أَنْ أَشَاوِرَكُمْ فِيهِ وَ أَسْتَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ.

فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمُنُّكَ النَّصِيحَةَ وَنَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ.

فَقَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوَنُ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا.

الَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ، وَتَضَعُضَتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ.

ص: 31

214) لکن او پیش از فتادن در جحیم\*\*\* بسته پیمانی به زور و زر و سیم

215) تا شود فرزند ملعونش بدون\*\*\* حاکم آئین این مردم کنون

216) دور باشد پس اراده کردنش\*\*\* کوشش شستی نموده بر تنش

217) هم رفیق و یار این بد دمنش\*\*\* خوار و مخدولش نموده در روش

218) پس به ناحق زاد خود با رای خود\*\*\* مستعد کرده نشیند جای خود

219) اینک آن فرزند او، رأس فجور\*\*\* ادعا دارد امارت را به زور

220) پس نمی باشد کسی از ما رضا\*\*\* که کسی چون او کند بر ما قضا

221) اوست کوچک در توانایی و علم\*\*\* او ندارد هم شکیبایی و جلم

222) آنقدر علمش بود در سر کمی\*\*\* که فقط بیند جلوی خود همی

223) پس جهاد و جنگ ها با مثل این\*\*\* از برای رونق و ترویج دین

224) افضل است از جنگ با آن غیر نیک\*\*\* که یقین دارد بود بر حق شریک

### **ب) توصیف امام حسین علیه السلام از زبان یزید بن مسعود**

225) و حسین [آن اهل داد و جود و بذل]\*\*\* ریشه دار و صاحب قدر است و فضل

226) رأی اوسخت است و بی مثل و عدیل\*\*\* فضل او هرگز ندارد یک بدیل

227) شرح حالش آرزو و اشتها\*\*\* حکمت و علمش ندارد انتها

228) او بود شایسته وین سند همی\*\*\* هم ز حیث سن و هم قرب نبی

وَ قَدْ كَانَ إِحْدَثَ بَيْعَةٍ عَقَدَ بِهَا أُمَّرَأً وَ ظَنَّ أَنَّهَ قَدْ آءَ حَكَمَهُ.

وَ هَيْهَاتَ وَالَّذِي آءَرَادَ، اجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفَشَلَ، وَ شَاوَرَ فَخُذِلَ.

وَ قَدْ آءَقَامَ ابْنَهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الْخُمُورِ وَ رَأَسَ الْفُجُورِ - يَدْعَى الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ يَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قَلَّةِ عِلْمٍ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَءْقَسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لَجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ آءَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ.

وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُنْزَفُ.

وَهُوَ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَسِنِّهِ وَقَدَمِهِ وَقَرَابَتِهِ،

ص: 32

229) مهربان است او فراوان با کبیر\*\*\*هم عطفوت هاست او را با صغیر

230) بر رعیت او عنایت می کند\*\*\*مردمان را حق امامت می کند

331) پند حق گیرد از او اینک دوام\*\*\*حُجَّت حق می شود با او تمام

232) پس به بعد دیدن آثار نور\*\*\*بر حقیقت کس نسازد دیده کور

### پ) هشدار یزید بن مسعود به اهالی بصره

233) و همانا این قیس [بی عمل]\*\*\*وسوسه کرده شما را در جَمَل

234) آنچه‌ان که بر [امام] خود علی\*\*\*کینه ها شد از شما آن دم جلی

235) تا شدید از او نگون در آن غزا\*\*\*این بُود بر مردمان بد، سزا

236) پس ببايد تا که فرزندش پناه\*\*\*داده و شویید سرخود از گناه

237) و برو سوايی آن کار ننگ\*\*\*بر طرف سازید وین اوقات تنگ

238) پس به ایزد هر که با کوتاهیش\*\*\*دست خود بردارد از همراهیش

239) حضرت حق [برخلاف میل او]\*\*\*خواری اندازد میان ایل او

240) وکسان و نسل و وصل خویش او\*\*\*کم بگرداند به بعد و پیش او

241) پس من اکنون کنده ام تخت مهاده\*\*\*و به تن افکنده ام رخت جهاد

242) و مهتایم کنون با [تیغ تیز]\*\*\*تاکنم با دشمنان او ستیز

243) و کسی که سازد از مُردن فرار\*\*\*عاقبت مرگش رسد بر یک قرار

244) پس شما را رحمتی آید بسند\*\*\*پاسخ من را دهید اینک پسند

يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَيَحْنُو عَلَى الْكَبِيرِ، فَأَكْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَإِمَامَ قَوْمٍ، وَجَبَتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَبَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ.

فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَلَا تَسَّعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ انْخَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِدْ لُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُصْرَتِهِ.

وَاللَّهُ لَا يُفَصِّرُ أَحَدًا عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الدُّلَّ فِي وَلَدِهِ وَالْقَلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ.

وَهَا اِنَّا قَدْ لَبِسْتُ لِلْحَرْبِ لَامَتَهَا وَاذْرَعْتُ لَهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبْ لَمْ يُفْتِ، فَاحْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ رَدَّ الْجَوَابِ.

ص: 33

الف) پاسخ قبیله حَنْظَلَه

245) پس گروه حنظله داد سخن \*\*\* برگشوده بر زبان در آن من

246) این ابا خالد [در اینجا] ما همه ترکش تیر تویم [بی واهمه]

247) اگر بخوانی ما [به قلب صاف] خود \*\*\* می رسی بر مقصد واهداف خود

248) همچین گر با عدو کردی ستیز \*\*\* در رکابت می زنیم شمشیر تیز

249) هم قسم بر حق که ما هر یک نفر \*\*\* می شویم همراه تو در هر سفر

250) تا رسد بر تو همی فتح و ظفر \*\*\* در سراسی و هر گنج خطر

251) پس به هر دشواری و هر کار نیک \*\*\* ما بینی در کنار خود شریک

252) نک برای [مقصد وایمان] تو \*\*\* میکنیم خود را فدای جان تو

ب) پاسخ قوم تمیم

253) پس به ناگه در پی گفتار بعد \*\*\* این چنین آمد سخن از قوم سعد

254) که همانا [سابق و هم در آخر] \*\*\* نزد ما بودی و هستی یک امیر

255) بدترین کس [در زمان حی تو] \*\*\* ناکسی باشد خلاف رأی تو

فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ! نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَصَابَتْ، وَإِنْ غَزَوْتَ بَنَا فَتَحْتَ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةً إِلَّا خُضْنَا، وَلَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَقِينَاهَا، نَنْصُرُكَ بِأَسْيَافِنَا، وَنَقِيكَ بِأَبْدَانِنَا، إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ.

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ! إِنْ أَبْعَضَ الْأَشْيَاءَ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَن رَأْيِكَ.

256) لکن از آنجا که قیس از روی دال\*\*\* منع ما بنموده از قتل و قتال

257) پس خو، این خون در سر ما بوده است\*\*\* افتخاری در خور ما بوده است

258) مهلتی ده تا به شرط مصلحت پاسخت گوئیم بعد از مشورت

259) پس تمیم، آن قوم گفتند این سخن\*\*\* [که تویی در نزد ما میرکهن]

260) ای آبا خالد بدان از ما کلام\*\*\* ما پدر را بوده ایم عبد و غلام

261) خشم ما اینک دلیل خشم تو\*\*\* هر زمان گویی زنیم بر خصم تو

262) چون کنی هجرت به میل و اختیار\*\*\* همرهت آیم هر شهر و دیار

263) همکنون فرمان تو حق است و پاک\*\*\* گر بخواهی می زنیم بر سینه چاک

264) پس چو خوانی، ما اطاعت می کنیم\*\*\* پاسخت بی شک اجابت می کنیم

### (ت) انمام حجت یزید بن مسعود

265) او خطابی بار دیگر قوم سعد\*\*\* کرده و گفته پی گفتار بعد

266) می کنم اکنون شما را من خطاب\*\*\* از خدا ترسید، باید از عتاب

267) ترک یاری چون نمایید، [در غزا]\*\*\* می دهد ایزد شما را بد جزا

268) و إلى الآخر شوید بر هم عدو\*\*\* و بیندازید روی هم خدو

وقد كان صخر بن قيس امرنا بترك القتال، فحمدنا امرنا وبقى عزنا فينا، فأمهلنا تراجع المشورة ونأيتك برأينا.

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ! نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَحُلَفَاؤُكَ، لَا نَرْضَى إِنْ غَضِبْتَ، وَلَا نَقْطُنُ إِنْ طَعَنْتَ، وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجِيبَكَ، وَمُرْنَا نُطِيعَكَ، وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ- يَا بَنِي سَعْدٍ-، لَنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْكُمْ السَّيْفَ أَبَدًا، وَلَا يَزَالُ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ.



الف) متن نامه یزید بن مسعود به امام حسین علیه السلام

- 269) بعد از آن مطلب نوشته بر امام\*\*\* که رسید آن نامه ات بر من تمام
- 270) چون طلب کردی جواب از بهر من\*\*\* من مُهَبًا گشته ام از بهر تن
- 271) پس به آمرش من نمودم انقیاد\*\*\* تا که شود من بگردد از دیاد
- 272) چون بحق هرگز نمی خواهد خدا\*\*\* این زمین خالی شود از مقتدا
- 273) مقتدایی در مسیر و سیر خود\*\*\* که هدایت می کند با خیر خود
- 274) پس شمائی جت حق بر زمین\*\*\* که ودیعه گشته ای بر ما همین
- 275) [ای فدای تو سر و جان و لبی]\*\*\* شاخه [پر زور] زیتون نبی
- 276) یک قدم رنجه نما بر بخت من\*\*\* [تا بجوش آید دل سرسخت من]
- 277) من همانا، یاغیان زور و هار\*\*\* در اطاعت کرده ام مقهور و خوار
- 278) پس تمیم بر خود طریق بندگی\*\*\* جاگزین کرده از آن یک دندگی
- 279) شوق ایشان همچو اشتهای آز\*\*\* بوده باشد، تا شود [دریاچه] باز
- 280) می روندی جملگی از شوق آب\*\*\* سوی آن مقصد تمامی با شتاب

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ دَوَّصَلْتُ إِلَى كِتَابِكَ، وَفَهِمْتُ مَا دَلَّ بَتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوَتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنَ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِيْبِي مِنْ نَصْرَتِكَ، وَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضِ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ وَدَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ، وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيْعَتُهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونِهِ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا، فَأَقْدِمِ سَعِدَتَ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ، فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكَتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابِعًا لَكَ مِنَ الْإِبِلِ الظَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِهَا لُورُودِ الْمَاءِ.

281) ورقاب سعد می باشد اسیر\*\*\* بر تو و افتاده اندر این مسیر

282) پس به پند من تمام کینه ها\*\*\*کنده اند از قعر و عمق سینه ها

383) و چو باران از رُخ ابر سفید\*\*\* می درخشد بر سر آنها شدید

284) پس چو آمدنامه بعد و وانگهی\*\*\* شد امام از گفته او آگهی

### **(ب) دعای امام حسین علیه السلام در حق یزید بن مسعود**

285) ناگهان گفتا ز خود اینگونه قول\*\*\*\* که خداحفظت کند در روز هول

286) و ترا در محشر و آن وقت [خیز]\*\*\* نزد [محشورین] گرداند عزیز

287) ورسد آنی تو را آبی [روان]\*\*\* [بر دو دست از خدای مهربان]

### **(پ) فوت فضیلت شهادت از یزید بن مسعود**

288) پس چو شد آماده ابن نهشلی\*\*\* تا رود سوی حسین بن علی

289) با خبرگشته که آن روحی فدا\*\*\* کشته گشته در زمین کربلا

290) پس چو شد بی بهره از فیض عظیم\*\*\* وقت جان دادن به نزد آن زعیم

291) گریه ها کرده در آن وادی چنان\*\*\* [کان عمل شیون بگشته بر زنان]

وَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابِهِ مُزِنٍ حَتَّى اسْتَهَلَّ بِرِقْطِهَا فَلَمَعَ.

فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: أَمَّا كَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ، وَأَعَزَّكَ وَأُرْوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ. فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُسَاهِرُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

**الف) متن نامه یزید بن مسعود به امام حسین علیه السلام**

292) در همانجا ابن جارود از خطا\*\*\* بر لعین ابن زیاد کرده عطا

293) یعنی از ترسی که شاید آن غلام\*\*\* نآمده از ج انب مولا امام

294) یا کسی باشد خیر چین از عبید\*\*\* مطلع خواهد شود از او به گید

295) او گرفته، برده نزد آن پلید\*\*\* آن شقی هم کرده آن قاصد شهید

**ب) تهدید عبیدالله بن زیاد لعین به مردم بصره**

296) بعد از آن، چون عنصری دیوانه خیم\*\*\* مردمانی بصره هم میداده بیم

297) که مباد از امر او سر واکنند\*\*\* در ن بودش فتنه و بلوا کنند

298) پس نیابت داده عثمان با قوام\*\*\* جای او گردد همی قائم مقام

299) آن برادر بوده و همتای او\*\*\* که نشسته بعد او در جای او

**پ) خروج ابن زیاد لعین از بصره و ورود او به کوفه**

300) پس خودش را اوروان کوفه کرد\*\*\* روی خود را بست و چندین گونه کرد

وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ؛ لِأَنَّ بِنَ الْمُنْذِرِ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ الرَّسُولَ فَصَدَّ لَمْبَهُ، ثُمَّ صَدَّ عِدَّ الْمُنْبَرِ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارِهِ الْإِرْجَافِ، ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زَيْدٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْدِ الْكُوفَةِ.

301) آنچنانی که گمان این شد به عین\*\*\* او یقین باشد عزیز دل حسین

302) پس همه کرده در آنجا همهمه\*\*\* برزدندی بوسه بر پایش همه

303) تا بدانستند، در آن حال و حین\*\*\* او نمی باشد بحق مولا حسین

304) پس به عشق آن معین از خدا\*\*\* گشته اند ز آن بی خرد آنی جدا

305) آن عدو هم بی محابا سوی قصر\*\*\* رفته بعد انتهای نور عصر

306) هم به مسجد رفته آن پست ودنی\*\*\* بعد اظهار طلوع و روشنی

307) پس بخوانده روی منبر خطبه ای\*\*\* که خلاف او نباشد گفته ای

308) وانگهی گفته که من بر هر کسی\*\*\* می کنم احسان بی حد و بسی

309) آنکه هم از کینه خودداری کند\*\*\* هم مرا در این زمان یاری کند

فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا، فَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ، فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّهُ ابْنُ زَيْدٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ.

فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ، وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْغَدَاةِ، ثُمَّ خَرَجَ وَصَدَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ وَخَطَبَهُمْ، وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ، وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ.

## 9) هانی بن عروه (علیه الرّحمه) قبل از ملاقات با ابن زیاد (لعین)

### الف) ورود مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه

- 310) پس چو مسلم آن عزیز نامه بر \*\*\* از وجود آن عدو شد باخبر
- 311) از حریم و خانه مختار [یار] \*\*\* مقصدی دیگر نموده اختیار
- 312) پس چورفته در مسیر خود براه \*\*\* هانی ابن عروه داده او پناه
- 313) بعد از آن هم عده ای هم کیش او \*\*\* آمد و شد می نموده پیش او

### ب) شکوه ابن زیاد لعین از هانی بن عروه

- 314) پس عبید ابن زیاد بی بصیر \*\*\* گفته گردانند مسلم را اسیر
- 315) یا چو دانسته سرای هانی است \*\*\* یا بر آن مقصد در آنجا بانی است
- 316) اشعث و حجاج و أسما را خیر \*\*\* کرده و گفتا چرا اینک ز در
- 317) هانی بن عروه را در این مجال \*\*\* ما نمی بینیم برای عرض حال
- 318) جملگی گفتند گویندی مَرَض \*\*\* بر وجود او همی گشته عرض
- فَلَمَّا سَمِعَ مُسَدِّمُ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْأَشْجَثِ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ، وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَايِدَ عَلَيْهِ.
- فَلَمَّا عَلِمَ أَعْتَهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْجَثِ وَاءِسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ مِنْ إِتْيَانِنَا؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ يَسْتَكِي.

319) او بگفتا من شنیدم جُفت\*\*\* در می نشیند با بَرَد آنجا به سر

320) گوئیا گشته سلامت از مرض\*\*\* پس ندارد جز بر آن کارش غرض

321) با خبر بودیم گر از حال او\*\*\* می شدیم جو یا همی احوال او

322) تک بسویش رفته گوئیدش خبر\*\*\* که حقوق ما زیاد خود مبر

323) هم بیارید از طریق ماندا\*\*\* کن حقوق واجب ما را ادا

324) چونکه ما را خوش نیاید آن کبیر\*\*\* از عرب، گردد به نزد ما حقیر

### پ) ملاقات سفیران ابن زیاد لعین با هانی

325) پس رسولان و کسان آن عدو\*\*\* آمدندی ج ملگی در نزد او

326) نزد آن «هانی»، بگفتندش که هان\*\*\* پس چرا بیرون نیایی از مکان

327) هم بگفتند و بخواندندش فرا\*\*\* اینکه نزد شه نمی آبی چرا

328) چونکه او بینا شده در کار تو\*\*\* گوچو بیماری کند دیدار تو

329) او بگفتا درد و رنج اندرون\*\*\* گشته مانع از ملاقاتش کنون

فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي أَنَّ قَدْ بَرَّءَ وَ أَنَّ يَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِهِ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّ شَاكٍ لَعَدْتُهُ، فَالْقَوَّةُ وَمُرُوءَةُ أَعْنُ لَا يَدَعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا، فَإِنِّي لَا أَهْجُبُ أَعْنُ يَفْسُدُ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لِأَنَّ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ.

فَاءَتَتْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَيَّ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَقَالَ: لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ شَاكٍ لَعَدْتُهُ.

فَقَالَ لَهُمْ: الشَّكْوَى تَمْنَعُنِي.

330) نوکران گفته امیر این زیاد\*\*\* [از خدا لعنت برای او بیاد]

331) گفته بر او آمده یک آگهی\*\*\* در ب منزل می نشینی تو گهی

332) پس درنگ تو چنین مرد کبیر\*\*\* خوش نمی آید به پیش آن امیر

333) یا جفا از تو به عمد و عادت\*\*\* بر سلاطین کم بماند طاقتی

334) پس به ایزد از بر درگاه ما\*\*\* مرکبی بنشین و شو همراه ما

335) لاجرم پس او لباس خود طلب\*\*\* کرده و اسبش بخوانده با دولب

### ت) ترس هانی بر در قصر حکومتی

336) چو پیامد بر در کاخ زیاد\*\*\* بر سرش آمده می فکری بیاد

337) پس نمود او ابن اسما را صدا\*\*\* که من از او در هراسم بر خدا

338) ای عمو جان بیم من بی ریشه نیست\*\*\* فکر و رأی تو بر این اندیشه چیست؟

339) ابن اسما بی خبر از درک و درس\*\*\* گفته جانم، ای عمو از او مترس

340) او نمی دانسته آن ملعون عصر\*\*\* بی جهت «هانی» خوانده سوی قصر

فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَعْنَكَ تَجَلُّسُ عَلَيَّ بِأَبِ دَارِكٍ كُلِّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَدِيدٌ فِي قَوْمِكَ، وَنَحْنُ نَقْسِمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ.

فَدَعَا بِشِيَابِهِ فَلَبَسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبِعْلَتِهِ فَرَكِبَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ أَحَسَّتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ:

يَا بْنَ أَخِي إِيَّيَّ وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟

فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا.

وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانٌ يَعْلَمُ فِي أَيْ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

## 10 هانی بن عروه (علیه الرحمه) بعد از ملاقات با ابن زیاد (لعین)

### الف) گفت و شنود هانی با ابن زیاد لعین

341) پس همانا «هانی» آن مرد معین\*\*\* داخل آن خانه شد بر آن لعین

342) آن لعین هم چون بدید آن با خدا\*\*\* از دهان نحس او آمد صدا

343) که خیانت پیشه، نک با پای خویش\*\*\* آمده اینجا همی استاده پیش

344) بعد از آن بی وقفه او در بارگاه\*\*\* بر شریح قاض، بنموده نگاه

345) و به ابرو و کنایه سوی آن\*\*\* شعر زبیدی همی کرده بیان

346) که حیات او بود در نقل من\*\*\* لکن او فکرش بود بر قتل من

347) پس بیارید یک رفیقی از مراد\*\*\* تارفاقت را در او آرد بیاد

348) گفت «هانی» حرف تو بر من نهان باشد [ای شه] کن بحق آنرا عیان

349) پس بگفتا آن بد و پست و پلید\*\*\* لعنت حق بر سرش گردد مزید

350) بس کن این «هانی» چه بر هم کرده ای\*\*\* این چه کاری، تک فراهم کرده ای؟

351) خانه را کردی محل آن و این\*\*\* تابجنگی با امیرالمؤمنین

فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: اءَتَتَكَ بِخَائِنٍ رِجْلَاهُ.

ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى شُرَيْحِ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَءَشَارَ إِلَى هَانِي وَءَنشَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبِ الرُّبَيْدِي: اءُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي  
عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي: وَمَا ذَاكَ اءُيُّهَا الأَمِيرُ؟

فَقَالَ لَهُ: اَيُّهُ يَا هَانِي، مَا هَذِهِ الأُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ المُؤْمِنِينَ وَءَامَّةِ المُسْلِمِينَ؟



352) هم به مسلم تیغ دعوا داده ای\*\*\*هم به او در خانه ات جا داده ای

353) حال و اینک هم تورا باشد گمان\*\*\*که زما کار تورا باشد نهان

354) گفته «هانی»، رحمت ایزد بر او\*\*\*من چنین کاری نکردم بهر او

### ب) ملاقات غیر منتظره هانی با «معل» جاسوس ابن زیاد لعین

355) گفته ناگه آن عبید بی بصیر\*\*\*تو خوش آمد گفته ای بر آن سفیر

356) وانگهی «عقل» سگ پابوس خود\*\*\*آن خبیث و نوکرو جاسوس خود

357) خوانده پیش خود که آید آن مکان\*\*\*گوید از «هانی» چه کرده در نهان

358) دید «هانی» چون سرمنحوس\*\*\*او باخبر شد چهره ای دارد دو ژو و 6

359) آنچنان که آن شقی بر آن عدو\*\*\*بر ملا کرده همه اسرار او

### پ) درخواست هانی از ابن زیاد لعین و پاسخ آن خبیث

360) پس بگفتا، أصلح الله الأمير\*\*\*من نکردم دعوت، آن مرد سفیر

361) لکن ایشان با امیدی بر اله\*\*\*از کسی چون من طلب کرده پناه

362) من حیا کردم که ایشان رد کنم [جلوه خود پیش مردم بد کنم]

حِجَّتْ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتُهُ دَارَكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَظَنَنْتَ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ.

فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ.

فَقَالَ: ابْنُ زِيَادٍ -لَعْنَهُ اللَّهُ-: بَلَى قَدْ فَعَلْتُ.

فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ -وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى إِخْبَارِهِمْ، وَقَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ إِسْرَارِهِمْ- فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَلَمَّا رَأَى هَانِي عَرَفَ أَنَّ هَانِي كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعَثْتُ إِلَى مُسَدِّ لِيْمٍ وَلَا دَعْوَتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسَدِّ تَجِيرًا، فَاسَدَّ تَحْيِيَّتُ مِنْ رَدِّي،

363) پس چو در نزدم به او دادم آمان\*\*\*گشته نک برگردنم حقی بر آن

364) [حق بوده که اینک در جواب\*\*\*حجرهای دادم به او بهر ثواب]

365) ما وَقَع شد هم کنون بر ما عیان\*\*\*رُخصتی ده تا شوم نزدش روان

366) بعد از آن گویم از آن منزل برون\*\*\*گردد و جائی دگر آید درون

367) تا شود هم گردنم از او بری\*\*\*هم دگر بر او بگشایم دری

368) پس نمود آن بی خرد از خود صدا\*\*\*که بحق از من نمی گردی جدا

369) تا که مسلم را به هر شکلی برون\*\*\*کرده و آری به نزد من کنون

370) گفت «هانی»، این چنین امری محال\*\*\*بر خدا باشد مرا در این مجال

371) تا که آرام ضیفِ خود را با [خوشی]\*\*\*پیش تو، آنگه تو هم او را کشی

372) آن عدو گفتا بحق کیش من\*\*\*که همانا آوری او پیش من

373) گفت «هانی»، خود بر کردگار\*\*\*این عمل از من نمی آید به کار

وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوَيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَحَلَّ سَبِيلِي حَتَّىٰ أَرْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمُرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَىٰ حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لَأَخْرُجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّىٰ تَأْتِيَنِي بِهِ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ أَبَدًا، آتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّىٰ تَقْتُلَهُ!

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ.

قَالَ: وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ.

الف) درخواست مسلم بن عمرو از هانی

- 374) پس تکلمها چو شد آنجا کثیر\*\*\* بین این وارسته و آن بی بصیر
- 375) ابن عمرو چونکه بودش کاره ای\*\*\* شد بیا تا بلکه جود چاره ای
- 376) او بگفتا، أصلح الله الأمير\*\*\* واگذاریدش به من در این اخیر
- 377) پس بگفتا آن عبید اهل نار\*\*\* هانی این عروه بنشیند کنار
- 378) یک کناری تا که آن شخص عدو\*\*\* بشنود هر آنچه را می گوید او
- 379) آن دو پس، بنموده با هم گفتگو\*\*\* آن عدو هم می شنیده حرف او
- 380) تا که ناگه عمرو و هانی به چند\*\*\* داد و ف ریادی زده آنجا بلند
- 381) ابن عمرو می نمود از خود صدا\*\*\* ای تو را بر ایزد منان خدا
- 382) خودمده کشتن در این قصر و سرا\*\*\* و امکان بر قوم خود اینک بلا
- 383) تو اگر آری کنون ابن عقیل\*\*\* دست این عده نمی گردی قتیل
- 384) او عموزاده در این قوم است و بیش\*\*\* با امیه نسبت است و قوم و خویش
- 385) پس ندارد کس بر او، از خویش او\*\*\* فکر و اندیشه به قتل و ریش او
- 386) تک اگر او را دهی ابن زیاد\*\*\* از تو با خواری نمی گردد بیاد
- 387) چونکه دادی او به دست پادشاه\*\*\* هم تقرب جسته ای در بارگاه
- فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو.

388) گفت «هانی»، خود بر ب کردگار \*\*\* این عمل خیری ندارد ماندگار

389) جز حقارت در مقام و شأن من \*\*\* ذلت و خواری و طعن و لعن من

390) که پناهنده در آن مأوای خود \*\*\* آن سفیر وقاصیر مولای خود

391) [با تن بی عیب و جسم سالمی] \*\*\* واگذارم دست همچو ظالمی

392) با وجودی که مرا یاری عدید \*\*\* باشد و بازوی پر زور و شدید

393) با وجود این اگر تنها شوم \*\*\* بی کس و بی یاور از آنها شوم

394) بر خدا او را نیارم پیش او \*\*\* [تا بخندد بر دماغ و ریش او]

فَقَالَ هَانِي: وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيِ وَالْعَارِ، إِنَّا إِذْ دَفَعُ جَارِي وَصَّيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى عَدُوِّهِ وَ إِنَّا صَدَّحِيحُ السَّاعِدِينَ وَكَثِيرُ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَعْكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعُهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ.

فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ.

اشاره

395) پس چو آمد گفته «هانی» بگوش \*\*\* آتش خشم عبید آمد به جوش

396) آن لعین گفتا همانا بر خدا \*\*\* رأس تو از تن بگردانم جدا

397) گفت «هانی»، آن زمان زین کارتو \*\*\* تیغ تر آید به دور دار تو

398) چونکه قوم من بدون فوت حال \*\*\* می کند با قوم و خویش تو قتال

399) فکر «هانی» بوده قوم و خویش او \*\*\* جان سپاری می کند در پیش او

الف) قساوت قلب ابن زیاد لعین

400) پس طلب کرده عبید از نوکران \*\*\* «هانی» سازندی به نزد او روان

401) بعد از آن گفتا همی ای وادریغ \*\*\* تو هراسان می کنی ما را به تیغ

402) پس همانا «هانی» آن مرد شریف \*\*\* باز آورده به نزد آن حریف

ب) اسیر نمودن هانی بن عروه

403) آن لعین هم با عصای نحس خود مشتعل کرده هوای نفس خود

404) آنچنانکه از عصای آن عدو \*\*\* گشته زخمی هم سر و هم روی او

فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءِدُّنُوهُ مِنِّي، فَاِءِدُّنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ اِءْوُ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.

فَقَالَ هَانِي: اِذْنُ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاءُ عَلَيَّكَ، اِءِبَالْبَارِقَةِ تَخَوُّنِي - وَهَانِي يُظُنُّ اَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسَّ مَعُونَهُ - ثُمَّ قَالَ: اءِدُّنُوهُ مِنِّي، فَاِءِدُّنِي مِنْهُ، فَاَسَدٌ تَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اِءِنْفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ اِءِنْفَهُ وَسَيْلَ الدَّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَاِنْكَسَرَ الْقَضِيبُ،

405) پس روان شد خون «هانی» از سرش \*\*\* جلوه شد بر گونه های آنورش

406) آن عدوهم دائما بر روی او \*\*\* می زد و هم بر سر و هم موی او

407) تا که آن ملعون بی ایمان و پست \*\*\* بینی آن مرد تقوا را شکست

408) یا چنان زد آن عدو برنیش او \*\*\* که عیان شد لحم او بر ریش او

409) این عمل بودش همی مطلوب \*\*\* او تا که بشکسته همانا چوب او

410) وانگهی آن مرد «هانی» بی درنگ \*\*\* برگرفته تیغ فردی را به چنگ

411) تا که کار آن خبیث روزگار \*\*\* یکسره سازد در آن در گیر و دار

412) لکن آن مردک سریع و تند و زود \*\*\* قبضه شمشیر خود از او بود

413) پس بگفتا آن عبید بی بصیر \*\*\* «هانی» گیرند و کنند او را اسیر

414) پس دوباره «هانی» آن مرد معین \*\*\* منتقل کرده به نزد آن لعین

415) هم به امر آن همه رأس شرار \*\*\* جره ای را محبسش داده قرار

416) هم به دستورش کسی از آن شقی \*\*\* درب محبس را بر او بسته همی

417) هم یکی از چاکر چندان او \*\*\* شد مراقب بر در زندان او

فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَنْفَهُ وَجَبِيئَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ أَنْفَهُ وَسَيْلَ الدَّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِيئِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَانْكَسَرَ الْقَضِيبُ.

فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِ شُرْطِيٍّ، فَجَاذَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ.

فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُّوهُ، فَجَرَّوهُ حَتَّى اءَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَاغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اجْعَلُوا عَلَيْهِ حُرْسًا، ففُعِلَ ذَلِكَ بِهِ.

### 13) اعتراض اسماء بن خارجه به ابن زیاد(لعین)

418) تا که ابن خارجه گفتا، عُبَید\*\*\* کرده اکنون بر سر ما مکر و کید

419) تا که ابن عروه را در پیش او\*\*\* آوریم، لکن بزد بر ریش او

420) پس بگفتا این امیر، کردی قضا\*\*\* تا که «هانی» آوریم در این فضا

421) تک چو آوردیم، زدی بر موی او\*\*\* منکر کردی دماغ و روی او

422) آنچنان که خون او از نیش او\*\*\* گشته جاری بر تمام ریش او

423) حال و اینک هم به زندان کردنش\*\*\* اعتقادی جزنداری مردنش

424) گفته اندی این سخن ها را حسان\*\*\* این چنین اثیان نموده بر لسان

425) پس چو بشنیده همی آن اهل خمر\*\*\* بر کسان خود همانا کرده امر

426) تا زدندی سخت، بر روی حسان\*\*\* تا دگر هرگز نبگشاید لسان

427) هم بگفتندش نشیند در کنار\*\*\* تا که حکمی بهر او آید به کار

428) پس حسان گفتا جواب آن دنی\*\*\* ماز حقیم و به سویش رفتنی

429) هم به لب می گفته، «هانی» من تو را\*\*\* گویم این کافر کُشد آخر مرا

430) چون نمودم من از او، شکوا به چند\*\*\* می‌کُشد آخر مرا در قید و بند

فَقَامَ اَسْمَاءُ بِنُ خَارِجَةَ اِلَى عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: اِنَّ الْقَائِمَ حَسَانَ بْنَ اَسْمَاءَ - فَقَالَ:

اَعْرَسَ لِي غَدَرُ سَائِرِ الْقَوْمِ، اَيْهَا الْاَمِيرُ اَمَرْتَنَا اَنْ نَجِيَنَّكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى اِذَا جُنَّاكَ بِهٖ هَسَمْتَّ وَجْهَهُ وَسَدَّ يَلْتِ دِمَاءَهُ عَلٰى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ اَنْتَ تَقْتُلُهُ.

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَاَعَنْتَ هَاهُنَا!

وَاَمَرَ بِهٖ فَضْرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَقَيْدَ وَحُسِّسَ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ.

فَقَالَ: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اِلَى نَفْسِي اَنْعَاكَ يَا هَانِي.

431) گفته راوی قتل «هانی» منتشر \*\*\*گشته و قومش بگشته منزجر

432) منزجر بر این که «هانی» را کنون \*\*\*پس چه کس غلتانده اندر خاک و خون

433) وانگهی عمرو بن حجاج العین \*\*\*با خبر شد از جراح آن امین

434) پس زویحه دختر عمرو قرین \*\*\*بهر «هانی» شد همی آگه براین

435) که در آنجا این عروه همسرش \*\*\*گشته گشته، رفته آندم از برش

436) پس همانا عمرو، با یاران خویش \*\*\*آمده تا نزد کاخ او به پیش

437) هم بزد دادی که مردان و بنون \*\*\*از گروه مدحج باشد کنون

438) مستعد با این سواران شجاع \*\*\*تا کنند از قوم و خویش خود دفاع

439) هم نمی خواهیم شود بر ما روا \*\*\*دوری از دستور تو فرمانروا

440) هم نداریم خوش کزین سیر خدا \*\*\*راه ما گردد ز راه حق جدا

441) هم رسیده این خبر آئی بما \*\*\*هانی بن عروه را گشتی شما

442) پس عبید از جمع حاضر، باخبر \*\*\*گشته و گفته کس از آن دور و بر

443) رفته از «هانی» بسازد آگهی \*\*\*بعد از آن بر مردمان گوید زهی

444) هانی این عروه آن مرد درست \*\*\*زنده است و سالم است و تندرست

445) پس شریح قاضی آمد پیش او \*\*\*بعد از آن، آگه نموده خویش او

446) که همانا این عروه از مامت \*\*\*جان به در برده، بود او در حیات

قَالَ الرَّاوی: وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ زَوْجِيحَةُ ابْنَةِ عَمْرٍو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ - فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجٍ كَافَّةً حَتَّى إِحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى: إِنَّا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَدْحَجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةَ وَلَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيًا قَدْ قُتِلَ.

فَعَلِمَ عَبِيدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ شَرِيحَ الْقَاضِيَّ أَنَّ يَدْخُلَ عَلَيَّ هَانِيًا فَيُشَاهِدُهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَاعْتَبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَأَنْصَرَفُوا.





### الف) جنگ حضرت مسلم

- 447) پس همه یاران «هانی» بی درنگ \*\*\*آمد آنها را دگر فکری به جنگ
- 448) گفته راوی، «هانی» چون گشته اسیر \*\*\*بر دو دست آن «عُبَید» بی بصیر
- 449) مسلم از آن خانه «هانی» قیام \*\*\*کرد و تیغش را در آورد از نام
- 450) پس چو مواجی که می گردد عروج \*\*\*کرده از آن خانه «هانی» خروج
- 451) در همین اثنای عبید ناتوان \*\*\*درب کاخ خود بیسته ناگهان
- 452) هم شده مخفی به یک مأوی تنگ \*\*\*تا که یارانش شوند مشغول جنگ
- 453) وانگهی آن عدّه اهل زَرّ و سیم \*\*\*بر سفیر و جمع او آورده بیم
- 454) که سپاه شام، براین وادی روان \*\*\*هر دم آیندی همه بر این مکان

### ب) پراکنده شدن یاران مسلم

- 455) پس چو پایان فِتَاب آمد پدید \*\*\*مسلم آن یاران خود دیگر ندید
- 456) آنچنانکه بعضی از یاران او \*\*\*برخی از آن کش هواداران او
- 457) زمزمه کردند و یکدیگر خطاب \*\*\*که چرا بر فتنه می سازیم شتاب
- 458) بهتر آن، ما بمانیم بین دار \*\*\*تا خدا امرش بسازد برقرار
- 459) هم گند اصلاح امر این قبیل \*\*\*آن خدای خالق و رَبّ جلیل

قال: وَبَلَغَ الْخَبْرُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ الْأَمَارَةِ، وَأَقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَأَصْحَابُ مُسْلِمٍ.  
وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَسَرَّفُونَ مِنْهُ وَيُحَذِرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ.

فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ:

مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَنْبَغِي أَنْ نَقْعَدَ فِي مَنَازِلِنَا وَنَدَعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ.



460) آن زمان از بهر آن مرد ظفر\*\*\*کش نبوده یاوری جز ده نفر

461) این دهم چون آمده در وعدگاه\*\*\*جمله کردندی به همدیگر نگاه

462) چونکه شد ذکر جماعت برقرار\*\*\*هر کدام از پشت او کرده فرار

### پ) غربت حضرت مسلم در کوفه

463) پس ز آن هجده هزار افراد بس\*\*\*مانده مسلم بی رفیق و یار و کس

464) او چو حال و وضع خود کرده نظر\*\*\*کرده از ماندن در آن مسجد حذر

465) پس شده بیرون از آن مسجد همی\*\*\*هم توقف کرده هر جائی کمی

466) تا ز چندین گوی و هم بزین هید\*\*\*پس به درب منزل یک زن رسید

467) کرده از او جرعه آبی طلب\*\*\*تا بنوشد یا که تر سازد دو لب

468) آنکه آنجا طوعه پیر پرده پوش\*\*\*آبی آورده و ایشان کرده نوش

469) بعد از آن مسلم، طلب کرده نهان\*\*\*سازد او را از نگاه دشمنان

470) زن تقبل کرده و ایشان پناه\*\*\*داده تا مخفی شود از هر نگاه

471) لکن آن فرزند بی تقوای او\*\*\*چون بدانسته همی مأوای او

472) باخبر کرده بی بی بصیر\*\*\*آید و مسلم همی سازد اسیر

فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ.

فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ.

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَاءَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ.

ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ.

فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

473) آن عدوی مروت بی مروت هم به لب\*\*\* ابن اشعث را همی کرده طلب

474) آن لعین هم از پی مسلم روان\*\*\* گشته و لشکر بدنبالش دوان

### (ت) جنگ دیگر حضرت مسلم

475) پس چو آمد خصم کافر، وانگهی\*\*\* مسلم از ایشان بگشته آگهی

476) آن دم او پس گشته اسب خودسوار\*\*\* تا شده بر نزد آنها هم جوار

477) هم بزد بر آن همه آثار ننگ\*\*\* ضربه های استواری بی درنگ

478) تا که از آن ضربه ها، افراد دون\*\*\* هر یکی گشته در آنجا سرنگون

479) پس نمود اشعث صدایی از دهان\*\*\* که الا مسلم تو هستی در امان

480) او بگفتا که امان از نابکار\*\*\* می نیاید از برای ما بکار

481) هم بحق ایمن شدن از مفسدین\*\*\* ارزشی هرگز ندارد بهر دین

482) پس دوباره رفته آنی سویشان\*\*\* می زده با سیف خود بر رویشان

483) تا شده جمعی از آن اهل عدو\*\*\* کشته در آنجا همی در پیش رو

فَاءَ حَضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِاحْضَارِ مُسْلِمٍ.

فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ -.

حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَاعِيْ اءَامَانَ لِلْعُدْرَةِ الْفَجْرَةِ.

ثُمَّ أَعْبَلُ يَقَاتُهُمْ

## ث) رجز خوانی حضرت مسلم

484) در همان لحظه به شعر خثعمی\*\*\*هی رجز می خوانده بر دشمن همی 485) این چنین که بر زبان می گفته من\*\*\*می کنم هنگامه با این جسم و تن

486) من قسم خوردم که جز مردان حر\*\*\*از تنم خارج نسازم جان در

487) گر چه شهیر ناگوار مرگ و میر\*\*\*در گلوی من گند الساعه گیر

488) خوش ندارم با فریب و مکر کس\*\*\*افتم اندر این دغل بازان خس

489) یا شوم مغرور این جمع شرور\*\*\*با فریب و حيله و مکر و غرور

490) یا جوانمردی به گرمای ضعیف\*\*\*مختلط سازم در این جمع سخیف

491) [یعنی دست از جنگ، با این قشر دون\*\*\*بر نمی دارم، کنم آشتی کنون]

492) لا جرم بر هر کسی در دهر او\*\*\*می رسد شر و بلا بر ظهر او

493) پس من اکنون بر شما اهل ستیز\*\*\*می زنم بر فرقان شمشیر تیز

494) چون ندارم من ابا از هر شرر\*\*\*اگر شرر بر من همی آرد ضررا

495) پس نموده آن گروه بی فروز\*\*\*ناله و صد داد و فریادی بروز

496) که همانا ابن اشعث بین حزب\*\*\*در نیاورده سخن از روی کذب

497) یعنی ایمن دادن آن بی فروغ\*\*\*خارج است از هرگمانی و دروغ

498) لکن آن پاک و مطهر، شیر ذات\*\*\*می نکرده بر لئیمی التفات

وَيَرْتَجِزُ بِأَنْبِيَاءِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ:

أَفْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا

وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا

أَعْكُرُهُ أَوْ أَعْدَعَهُ أَوْ أَعْرَا

أَوْ أَعْلَطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مُرًّا

كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا

ءَاضْرِبُكُمْ وَلَا ءَخَافُ ضَرًّا

فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تَعْرُ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ،

ص: 55

**الف) اسیر شدن حضرت مسلم**

- 499) پس همانا آن دلیر بی بسان\*\*\* می زده بر پشت و روی ناکسان
- 500) تا که شد از ضرب و زخم آن حریف\*\*\* جسم مسلم، ناتوان و هم ضعیف
- 501) ناگهان فردی از آن بی تار و پود\*\*\* نیزه ای آورده بر جسمش فرود
- 502) پس همه او را به زور بند و قید\*\*\* میکشیدندی به نزدیک عبید
- 503) لکن آن مؤمن، عزیز و منّعی\*\*\* رو نکرده لحظه ای بر آن شقی

**ب) اولین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین**

- 504) وانگهی فردی که می بودش غلام\*\*\* [صیحه زد] مُسلم بکن بر او سلام
- 505) مسلم آنی گفته، بس کن إن أجزیره\*\*\* او نمی باشد برای من امیر
- 506) چون شنید ابن زیاد پر زکین\*\*\* با زبان نحس خود گفتا چنین
- 507) تو سلام ما بگویی یانه آن\*\*\* از تو می گیرم بزودی جسم و جان
- 508) او همی گفتا اگر من را کُشی\*\*\* کار دشواری نکردی در خوشی
- 509) چون بحق بدتر زتو، فرد عنید\*\*\* بهتر از من را همی کرده شهید
- 510) هم جدا از این، تو آنگونه خسی\*\*\* که ندی قتل مرا دست کسی
- 511) هم به مُثله کردن و هر کار زشت\*\*\* بدتر از تو کس ندارد این سرشت
- 512) هم بدین اوصاف مذمومه بسی\*\*\* جز تو لایق تر نمی باشد کسی
- وتکاثروا علیه بعد أن أبین بالجراح، فطعته رجل من خلفه، فخر إلى الأرض، فاخذ اسیرا.
- وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أُبِينَ بِالْجِرَاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ اسِيرًا.
- فَلَمَّا أُدْخِلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ.



فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ.

فَقَالَ لَهُ: أَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَمَتٌ أُمَّ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ.

فَقَالَ لَهُ مُسَدِّمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَبَعْدُ فَإِنَّكَ لَا تَدَعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَقُبْحَ الْمُثْلَةِ وَخُبْثَ السَّرِيرَةِ وَلَوْ مَ الْغَلْبَةِ، لَا  
أَعَدَّ أَوْلَى بِهِ أَمْنًا.

ص: 56

## ب) دومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین

513) پس عبید ناتوان هی ناسزا\*\*\*زد که تو کردی کنون بر ما غزا

514) هم شدی رأس گروه و دسته ای \*\*\*تک عصای مسلمین بشکسته ای

515) هم بدست خود گرفتی دشنه را\*\*\*هم محرک کردهای این فتنه را

516) آن جناب گفتا به آن مشهور دون\*\*\*لجذب تو بر جانمی ماند فزون

517) چون عصای مسلمین را آن دو پست\*\*\*یعنی بن سفیان و فرزندش شکست

518) یا کسی که فتنه را در حق نشانند\*\*\*نطفه زشت تو را درهم فشانند

519) یعنی ساق و ریشه تو تا ملاح\*\*\*ناکس است از زاده بنی علاج

520) که همانا آن گی پست و ضعیف\*\*\*تار و پودی بوده از قوم ثقیف

521) نک من از حق، آرزو کردم که آن\*\*\*حق تعالی مرگ من آرد چنان

522) که بدست بدترین فرد عدو\*\*\*جان من خارج شود در راه او

523) آن عدو گفتا که بر چیزی هوا\*\*\*کرده ای که حق نگرداند روا

524) یا شود محبوب این میل و مرام\*\*\*پس به اهلش می رساند آن مقام

525) گفته مسلم، ابن مرجانه [یعدل] بر خلافت کی سزاوار است و اهل

526) گفته آئی آن بد و زشت و پلید\*\*\*وین صدارتها سزاوار یزید

527) گفته پس مسلم، خدای حق نما\*\*\*حکم خود جاری کند مابین ما

فقال له ابن زیاد: يا عاق يا شاق، خرجت على إمامك وشققت عصى المسلمين، وألقحت الفتنة بينهم.

فقال له ابن زیاد: يا عاق يا شاق، خرجت على إمامك وشققت عصى المسلمين، وألقحت الفتنة بينهم.

فقال له مسلم: كذبت يا ابن زياد، إنما شق عصي المسلمين معاوية - لعنه الله - وابنه يزيد - لعنه الله -، وأما الفتنة فإنا ما ألقحها أنت وعبوك

زيد بن عبید عبد بنی علاج من ثقیف، وانا ارجو ان يرزقني الله الشهادة على يدى شر البرية.

فقال ابن زياد: منتك نفسك امرا، حال الله دونه و لم يرك له اهلا وجعله لاهله.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بْنَ مَرْجَانَةَ؟

فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ!

فَقَالَ مُسْلِمٌ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ.

ص: 57

528) پس بگفته آن عدوا [بی وقفه زود] \*\*\*گو شما را زین هدف باشد چه سود 529) آنجناب آنجا به آن ملعون دون \*\*\*گفته ما بی شک همه حقیق کنون

### (ت) سومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین

530) پس صدا کرد اوز مرجان ولد \*\*\*که چرا عازم شدی بر این بلد

531) کار مردم بوده بر [اصل] وفاق \*\*\*لاین افکندی تو در اینجا نفاق

532) یا همه در یک ردیف و اتتلاف \*\*\*جمله بودیم و تو کردی اختلاف

533) گفته آندی، گفته مسلم بادمی \*\*\*که تو ظاهر کردهای منکر همی

534) همچنین آثار حق در زیر خاک \*\*\*کردی واصلا نباشد بر تو باک

535) یا بدون آنکه کس باشد رضا \*\*\*میکنی بر مردمان اینک قضا

536) یا بری مردم به سوی کاربد \*\*\*با وجودی که زحق گردیده و

537) یا دم از دین ناله بر سر می کنی \*\*\*لیک همچون فرش و قیصر می کنی

538) پس بحق ما داعیان امر و نهی \*\*\*فاعلیم اکنون به سنتهای وحی

539) چون تو خوبی را نمودی زشت و بد \*\*\*یا بدی را شاخ و بر دادی و قد

540) پس بحق، ما می کنیم نشر اصول \*\*\*هم عمل بر آنچه آورده رسول

541) هم سزاواریم، امر و نهی دین \*\*\*پس قیام ما بحق باشد بر این

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَتُظَنُّ اَنَّ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْئًا.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا اءَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ اءَمْرُهُمْ مُلْتَمِّمٌ فَسَنَّتْ اءَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ؟

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا اءَتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ اءَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَنَاءَمَرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا اءَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ، وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِاَعْمَالِ كَسْرِي وَقَيْصَرَ، فَاءَتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَدَدَعُوهُمْ اِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا اءَهْلُ ذَلِكَ كَمَا اءَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

### ث) چهارمین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین و شهادت او

- 542) پس بکرده آن لعین بی بصیر\*\*\*هی بگوید ناسزا بر آن اسیر
- 543) یانموده بی امان چی ناسزا\*\*\*بر دو فرزند علی مرتضی
- 544) هم اهانت کرده بر مظلوم دین\*\*\*یعنی آن مولا امیرالمومنین
- 545) پس بگفتا مسلم از حق، در ازاء\*\*\*تو سزاواری به هر دم ناسزا
- 546) ای تو دشمن بر نبی و بر خدا\*\*\*هر چه می خواهی به ما بنما ادا
- 547) پس به آنی آن خس دور از خدا\*\*\*زاد حمران را همی کردن صدا
- 548) بعد از آن گفتا به آن پست و پلید\*\*\*بی درنگ، مسلم بگرداند شهید
- 549) پس بکیر فاسق و بی بند و بار\*\*\*میکشید مسلم همی بالای دار
- 550) او هم از این کار او کرده بنا\*\*\*بر خدای خود همی گوید ثناء
- 551) یا مرتب می نموده او همی\*\*\*ذکر الله و رسول او نبی

### ج) وحشت قاتل مسلم بعد از شهادت او

- 552) پس بگیری بی خرد از آن جواز\*\*\*زد یکی ضربت بر آن گردن فراز
- 553) تا که مقتولش نمود آن پست [پیر]\*\*\*ناگهان وحشت زده آمد به زیر
- 554) پس عبید بی خرد گفتا به او\*\*\*نک چ را بینم نداری رنگ رو
- 555) آن شقی گفتا به وقت قتل او\*\*\*یک کسی دیدم سیاه و تیره رو
- 556) که سرانگشت دست خود مزید\*\*\*هی به دندان می گرفت و می گزید
- 557) همچنین او را چنان بودش جَزَع\*\*\*که بیامد بر وجود من فَرَع
- 558) پس بگفتا آن عبید بد سرشت\*\*\*تو کنون گشتی دچار یک دهشت
- جَعَلَ ابْنُ زَيْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَسْتَيْمُهُ وَيَسْتَيْمُ عَلَيْنَا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ!

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: اءَنْتَ وَاءَبُوكَ اءَحَقُّ بِالسُّنَنِ، فَاَقْضِ مَا اءَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ.

فَءَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ اءَنْ يَصَّ عَدَّ بِهِ اِلَى اءَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَّ عَدَّ بِهِ وَهُوَ يُسَبِّحُ اللّٰهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَدْعُورٌ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟

فَقَالَ: اءِيُّهَا الْاَمِيرُ رَءَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا اءَسْوَدَ سَدِّيَّ الْوَجْهِ حَذَائِي عَاصِنًا عَلَيَّ اِصْدَبَعِهِ- اءَوْ قَالَ شَفَتِيهِ- فَفَزَعْتُ فَرَعَا لَمْ اءَفْزَعُهُ قَطُّ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ.

ص: 59

## ح) شهادت هانی ابن عروه (علیه الرحمه)

- 559) بعد از آن گفتا عبید اهل دون\*\*\* لعنت ایزد بر او گردد فزون
- 560) که همانا هانی ابن عروه را\*\*\* آن شکسته سر و سیلی خورده را
- 561) از درون بند وزندان شدید\*\*\* در ب یارند و کند او را شهید
- 562) پس چو «هانی» باخبر شد آن عدو\*\*\* آنچنان حکمی بداده بهر او
- 563) زمزمه کرده که هان ای قوم من\*\*\* کاش میدیدید [اینک] یوم من
- 564) ناگهان فردی خبیث از اهل بد\*\*\* نزد «هانی» آمد و دادی بزد
- 565) گفت: این «هانی» کنون گردن دراز\*\*\* کن که شمشیر آورم از این فراز
- 566) گفت «هانی»، پس به آن یزدان خود\*\*\* من نمی باشم سخی بر جان خود
- 567) پس برای قتل نفس پاکِ خویش\*\*\* گردن خود را نمی آرم به پیش
- 568) پس غلام، آن بدو پست و پلید\*\*\* آتش دوزخ بر او گردد شدید
- 569) آن که بوده نام نحس او (رشید)\*\*\* بی درنگ «هانی» همی کرده شهید

ثُمَّ اَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللهُ - ، فَاُخْرِجَ لِيُقْتَلَ .

فَجَعَلَ يَقُولُ :

وَأَمْدُ حِجَاةٍ وَأَيْنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَأَعَشِيرَتَاهُ وَأَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي!

فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدَّ عُنُقَكَ .

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا آءَنَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي .

فَصَرَبَهُ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَقَتَلَهُ .

570) گفته راوی آن عبید بد سرشت \*\*\* بریزید روسیه نامه نوشت

571) مشتمل بر اینکه دو مرد دلیر \*\*\* («مسلم و هانی») نمودم من اسیر

572) هم برای آن دو در اینجا قضا \*\*\* آنچنان کردم تو را باشد رضا

573) پس همانا آن یزید روسیا \*\*\* قاتل فرزند خ تم الانبیاء

574) از برای آن شرور ناصواب \*\*\* شکر وافی کرده و آنی جواب

575) که برای آن لعین از راه دور \*\*\* آمده این آگهی باحال شور

576) که حسین اکنون همانا با فراق \*\*\* از وطن کرده توجه بر عراق

577) پس تو را لازم بود با این مقام \*\*\* از حسین آنی بگیری انتقام

578) هم به آن جمع و گروه چنیر خود \*\*\* گل مردم را کنی در بند خود

579) گفته اندی هشت حج آمده می \*\*\* چون ز سال شصت از هجر نبی

580) از کنار کعبه گشته ابتدا \*\*\* آن قیام سومین مقتدا

581) [تا کند اصلاح امر جد \*\*\* خود آنچه بیند در توان و تند خود]

582) این بود روزی که طبق ظاهرش \*\*\* بی خبر بوده امام از باورش

583) یعنی این روز است مسلم را شهید \*\*\* کرده است ابن زیاد بس پلید

قال الراوي: وَكَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ -

فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطَوْتِهِ، وَيُعَرِّفُهُ أَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جِهَتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالمُؤَاخَذَةِ وَالإِتِّقَامِ، وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ.

وكان قد تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، لِثَلَاثِ مَضَى مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَقِيلَ: لِثَمَانٍ مَضَى مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، سَنَةَ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.



584) و اما خبر گشته آن نازنین \*\*\* خطابه نموده در آن سرزمین

585) بر آن مردمان، اینکه بر او فراق \*\*\* باید شود از حرم تاعراق

586) پس اول بپا گشت و ربّ و دود \*\*\* بحمد و ثنا و ستایش ستود

587) سپس کرده مدح نبی و علی \*\*\* که رحمت بر آن دو بگردد جلی

588) همی گفته او خط مرگ و لد \*\*\* بر آدم قضا کرده رب احد

589) چنانچه گلوبند سیمین عروس \*\*\* به گردن ببندد که آید ملوس

590) [بدینسان] مرا اشتیاقی [قرین] \*\*\* [در این سرزمین] گشته اکنون بر این

591) که مایل شوم سوی پیشینیان \*\*\* که رفته ندیده به خود این زیان

592) چو میلی که یعقوب [والا] نبی \*\*\* به یوسف نموده دل او همی

593) پس اینک خدا بهر من اختیار \*\*\* نموده زمینی و دشت و دیار

594) که باید همی لاجرم [بهر دین] \*\*\* زوم من به دیدار آن سرزمین

595) [که آنجا شود کینه ها بر ملا] \*\*\* میان نوامیس و کرب و بلا

و رُویْ اَنْهَأیَ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَیَ الخُرُوجِ إِلَى العِرَاقِ قَامَ خَطِیْبًا، فَقَالَ: الحَمْدُ لِلّٰهِ، مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی رَسُوْلِهِ وَسَلَّم، حُطَّ المَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ القِلَادَةِ عَلَی جَیْدِ الفُتَاهِ، وَمَا أَوْلَهْنِی إِلَى اسْلَافِی اشْتِیَاقَ یَعْقُوبَ إِلَى یُوسُفَ، وَخَیْرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لِاقِیهِ، کَأَنِّی بِأَوْصَالِی تُقَطِّعُهَا ذِئَابُ الفَلَوَاتِ بَیْنَ التَّوَاوِیْسِ وَکَرْبَلَاءَ.

596) پس اکنون بینم که گرگان بر\*\*\* ز هر سو شود سوی من حمله ور

597) به طوری که آن دشمن بی حیا\*\*\* کند پاره این جسم و جان مرا

598) سپس آن همه عده خصم دون کند\*\*\* پر از آن پاره ها اندرون

599) و لکن از آن سرنوشت و قرار\*\*\* نباشد طریقی [برای] فرار

600) ولی ما رضائیم، با هر قضا\*\*\* که ایزد از آن [حد] بگردد رضا

601) به حقیق صابر به هر سرنوشت\*\*\* که ایزد دهد آجر ما در بهشت

602) که این تکه های وجود نبی\*\*\* نگردد جدا از وجودش همی

603) پس این پاره های وجود رسول\*\*\* زجت به نزدش بگردد وصول

604) و از آن شود چشم حضرت صفا\*\*\* سپس حق نماید به وعده وفا

605) پس اینک هر آن کس که دارد نظر\*\*\* بر اینکه کند در ره ما گذر

606) بد آنجا که بر دل ندارد! با\*\*\* شود جان او در ره مافدا

607) [و هم خُ ما کرده و هم لقاء\*\*\* به سوی خدا و همیشه بقاء

608) بیايد در اینجا ز هر یک نفر\*\*\* مهیا بگردد برای سفر

609) که من صبح فردا [به لطف] خدا\*\*\* از اینجا به مقصد بگردم جدا

فَيْمَلَأَنَّ مِنِّي أَكَرَاشَا جَوْفَا وَأَجْرِبَةً سَغْبَا، لَا- مَحِيصَ عَن يَوْمِ خُطِّ بِالقَلَمِ، رَضِيَ اللهُ رِضَانَا أَهْلَ البَيْتِ، نَصَبُ عَلِيٍّ بِلَائِهِ وَيُوقِنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لُحْمَتُهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ القُدْسِ، تَقَرَّبُ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بِإِذْلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَمُوطَّنَا عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى».

610) و اما دو کس بهر آن نازنین \*\*\* روایت کرده ز خود این چنین

611) که آنها رسیده به عبد خدا \*\*\* حسین آن هدایتگر مقتدا

612) از آن دو، یکی را بود واقدی \*\*\* دگر را ژراره بود شاهدی

613) بر اینکه بگفته به آن مقتدر \*\*\* دل اهل کوفه باشد در

614) چنانچه کسالت و سستی عجین \*\*\* شدند و نباشد بر آنها جز این

615) که دل با تو دارند و لیکن شکار \*\*\* به فکراست آن ده نابکار

616) پس آنها همه دل بکویت روان \*\*\* بدارند و لیکن کبیر و جوان

617) همه کرده خود تیغ و خنجر نهان \*\*\* که آرد فرو بر سرت ناگهان

618) پس آن حافظ دین به بود و نبود \*\*\* اشاره نموده به چرخ کبود

619) که بگشوده شد آسمان و فلک \*\*\* پس آمده می بی نهایت ملک

620) که تعداد آن می ندانند کش \*\*\* مگر حضرت حق تعالی و بس

621) سپس آن عزیز دل فاطمه \*\*\* بگفته چنین جمله در خاتمه

622) اگر شی نمی شد تقارب به شی \*\*\* اگر رد نمی شد ثوابی بوی

623) هر آئینه با این ملائک زحال \*\*\* بر این مردمان می نمودم قتال

624) و لکن بدانم به علم یقین \*\*\* شوم گشته از بهر آئین و دین

625) و یاری نماند برایم ولی بماند [امام چهارم] علی

رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ «دَلَائِلِ الْأَمَامَةِ» قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ:

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ:

لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ.

لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ بِثَلَاثِ لَيَالٍ، فَأَخْبَرَنَا بِضَعْفِ النَّاسِ فِي الْكُوفَةِ، وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ  
فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ، فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَنَزَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَدَدٌ لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ، وَقَالَ: لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ، وَحُبُوبُ الْأَجْرِ، لَقَاتَلْتُهُمْ  
بِهَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ عِلْمًا أَنَّ مِنْ هُنَاكَ مَصْعَدِي، وَهُنَاكَ مَصَارِعُ أَصْحَابِي، لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَوَلَدِي عَلِيٌّ».

626) پس از این معمر نموده حدیث\*\*\*عمر آن ستمکار پست و خبیث

627) به همراه لشکر پیامد بلد\*\*\*که لعنت برایش بگردد ابد

628) و آن بوده هشتم ز آغاز حج\*\*\*که آمد به مکه در اندیشه لج

629) همان روز هشتم که پیر و جوان\*\*\*ز مکه به صحرا شوندی روان

630) که اعمال حج را در آن سرزمین\*\*\*کنند اقتدا با امام مبین

631) پس او را بگفته همانا یزید\*\*\*که لعنت بر آن دو بگردد مزید

632) بر آن یکه علاء امام عزیز\*\*\*چوسبقت بگیرد، نماید ستیز

633) و إلا اگر او نیاید به جنگ\*\*\*بر او عرصه آنی بیارد به تنگ

634) وگر می تواند به تیر و حدید\*\*\*بر او حمله کرده کند او شهید

635) ولکن حسین در همان روز هشت\*\*\*عزیمت نموده به صحرا و دشت

636) [بحق یعنی از آن زمین علاء\*\*\*برفته به سمت و ره کربلا]

\*\*\*

وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيهِ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يُقَاتِلَهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيهِ.

1) حدیث محمد بن داوود قمی در مورد محمد بن حنفیه

الف) گفت و شنود امام حسین علیه السلام با برادرش محمد بن حنفیه

637) و نسبت داده مُعَمَّرَ که وی\*\*\* حدیثی بدیده ز شخص قُمی

638) که او گفته صادق امام الفریق\*\*\* هدایت گرما بسوی طریق

639) بگفتا شبی که، در آن صبح آن\*\*\* حسین کاروانش بگشته روان

640) محمد پیامد به نزد آخا\*\*\* حسین آن برادر بجانش سخا

641) بگفتا همانا به آن نُور عین\*\*\* چنین جمله هایی در آن وقت و حین

642) ألا این برادر فریب زیاد\*\*\* از این اهل کوفه تو داری بیاد

643) شما عارفی مکر این کوفیان\*\*\* [چه بر حق نکرده بما در زیان]

644) بدانجا که با آن برادر، کریم\*\*\* رعایت نکرده برایش حریم

645) همی با پدر با فریب و دروغ\*\*\* نکرده چه ها آن همه بی فروغ

646) پس اکنون بترسم که این کوفیان\*\*\* کنندى بتو همچو پیشینیان

647) ولی چون نمایی چنین اختیار\*\*\* که مانى در این سرزمین و دیار

648) به نزد همه مردمان حَرَم\*\*\* بگردی عزیز و بحق محترم

وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِيِّ بِالْإِسْمِ نَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَيِّكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَ أَمْنَعُهُ.

649) پس آن در ره حقّ بجانش سخا\*\*\*بگفتا چنین در جواب آخا

650) ألا ای برادر بترسم یزید\*\*\*که لعنت برایش بگردد مزید

651) [مرا در سرای خدای وحید]\*\*\*به ناگه نماید همانا شهید

652) و با کشتن [آن پر از کین] مرا\*\*\*کند مُنکسرِ مُحَرمت این سرا

### (ب) پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام

653) پس آنکه محمد بدین گونه عرض \*\*\*نموده چو باشد بر این گونه فرض

654) که اندیشه باشد شما را کنون\*\*\*از آن دشمن ظالم و پست و دون

655) بود این چنین حرف، از سوی من\*\*\*که بارت ببندی به قصد یمن

656) که در آن مناطق بگردی آمان\*\*\*زهر فکر و اندیشه بدگمان

657) و چون وارد آن نواحی شوی\*\*\*وَر مردمانش گرامی شوی

658) در آن وقت گفتا همی آن جناب\*\*\*نظر [می کنم من] بر اینگونه باب

659) ولی چون سحر شد بدینگونه رأی\*\*\*که مَوکب بحول خداوند خَی

660) از آن شهر ایمن بدور از بلا\*\*\*بیفتد به سوی و ره کربلا

661) و چون باخبر شد محمد از آن\*\*\*به نزد برادر بگشته روان

662) سپس ناچه اش را در آنجا زام\*\*\*گرفت و بگفتا همی با امام

663) برادر، بنامش همانا نظر\*\*\*کنی تو بر این راه و سیروگذر

فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَعْتَلِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونُ الَّذِي يُسَبِّحُ بِهِ حُرْمَهُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ إِزْتَحَلَ الْحَسَّ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامَ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَنَاءَهُ فَأَخَذَ زَمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟

664) پس آن زاد زهرا و مولا علی\*\*\*بگفتا همین دان که گفتی بلی

665) محمد پس آنکه به لفظی بیان\*\*\*نموده که اکنون چه امری بر آن

666) شده تا از این شهر و دارِ علا\*\*\*روی سوی آن سرزمین بلا]

### **پ) امام حسین علیه السلام خبر شهادت خود را به برادر می دهد**

667) پس ایشان بگفتا رسول خدا\*\*\*زمانی که از تو بگشتم جدا

668) بیامد [به نزد من به سیمای ترین] بگفتا [به من] ای [عزیزم] حسین

669) تعلق گرفته مشیت بر این\*\*\*که تو کشته گردی [در آن سرزمین]

670) خدا خواهد [اکنون] ببیند قتیل\*\*\*تو را [جدر همه آن گروه و قبیل]

671) پس اینک [از این دشت و صحرا فراقن نموده] برو سرزمین عراق

672) در آن لحظه کرده محمد بیان\*\*\*همه از خداییم و سویش روان

673) ولی چون مشیت بینی ز پیش\*\*\*چرا می بری زن به همراه خویش

674) جوابش بگفتا در آنجا چنین\*\*\*به من گفته جدم رسول امین

675) همانا خدا [ی خبیر و بصیر]\*\*\*بخواهد که گردند آنها اسیر

676) پس از این بگویند آن مقتدا\*\*\*خدا حافظی کرده با آن اخوا

قَالَ: «بَلَى».

قَالَ فَمَا حَذَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُخْرِجُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْحَنْفِيَّةَ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ فَقَالَ لَهُ «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى.



## ت) چرا محمد بن حنفیه با امام حسین علیه السلام به عراق نرفت

(677) و اما کلبینی بگوید امام ششم\*\*\* از ائمه بگفته کلام

(678) چنین با کسی که بگفته [زعام]\*\*\* چرا او نرفته همی با امام

(679) [و با اینکه بینا شد از گفتگو]\*\*\* چرا پس تخلف نموده از او

(680) در آن لحظه مولای ما، آن جناب\*\*\* بگفتا بگویم تو را، من جواب

(681) همی یابن حمران، که دیگر سؤال\*\*\* نسازی هر آن دم که آید مجال

(682) بر این که چرا پس محمد صدد\*\*\* نکرده، حسین را نماید مدد

(683) و آن اینکه وقتی همانا فراق\*\*\* نموده (ولی) سمت و سوی عراق

(684) نوشته به هاشم بزاد و بنین\*\*\* کلام از حسین است، آری چنین

(685) به نام خداوند جود و رحیم\*\*\* که مالک بود بر بهشت و جحیم

(686) و آنکه هر آن کس همی از شما\*\*\* بخواهد که ملحق بگردد به ما

(687) چه کم باشد و یا زیاد از عدید\*\*\* بدانند یقیناً بگردد شهید

(688) و هر کس تخلف نماید زمن\*\*\* گشایش نبیند زهر [انجمن]

(689) و این بوده کامل، کلام امام\*\*\* در آخر نوشته همی والسلام

وَ ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيَّ فِي كِتَابِ الرِّسَائِلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حَمْرَةَ إِنِّي سَأُحَدِّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامَ.

## 2) رسیدن ملائکه خدمت امام حسین علیه السلام

690) ولی ابن نعمان والا مقام\*\*\* روایت نموده زمولا امام

691) که فرموده صادق علیه السلام\*\*\* حدیثی که مضمون بود این کلام

692) و آن اینکه وقتی حسین از حرم\*\*\* همانجا که ایزد به لطف و کرم

693) عنایت نموده به حد کفاف\*\*\* کند هر کسی دور آنجا طواف

694) برفته همی ناچه او برون\*\*\* که در شهر جدش بگردد درون؟

695) رسیده ملائکه همی فوج فوج\*\*\* مسؤم و مردف [زبالای اوج]

696) که گرهان اول نشانی به بز\*\*\* به حق جلوه بودند و دارای فر

697) و مردف صفوفی [به اطراف و وز] همه آمدند از ره پشت سر

698) که آنها به دربه هابی عجیب\*\*\* و هم بودشان مرکبانی نجیب

699) شرفیاب آن زهر و دین امام\*\*\* بگشته و کرده به ایشان سلام

700) و گفتند آلا ای دلیل و [هدا]\*\*\* بر این کُل عالم به امر خدا

701) همانا به امر خدا، ما نصیر\*\*\* بودیم برای پیمبر کثیر

702) و اکنون به امر خدای احد\*\*\* ترا می توان گر بخواهی مدد

و ذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي كِتَابِهِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ  
بِاسْمِ نَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحَسَنُ بْنُ بِنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ  
الْمَدِينَةَ لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَ الْمُزْدَرِفِينَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجُبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا حُجَّةَ اللهِ عَلَى  
خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللهَ أَمَدَّكَ بِنَا.

703) پس آنکه بگویند آن بی قرین\*\*\* بگفتا همی با ملائک چنین

704) که وعده که ما همه کربلا\*\*\* در آن گودی و حُفر پُر بلا

705) در آنجا که آن [سرکشان عَنید]\*\*\* مرا مینمایند [آری] شهید

706) چو دیدید آنکه وُرود مرا\*\*\* [در آن دشت و صحرا فرود مرا]

707) (همانجا که خون از سر و ریش من\*\*\* بریزد بیاید هان پیش من

708) پس آن عده گفته، اَلَا اِیْ دَلِیلٍ\*\*\* و حُجَّتْ به امر خدای جلیل

709) همانا خدا کرده امری به ما\*\*\* که فرمان بریم آنچه گویی شما

710) و از تو سخن بشنویم و کلام\*\*\* که هستی تو بر کُلِّ عالم امام]

711) و آیا از آن جمع و کُلِّ و قبیل\*\*\* نداری شما خوفي اندر سبیل

712) اگر خوف باشد ترا از عدو\*\*\* در این گفتگو با ملائک بگو

713) که عازم شود با شما این گروه\*\*\* ملائک به مَجْد و جَلال و شکوه 714) بگفتا حسین زین گروه کثیر\*\*\* نباید به من رخنه اندر مسیر

715) و راهی نباشد بر این آنجمن\*\*\* برای رسیدن در این ره به من

716) مگر لحظه و آنزمان و دمی\*\*\* که من می رسم بقیعة خود همی

فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي اءَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَاِذَا وَرَدْتُمْهَا فَاءْتُونِي.

فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللّٰهِ، اِنَّ اللّٰهَ اءَمَرَنَا اَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ؟

فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَةَ اءَوْ اءَصِلَ اِلَى بُقْعَتِي.

اشاره

الف) درخواست جنیان از امام حسین علیه السلام و جواب آن حضرت به آنان

717) و جمعی هم از جنّ [محبوب و ناب] \*\*\* رسیده همه خدمت آن جناب

718) که آن عدّه بوده همه اهل دین \*\*\* به درگاه ایزد همه راستین

719) پس آنها بگفته که ما پیروی \*\*\* کنیم [از تو با عزم جزمی قوی]

720) همی چون بخواهی ز ما، تند و زود \*\*\* کنیم از همه دشمنان تار و پود

721) و با این همه عدّه و اهل و آل \*\*\* نمائیم با دشمنان قتال

722) پس اکنون شما در مکانت بمان \*\*\* که کافست ما را بر این دشمنان

**پ) کسی که مرگش مقرر گردد از خانه به سوی قتلگاه کشانده می شود**

723) بگفتا حسین این چنین در جواب \*\*\* دهد حضرت حق شما را ثواب

724) مگر این سخن را ز [مولا] رسول \*\*\* که از حضرت حق بگشته نُزول

725) و جاری نموده نسبی بر لبان \*\*\* نکرده کسی از شما آن بیان

726) و آن اینکه گفته بگو ای نبی \*\*\* هر آنکس که در خانه ماند همی

727) چنانچه برایش [بدون رضا] شده \*\*\* حکمی از حق تعالی قضا

728) و خواهد کند او ز مقتل فرار \*\*\* همانجا شود حکم او برقرار

وَإِنَّتَهُ أَفْوَاجٍ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ:

يا مَوْلانا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَإِنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا نَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّكَ وَإِنْتِ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ.

فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: اءَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)

## ت) رفتن من به کربلا امتحان اهل شقاوت است

729) پس اکنون اگر من از این [رهنمون]\*\*\* که کردید، مانم در اینجا کنون

730) پس این خلق متعوس [و ویران پی]\*\*\* شود امتحان با چه ابزار و شی

731) [پس اینجا اگر من بمانم کنون\*\*\* که ایمن بمانم از آن شر دون]

732) چه کس کشته دشمن دون شود\*\*\* در آن گودی و بقعه مدفون شود

## ث) خداوند در روز ذوالارض کربلا را برای من انتخاب کرد

733) و حال آنکه ایزد در آن وقت و روز\*\*\* که داد پهنی این زمین را بروز

734) [بحق آن مُعلاً] زمین و دیار\*\*\* مهیا نمود بهر من اختیار

735) که یاران من جملگی آبی گمان\*\*\* بگردند پیوسته آنجا آمان

736) بطوری که اعمال آن مومنین\*\*\* پذیرفته گردد در آن سرزمین

## ج) امام حسین علیه السلام به جنیان فرمود: من در روز شنبه به شهادت میرسم

737) و لکن شما روز شنبه حضور\*\*\* نمایید آنجا که من را [به زور]

738) [همان دشمن دون و پست و عنید]\*\*\* [به پستی و مستی] نمایند شهید

739) و کس را از این اهل بیت و تبار\*\*\* برایم نماند بحق ماندگار

740) و رأس مرا [دشمنانی پلید]\*\*\* برندی به نزدیک دشمن یزید

هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ، وَبِمَاذَا يُحْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي.

وَقَدْ اخْتَارَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا، تَقْبَلُ أَعْمَالَهُمْ وَصَلَوَاتِهِمْ، وَيُجَابُ دَعَاؤُهُمْ، وَتَسَدُّ كُنُ شِيعَتِنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ- فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ- الَّذِي فِي آخِرِهِ أَعْتُلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَأَهْلِ بَيْتِي، وَيُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ.

ح) رفتن به کربلا آزمایش خلق است و حجت را بر همه تمام می کند

741) پس آنها بگفتند ولله ما\*\*\* اطاعت کنیم جملگی از شما

742) وگر این نمی شد که امر شما\*\*\* ضروری و لازم نباشد به ما

743) وگر این نمی شد که در این میان\*\*\* اطاعت نباشد بر این جنان

744) بر این دشمنان می نموده هجوم\*\*\* که بختی نیابند ز آن کار شوم

745) بطوری که ز آنها همه خار و پست\*\*\* نیاید حریمت هر آینه دست

746) بگفتا حسین او که ولله ما\*\*\* بر اینان تواناتریم از شما

747) و لکن عدو افضل است با دلیل\*\*\* و اتمام حجت بگردد [دلیل]

748) و من مایلم با دلیل و ملاک\*\*\* بگردند این قوم و دسته هلاک

749) و آنکس که ماند از آن اهل و ایل\*\*\* بیاید ب یاردق یامت دلیل

قَالَ الْجُنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا اِنَّ اَمْرَكَ طَاعَةً وَاِنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنْ اُمْخَالَفْتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ اَعْدَاءِكَ قَبْلَ اَنْ يَصِلُوا اِلَيْكَ.

فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ وَاللَّهِ اَعَدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتَةِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتَةِ.

**الف) مصادره اموال قافله حکومتی**

750) حسین این بگفتا به راهش روان\*\*\* شده تا رسیده به یک کاروان

751) که آن عده از پادشاه یمن\*\*\* روان کرده بوده طلا و ثمن

752) و مقدار تخفه بقدر مزید\*\*\* به همراه ريسان برای یزید

753) که لعنت بر آن تار و پود خرفت\*\*\* امام آن هدایا از آنها گرفت

**ب) چرا امام حسین علیه السلام اموال قافله را مصادره نمود**

754) چرا که امور همه مسلمین\*\*\* از آن حسین بوده در آن زمین

755) و در هر زمان می تواند امام\*\*\*ت صرف نماید امور عوام

756) امام گفته هر کس از این کاروان\*\*\* بیاید به همراه این ساریان

757) کرایه دهم بهر او تا عراق\*\*\* [اگر دل ببندد زهر جا فراق]

758) و بر او سخن می سُرایم همی\*\*\* که در دل نیاید برایش غمی

759) و هر کس [از این راه و رسم] خدا\*\*\* هم اینک بخواهد بگردد جدا

760) به اندازه آمدن از یمن\*\*\* دهم خرجی او همانا ثمن

761) پس آنکه گروهی به راهش دوان\*\*\* شدند و نگشتند جمعی روان

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ هُنَاكَ عَيْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْحَمِيرِيُّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ لِاصْحَابِ الْجَمَالِ: ((مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَحْسَنَّا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ يَقْدِرُ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ)).

فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ.

## 5) ورود امام حسین علیه السلام به منزل ذات عرق

(762) حسین مرکبش را به مقصد براند\*\*\* و در ذات عرق بقدری بماند

(763) که بشر بن غالب رسیده به او\*\*\* و با او نموده همی گفتگو

(764) امام آنکه از او نموده سؤال\*\*\* که مردان کوفه چه می بوده حال

(765) [در آن لحظه ای که مسیر دگر مُخیر نمودی برای سفر]

(766) پس او این چنین گفته آنکه کلام\*\*\* به آن بهترین خلق عالم، امام (767) که [دلها به سویت تمامی روان\*\*\* همه گشته از ] پیر و مرد جوان

(768) ولی گرچه با تو بُود [ اندرون]\*\*\* از آنها، در این وقت و لحظه کنون

(769) علیه تو شمشیز برنده تیز\*\*\* نمودند و آماده اند بر ستیز

(770) امام گفته بشر بن غالب دهن\*\*\* همی برگشود و بگفتا سخن

(771) سخن از سر حق، ولی بی گمان\*\*\* خدا هرچه خواهد نماید همان

(772) و حکمش تعلق بگیرد [مُدام]\*\*\* به هر کس که خواهد همی [صبح و شام] ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَ لَهُ عَنْ أَهْلِهَا.

فَقَالَ: خَلَّفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ)).



**الف) خواب دیدن امام حسین علیه السلام**

773) وراوی بگوید که آن مقتدا\*\*\* چو از ذاتِ عرقِ بگشته جدا

774) سپس تغلیبه به وقت نماز\*\*\* رسیده به حق آن شه سرفراز

775) پس اندک زمانی سرنازنین\*\*\* به بستر نهاده در آن سرزمین

776) که ناگه در آنجا همی آن امام\*\*\* به پا گشت و گفتا چنین با کلام

777) من اکنون بخوابم بدیدم [گهی]\*\*\* ندا می دهد هاتقی از [رهی]

778) [که این کاروان در نهاد و سرشت]\*\*\* به سرعت روان است سوی بهشت 779) در آن وقت گفتا همانا علی\*\*\* همان خُلق و خُو  
همچو جدش نبی

780) [بر آن سرنوشت و قضا و قدر]\*\*\* مگر ما نباشیم بحق ای پدر

781) بگفتا حسین آشکار و جلی\*\*\* به فرزند پاک و رشیدش علی

782) به یکتا خدای زمین و زمان\*\*\* فقط ما به حقیق، هان بی گمان

783) علی گفته آنگه، پس اینک [همه]\*\*\* ز مردن نداریم ما واهمه

**ب) دعای امام حسین علیه السلام در حق علی اکبر علیه السلام**

784) حسین پس بگفتا همی ای ولد\*\*\* دهد مزدی ایزد به تو تا ابد

785) از آن اجر و مزدی که باشد جزا\*\*\* کسی که پدر گشته از او [رضا]

قال الراوی: ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى الثَّغْلِيَّةَ وَقَتَ الظَّهْرِ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: ((قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: إِيَّاكُمْ تَسْرِعُونَ  
وَالْمَنِيَا تَسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ)).

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَيْبَةَ أَعْفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟

فَقَالَ: ((بَلَى يَا بَنِيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ)).

فَقَالَ لَهُ: يَا أَيْبَةَ إِذْنُ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ)).

ص: 77

786) پس آنکه بگویند، آن نازنین \*\*\*شبانگه بمانده در آن سرزمین

787) که چون خاور آمد فتابی ز نور \*\*\*بدیدند م ردی بیامد ز دور

پ) خبر غیبی امام حسین علیه السلام از آینده کوفیان

788) که او را امام بعد وقت کمی \*\*\*«أبا هرة الأزدي» خواندش همی

789) پس او ابتدا چون رسیده سلام \*\*\*نموده به فرزند خیر الأنام

790) پس آنکه به آن نور اعلی حسین \*\*\*بگفته در آنجا و آن وقت و حین

791) آلا زاد و فرزند پاک رسول \*\*\*چه امری بگشته شما را حصول

792) که از دار و بی امان خدا \*\*\*به این سمت و این سو بگشتی جدا

ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْتَبِي أِبَاهِرَةَ الْأَزْدِيِّ، قَدْ آتَاهُ سَلَّمَ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

ص: 78

793) بگفتا ابا هرّه، و یحک [مگر\*\*\* نداری تو از ماهمانا خبر]

794) نک اینجا تعجب بود بر شما\*\*\* که بی اطلاعی همانا زما

795) امیه پسرها کنون [از جفا]\*\*\* ببردند، ما مرا در خفا

796) هم عوض مرا برده و هم کنون\*\*\* اراده نموده بریزند خون

797) که من بر همه آن گروه شرار\*\*\* نمودم شکیب و بکردم فرار

798) در آخر به ایزد بدانم شهید\*\*\* مرا می کنند آن گروه پلید

799) که ربّ تعالی لباس ذلیل\*\*\* بر آنها به تن می کند با [دلیل]

800) و بر فرق آن اهل ظلم و ستیز\*\*\* فرود آورد ناگهان تیغ تیز

801) و چیره نماید بر آنها کسی\*\*\* که خفت بیارد بر آنان بسی

802) بدانجا که بدتر ز قوم سبا\*\*\* شوند و نبینند [هرگز صفا]

803) چرا که بر آن قوم پست و دنی\*\*\* حکومت نموده همانا زنی

804) که آن زن همانا به میل و رضا\*\*\* ز خود می نموده بر آنها قضا

805) به طوری که بر مالشان [اختیار\*\*\* نمی بوده در آن زمین و دیار]

806) همی داوری می نموده به دون\*\*\* که هر طور ریزد از آن عده خون

807) حسین این مطالب در آن گفتگو\*\*\* بگفتا جدا شد در آنجا از او

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((وَيَحَاكَ يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَتَمَّوْا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَعْيَمَ اللَّهُ لِقَاتِلِي الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةَ وَلَيْلِسَ نَبَهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَلَيْسَلَّطَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَعْدَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمْ إِمْرَاءَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ.

الف) احضار زهیر توسط امام حسین علیه السلام

808) و گویند دو عدّه گروه از بنی \*\*\* بَجیلَه وقوم فزاره همی

809) که ما با زُهَیرِ بنِ قَینِ روان \*\*\* زمکه شدیم همره کاروان

810) چو کردیم آنکه برایعبور \*\*\* بدیدیم حسین را هم از راه دور

811) که لابد برفتیم به آن سمت و سو \*\*\* به طوری که ملحق نگردیم به او

812) [و در بین آن دو همی قافله \*\*\* بنا کرده بودیم کمی فاصله]

813) که ناگه نموده به جایی فرود \*\*\* و ماهم نمودیم آنجا ورود

814) که خیمه گه ما و آن نازنین \*\*\* به نزدیک هم شد در آن سرزمین

815) پس از مدتی ناگهان از قضا \*\*\* که گشتیم آماده بهر غذا

816) و آن لحظه ای که در آنجا بداشت \*\*\* تمایل همی این قین به چاشت 817) فرستادهای سر رسید از امام \*\*\* و گفتا به آن عدّه ما سلام

ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَعْتَبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَا فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التَّزُولَ اعْتَرَلْنَا فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً.

فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ أَعْنُ نُنَازِلُهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَعْتَبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا.

818) سپس گفته بر آن زهیر بن قین\*\*\* آلابن قین همانا حسین

819) روان کرده، سازم شما را [خطاب]\*\*\* که نزدش بیایی همی با [شتاب]

820) پس از این سخن، جملگی ما همه\*\*\* نخوردیم، نان از سر واهمه

821) چنان که همی لقمه ها از دهان\*\*\* گرفتیم آنجا همه ناگهان

822) چو بودیم آنکه تمامی حزین\*\*\* زدیم لقمه ها را به روی زمین

823) در آن وقت، گویا که از ما رؤوس\*\*\* شده بر کبوتر محل جلوس

### (ب) «دیلیم»، زن زهیر، عامل سعادت او می شود

824) پس آن لحظه دیلم زن این قین\*\*\* بگفتا به زوجش، که اینک حسین

825) تو را خوانده، نزدش بیایی حضور\*\*\* و لکن شما می نمایی قصور

826) امید است، نزدش بگردی روان\*\*\* و دانی چه می گوید آن [مهربان]

827) پس از این سخن شوهرش ابن قین\*\*\* روان شد به سرعت به نزد حسین

828) سپس، بعد وقتی دیدم که او\*\*\* بیامد از آنجا همی خنده رو

829) و گفتا که خیمه و خرگاه من\*\*\* بیارید یکسر به نزد حسین

ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا فِي يَدِهِ حَتَّى كَاءَتْمَا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ.

فَقَالَتْ لَهُ رُوحَتُهُ - وَهِيَ دَيْلِمُ بِنْتُ عَمْرٍو - : سُبْحَانَ اللَّهِ، أَيْبَعَثَ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ أَعْتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ.

فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ أَعْنُ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَسْرَقَ وَجْهَهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَتَقْلِيهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

830) پس آنکه به زوجش زن با وفا\*\*\* بگفتا تو را من نمودم رها

831) چرا که تمایل ندارم، تو زن\*\*\* به جز خیر و خوبی بینی زمن

832) که من عزم آن کرده ام بر حسین\*\*\* شوم همرهی خوب و نیکو و زین

833) همی جان و روحم نمایم فدا\*\*\* [بر این بنده بهترین خدا]

پ) وداع زهیر با خاندانش

834) پس اموال زن را که بودش هُدا\*\*\* بداد واز او شد همانا جدا

835) و گفتا که آن زوج بی مثال\*\*\* به اهل و دیارش بگردد وصال

836) پس او گریه کرد و به آنی قیام\*\*\* نموده همی اندرون خیام

837) سپس با زُهِیرِ بنِ قَینِ، قرین\*\*\* به تودیع گفتا در آن سرزمین

838) خدای [تعالی] بُود یار تو \*\*\* [آگند مُرتَفِعِ مشکل کارتو]

839) [چو اکنون نمایی به هر جا عبور]\*\*\* بُود نفع تو در تمام امور

840) کنون از تو دارم تمنا همی \*\*\* [که از من زُدایی همانا غمی]

841) و آن اینکه محشر به نزد نبی\*\*\* به یادم بیاری در آنجا همی

842) در آخر زُهِیرِ بنِ قَینِ تمام\*\*\* نموده بر آن عده خود کلام

843) که هر کس بخواهد همی رَهسپار\*\*\* شود با من، این راه پروردگار

844) بیاید که این است آخر نگاه\*\*\* میان من و او در این وعلیگاه

وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: اَعَنْتِ طَالِقًا، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ اَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صَدِّحْبَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِاقْدَامِهِ بِرُوحِي وَاَقْبِيهِ  
بِنَفْسِي.

ثُمَّ اَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمَّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى اَهْلِهَا.

فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ.

وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، اءَسَاءَ لَكَ اَنْ تَذَكَّرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَعَانَ يَصْحَابَنِي، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ.

ص: 82



اشاره

845) سپس گفته راوی امام صبور\*\*\* از آن دشت و صحرا نموده عبور

الف) خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام

846) که ناگه به چشم مبارک بدید\*\*\* گروهش سرای ژاله رسید

847) پس آگه شد آنجا که مسلم شهید\*\*\* بگشته به دست عبید پلید

848) در آن لحظه جمعی حریص و جلب\*\*\* تمایل به دنیا و ظاهر طلب

849) که بودند، همراه لشگر روان\*\*\* و آگه نبوده ره کاروان

850) چو گشته به واقع همی اطلاع\*\*\* جدایی نموده از آن اجتماع

851) که باقی نمانده رکاب امام\*\*\* به جز خویش و یاران والا مقام

پ) فریاد شیون و سیلاب اشک در شهادت مسلم

852) سپس گفته راوی پیام جدید\*\*\* که در کوفه مسلم بگشته شهید

853) چو آنی بیامد به گوش حسین\*\*\* چنان گریه کرده در آنجا به عین

854) که اشک از رُخ و گونه نازنین\*\*\* روان شد چو باران به روی زمین

855) و فریاد و شیون همه در عزا\*\*\* نمودند و آشفته شد آن فضا

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرٌ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَزْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ.

قَالَ الرَّوِيُّ: وَازْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ.

## ت) ملاقات فرزدق (شاعر) با امام حسین علیه السلام

856) سپس آن امام همه عالمین\*\*\* به گردون و هر شیء روی زمین

857) به قصد اجابت به امر خدا\*\*\* از آنجا و منزل بگشته جدا

858) که در ره رسیده فرزدق به او\*\*\* سلامی بکردند و هم گفتگو

859) سپس لفظ آن شاعر خوش سخن\*\*\* رسا گشت و گفتا چنین از دهن

860) الا زاد و فرزند ختم رسول\*\*\* [از این اهل کوفه چه گشته وصول]

861) و یا نک چه چیزی از آنها نِماد\*\*\* شده تا نمودی بر آن اعتماد

862) همان عدّه بی شرم و بدکار و هیزا\*\*\* که کُشتند مُسلم به چنگال [تیز]

863) پس آن لحظه گویند آنجا حسین\*\*\* بسی گریه کرده بر آن نور عین

864) و گفتا که رحمت بُود از إله\*\*\* بر آن مسلم [بی کس و بی پناه]

865) همانا که نیکو ره سرنوشت\*\*\* گزیدند و رفتند سوی بهشت

866) و تکلیف ما گشته اینک همی\*\*\* رسانیم، پایان ره مابقی

ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَارَ قاصِداً لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَكْنَا إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟

قَالَ: فَأَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِأَكْبَارِهَا، ثُمَّ قَالَ:

((رَجِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، إِيَّاهُ مَا أَعْنَتْهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيَّهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا)).

867) سپس گفته راوی که آن در حَزین \*\*\* بگفته چنین جمله های وَزین

868) چو باشد نفیس این [زمین و زمان] \*\*\* به حق افضل آید نکوئی بر آن

869) اگر جسم و جان گشته اینک بنا \*\*\* که روزی به مردن بگردد فنا

870) پس افضل در این است، انسان شهید \*\*\* بگردد به شمشیر و سیف و حدید

871) چو گشته مُقَدَّر که هر کس [مَدَد] \*\*\* شود از یگانه خدای احد

872) پس اجمل در این است، در سعی خویش \*\*\* طَمَع کمتر آید کسی را، نه بیش

873) چو مالی بماند و انسان عبور \*\*\* نماید، [رود جانب قبر و گور]

874) چرا پس کُند دوری از هر عطا \*\*\* کسی که بداند نماند به جا

875) و دوری نماید ز انفاق و جُود \*\*\* کسی را که داند نماند [وجود]

ثُمَّ اِنَّشَاءَ يَقُولُ:

((فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدَّ نَفِيسَةً

فَاِنْ ثَوَابَ اللّٰهِ اَعْلَا وَاَنْبَلُ

وَ اِنْ تَكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اءُشِشَتْ

فَقَتْلُ امْرءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللّٰهِ اَفْضَلُ

وَ اِنْ تَكُنِ الْاَزْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا

فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ اَجْمَلُ

وَ اِنْ تَكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا

فَمَا بِالْ مَتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْحَلُ

اشاره

- 876) سپس نامه ای را پس از آن کلام\*\*\*نوشته بر آن پیروانش امام
- 877) که بودند یکسر [وزین بر خرد]\*\*\*چو فرزند شداد و ابن سرد 159
- 878) همی آن مُسیب و [اصحاب راد]\*\*\*که حضرت از آنها همی کرده یاد
- 879) و آن عدّه یاران دارای آج\*\*\*که اسمائشان گشته در نامه درج

الف) روانه شدن قیس به سوی کوفه

- 880) سپس ابن مُسهر سفیر حسین\*\*\*نوشتر او را نهاده به عین
- 881) و برده به سوی [همه] کوفیان\*\*\*به آنها که کردند بر خود زیان

ب) اسیر شدن قیس و سوال کردن ابن زیاد لعین از او

- 882) که ابن نمیر خبیث وعدو\*\*\*حوالی ک وفه رسیده به او
- 883) و او بوده نوگر برای بید\*\*\*که لعنت به ذاتش بگردیده قید
- 884) و حکمش بر این بوده تفتیش او\*\*\*نماید و او را برد پ یش او
- 885) ولی قیس دانا همی چاره کرد\*\*\*و آن اینکه آن نامه را پاره کرد
- 886) که ابن نمیر خبیث و خرفت\*\*\*یورش برده، آن یار مخلص گرفت
- 887) و بردش به نزد عبید عدو\*\*\*[که انعام خود را بگیرد از او]

قال الراوی: وَكَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلامَ كِتَابًا إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ وَالْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرَفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَجَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ.

فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحَصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتَشَّهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرَّقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحَصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ.

888) پس آنکه چو آن قاصد مُتَقَى \*\*\* بیامد به نزد عبید شقی

889) در آن وقت، آن ضدّ قرآن تام \*\*\* بگفتا که هستی و [داری چه نام

890) پس او کرده از خود در آنجا بیان \*\*\* که من هستم از جمله شیعیان

891) و مولای من آن [یگانه ولی] \*\*\* [که نامش بخوانند هر جا] علی

892) و فرزند دل‌بند آن مُقتدا \*\*\* که جانم بگردد برایش فدا

893) پس او گفته آنی چو فردی جُنون \*\*\* چرا نامه را پاره کردی [کنون]

894) بگفتا جوابش همانا چنین \*\*\* [به آن نامشخص پدر بر جنین]

895) که آن نامه را [خوب و نیکو و زین] \*\*\* برای گروهی نوشته حسین

896) که من اسم و رسم همه این کسان \*\*\* ندانم [که گویم ز خود بر لسان]

### پ) پیشنهاد تهدید آمیز ابن زیاد لعین به قیس

897) پس آن بد بگفتا قسم بر خدا \*\*\* که از پیش من تو نگردی جُدا

898) مگر اینکه از خود بیاری کلام \*\*\* که أسماء ایشان چه بوده تمام

899) و یا اینکه منبر روی در [إزاء] \*\*\* حسن و حسین را دهی ناسزا

900) و هم واضح و آشکار و جلی \*\*\* در آنجا بگویی بدی از علی

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَعْنَتْ؟

قَالَ: أَعْنَا رَجُلٌ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

قَالَ: فَلِمَاذَا حَرَقْتَ الْكِتَابَ؟

قَالَ: لِيَتَلَّ تَعَلَّمَ مَا فِيهِ!

قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟

قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ.

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُقَارِفُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَمْ وَ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ،

ص: 87

901) وَاَلَا چو گردد تو را احتراز\*\*\* نمودن بر این گفته و این طراز

902) کنم پاره پاره تن و جسم تو\*\*\* که هرگز نماند بجا اسم تو

### (ت) فربخ خوردن ابن زیاد لعین از قیس

903) پس او گفته پاسخ به آن نابکار\*\*\* نسازم اسامی ز کس آشکار

904) ولی بین مردم همانا جلی\*\*\* دهم ناسزا بر حسین و علی

905) پس او رفته بالای منبر بیان\*\*\* نموده سخن ها چنین بر زبان

906) درود و سپاس و ثنای اله\*\*\* و رحمت [به تنها] رسالت پناه

907) و الْحَقَّ تَحَيَّتْ بُودَ بر نبی\*\*\* و رحمت بُودَ از خدا بر علی

908) و گفتا در آنجا [به خوبی و زین]\*\*\* که رحمت بُودَ بر حسن و حسین

909) سپس لعن و نفرین ابن زیاد\*\*\* فراوان بیاورده آنجا بیاد

910) و نفرین بر آن والد آن خبیث\*\*\* بر آن روی منبر بکرده حدیث

911) سپس ایها الناس او بر زبان\*\*\* ساشد که من را امام زمان

912) حسین کرده اکنون به اینجا روان\*\*\* که سوش بیاید همه بانوان

وَالْأَقْطَعْتُكَ إِزْبَا إِزْبَا. فَقَالَ قَيْسٌ: أءَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أءُخْبِرُكَ بِءَسْمَائِهِمْ، وَأءَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَأءَبِيهِ وَأءَخِيهِ فَأءَفْعَلُ.

فَصَدَّ عَدَّ الْمُنْبَرِ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَأءَثْنَى عَلَيْهِ وَصَدَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأءَكْثَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَدَّ لَمَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللّٰهِ بَنَ زِيَادٍ وَأءَبَاهُ، وَلَعَنَ عُنْتَاةَ بَنِي أءَمِيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: أءَيْهَا النَّاسُ، أءَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَيْكُمْ،

913) پس اکنون بدانید آن نازنین \*\*\*بیباشد همانا در آن سرزمین

914) [پس اینک نه از بهر فعل ثواب \*\*\*بل از واجب حق بگوئید جواب

915) [به آن مانده بر جا امام همام \*\*\*که حجت شد اکنون شما را تمام

### ث) گریه امام حسین علیه السلام بر شهادت قیس

916) پس این زیاد عدو اطلاع \*\*\*نموده بر آن گفته در اجتماع

917) پس آنی بگفتا، همی آن سفیر \*\*\*فکندند از آن کاخ ظالم به زیر

918) که روح بلندش همی چون ملک \*\*\*روان شد در آنجا به سوی فلک

919) و چون باخبر شد حسین، از دو دید \*\*\*بسی گریه کردند آنجا شدید

920) سپس از خدا صاحب سرنوشت \*\*\*تمنا نموده، دهد در بهشت

921) مکانی همی [پُر صفا و نکو] \*\*\*به او و به اصحاب و یاران او

922) همی رحمتش را بر آن شیعیان \*\*\*فراوان در آنجا بسازد عیان

923) چرا که خدا راست قادر بسی \*\*\*جز او را توانا نباشد کسی

وَقَدْ خَلَقْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَأَجِيبُوهُ.

فَأَخْبَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَأَمَرَ بِالِقَائِهِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَأُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

فَبَلَغَ الْحَسَدَ بْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنْزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».



اشاره

924) سپس گفته راوی که آن مقتدا\*\*\* از آنجا به کوفه بگشته جدا

925) و مانده در منزل به آن سرزمین\*\*\* توقف نموده همی بهر دین

926) که آن سرزمین [روبرو یا جوارا]\*\*\* رسید حُرُّ به یکصد و نه صد سوار

927) پس آنکه حسین گفته آیا صَدَد\*\*\* نمودی بما، یا که داری مدد

928) بگفتا که مأمورم [از یک دنی]\*\*\* که بر تو نمایم همی دشمنی

929) همی گشته امری که در این میان\*\*\* به تو تا توانم رسانم زیان

930) پس آن نازنین کرده از خود ندا\*\*\* که قوت نباشد مگر از خدا

931) خدایی که باشد عَلِيَّ الْعَظِيمِ\*\*\* به هر شیء هستی همانا علیم

الف) درخواست امام حسین علیه السلام از حُرِّ برای برگشتن خودش به مدینه

932) سپس بین ایشان چو ردّ و بدل\*\*\* سخن ها همی شد [بدون جدل]

933) به ناگه بگفتا حسین این چنین\*\*\* پس اکنون که قائل تو گشتی بر این

934) خلاف و شتار و آن گفته ها\*\*\* که فرموده بودی بیاری به جا

935) همی در تواتر رسولان خویش\*\*\* روان کرده بودی سراسیمه پیش

936) که نزدیک من آمدند و عیان\*\*\* نموده همی از شما هر بیان

قَالَ الرَّاوی: وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي أَعْلَفِ فَارِسٍ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((أَعَلْنَا أُمَّمَ عَلَيْنَا؟)).

فَقَالَ: بَلْ عَلَيْنِكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ.

فَقَالَ: ((لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)).

ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَيَّ خِلَافٍ مَا آتَيْتَنِي بِهِ كُتِبُكُمْ وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ،

ص: 90

937) من از این گذر می نمایم حذر\*\*\* و در راه دیگر نمایم گذر

938) همی عودت خود کنم اختیار\*\*\* به شهری که باشم من از آن دیار

939) پس آن حُرّ چو راضی بر آن گفتگو\*\*\* نشد، گفته آنی در آنجا به او

940) الا زاد و فرزند ختم نبی\*\*\* از اینجا به راهی گذر کن همی

941) که نه کوفه باشد نه شهر نبی\*\*\* که قادر شوم من گشایم لبی

942) به نزدیک آن فرد مغرور و حَس \*\*\* که در ره نکردم مُلاقات کَس

943) و شاید بگردم همانا امان\*\*\* از آن دشمن کافر بدگمان

944) پس آن سرور دین و یاران وی\*\*\* مسیر دگر را همی کرده طی

945) که آن حتی تواند به مقصود خویش\*\*\* رسد از همه آن تمنای بیش

946) پس آنکه برفتند، بی شک و ریب\*\*\* که جایی رسیده به نام عُدَیب

947) عُدَیبِ الْهَجَانَاتِ یعنی سَرَاب\*\*\* که مخصوص مرکب همی بوده آب

فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي آتَيْتُ مِنْهُ».

فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ وَلَا يُوصِيكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَدَرْنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ.

فَتَيَسَّرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُدَيبِ الْهَجَانَاتِ.

## ب) نامه سرزنشی و تهدید ابن زیاد لعین به حرّ

948) ولی گفته راوی در آنجا به حرّ\*\*\* رسید نامه با سرزنشهای پُر

949) از آن سوی ابن زیاد عدو\*\*\* که علت چه بوده در آنجا از او

950) تسامح نمودن در آن وقت و حین\*\*\* به یاران و اعمال شخص حسین

951) سپس گفته آن فاجر تیره بخت\*\*\* که آمرش کند بهر آن عده سخت

952) پس آن حر و اصحاب همراه او\*\*\* رسیدند از نوس ر راه او

953) و مانع شده در مسیر امام\*\*\* به نُهصد و یک صد سوار تمام

954) پس آن نازنین گفته ای حرّ مگر\*\*\* نگفتی برو از مسیردگر

955) بگفتا که این زاد [پاک] علی\*\*\* حقیقت همین دان که گفتی بلی

956) ولی از عبید [خبیث و لعین]\*\*\* رسیده مرا نامه اکنون بر این

957) که با امر او بر شما بی درنگ\*\*\* کنم عرصه را هر چه خواهم به تنگ

قال: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ.

فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟».

فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ.

الف) متن خطبه امام حسین علیه السلام

958) سپس گفته راوی، پس از این سخن\*\*\*بپا شد حسین و گشود از دهن (959) کلامی به حق از دل و جان خود\*\*\*برای ت مام ع زیزان خود

960) سپس شرط حمد خدای و دود\*\*\*بجا آورد و همانا ستود

961) پس آنکه نموده ستایش نبی\*\*\*که رحمت بود بر روانش همی

962) حقیقت نظر کرده هان بهر ما\*\*\*بر آنچه رسیده نک از دهر ما

963) به طوری که گشته بدی آشکار\*\*\*و خوبی و نیکی شده [نابکار]

964) [و خوبی برفته از این روزگار\*\*\*و زشتی و پستی شده ماندگار]

965) پس از کاسه این زمانه کنون\*\*\*نمانده مگر لرد و لایی درون

966) هم از آن گلستان عیش و [ثمر]\*\*\*نمانده بجز خاک و خاشاک بر

967) و دشت و زمینش همه شوره زار\*\*\*[و مرده شده همچو گور و مزار]

968) و آیا نبینی که حق را [بسی]\*\*\*نبندد به کارش همانا کسی

969) و باطل زهر جا بگشته ولو\*\*\*و کس را نباشد بگیرد جلو

970) که زانیده این عمل بهر یار\*\*\*شده شوقی اینک به پروردگار

971) و موءمن مایل شده بر لقاء\*\*\*به یکتا خدا و [همیشه بقاء]

972) و الحق من اکنون برایم مَمات\*\*\*نباشد مگر همچو شهد [نبات]

973) و ماندن به همراه افراد جور نباشد مگر درد و رنجی [و فور]

قَالَ الرَّاوی: فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيْبًا فِي اَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللّٰهُ وَاَعْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

«اِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَاِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَاَعْدِبَرِ مَعْرُوفُهَا وَاَسَدٌ سَمَرَتْ حِدَاءً، وَاَلَمْ تَبَقْ مِنْهَا اِلَّا صَدَبَابَةً كَصَدَبَابَةِ الْاَنْعَاءِ، وَخَسِيْسِ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيْلِ.

ءءلا- ءرؤن إى الحق لا- يعمل به، وإى الباطل لا ىتنهى عنه، لىرغب المؤمن فى لقاء ربه محققا، فىنى لا اءرى الموت إلا سعادة والحياة مع الظالمين إلا برما».

ص: 93

## ب) اعلام وفاداری زهیر

974) در آن لحظه برپا شد از جا زُهِیر \*\*\* و گفتا چنین جمله [از روی خیر]

975) [که ای زاد و فرزند پاک علی \*\*\* کلامت کنون گشته بر ما جلی]

976) [پس اینک خدای بصیر و نصیر] \*\*\* شود رهنمای تو اندر مسیر]

977) و اما چو گوید کسی، روزگار \*\*\* شده با دوام و همی ماندگار

978) هر آئینه کُشته شدن پیش تو \*\*\* [کنار عشیره و هم کیش تو]

979) بُود خوب و برتر از آن روزگار \*\*\* که جاوید و عمرش بود ماندگار

## پ) اعلام وفاداری هلال بن نافع

980) سپس گفته راوی در آن راه و سیر \*\*\* پاشد در آنجا به مثل زهیر

981) هِلالِ ابنِ نافع و کرده عیان \*\*\* چنین جمله هایی در آنجا بیان

982) به ایزد که [هستی بُود کار او] \*\*\* کراهت نباشد ز دیدار او

983) و بر نیت و بینش خود دوام \*\*\* و م اییم پاینده [بین عوام]

984) و با هر که باشد شما را رفیق \*\*\* همه مهربانیم و با او شفیق

985) و هر کس کند با شما دشمنی \*\*\* بگردیم ما دشمن آن دنی

## ت) اعلام وفاداری بُریر بن خُصیر

986) و راوی بگوید که ابن خُصیر \*\*\* که شهرت همین است و نامش بُریر

987) در آن لحظه گفتا که زاد نبی \*\*\* خدا متت [افزوده] ما را همی

988) که این دست و پا و سر و جان ما \*\*\* شود در ره او فدای ش ما

989) سپس جدّ پاکت در آن وقتِ روز \*\*\* که محشر به یک دم بگردد بُروز

990) [بر آنچه بما کرده این قوم پست] \*\*\* بجایش بگیرد ز ما جمله دست

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ - يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُحَلِّدِينَ لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الأَفَامَةِ فِيهَا.

قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ البَجَلِيِّ، فَقَالَ:

وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ.

قَالَ وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، فَقَالَ:

وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِذْ نُنَاقِلُ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جُدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ص: 94



## بخش چهارم: امام حسین علیه السلام در کربلا

### 1) ورود امام حسین علیه السلام و کاروانش به کربلا

#### الف) ورود امام حسین علیه السلام و کاروانش به کربلا

991) پس آنکه روایت شده آن امام\*\*\* زیاران چو آنگونه دیده کلام

992) برفته شده ناچه خود سوار\*\*\* و او را برانده همی استوار

993) که از هر طرف آن امام بصیر\*\*\* اراده نموده رُود در مسیر

994) همی حُرّ بیامد بسی در ورش\*\*\* و مانع شد از مقدم انورش

#### ب) پناه بردن امام حسین علیه السلام به خدا، از کرب و بلا (اندوه و بلا)

995) پس آن حُرّو یاران، سر راه او\*\*\* گرفتند و گاهی به همراه او

996) برفتند و خوش در جوار امام\*\*\* به یک صد و نه صد سوار تمام

997) که ناگه رسیده به دشتِ بلا\*\*\* که نامش بیوده همی کربلا

998) و آن بوده دویم ز شهر الحرام\*\*\* که می کرده هر کس بر آن احترام

999) پس آنکه بگفتا امام مُبین\*\*\* که مردم چه نامند این سرزمین

1000) بگفتند آن دیده چندین بلاء\*\*\* که این سرزمین را بُود کربلا

1001) پس او گفته آنکه خدایا امان\*\*\* به تو می برم [آنی] از این مکان

قال: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ.

كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ.

وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ.

فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: «مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟».

فَقِيلَ: كَرْبَلَاءَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اءَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ.

ص: 95

## پ) امام حسین علیه السلام خبر مرگ و شهادت خود را می دهد

1002) سپس گفته آنی به ذکری علا\*\*\*که این نقطه باشد به حق کربلا

1003) همی گفته آنی [به آه و غمی]\*\*\*فروید بار ما را همی

1004) که اینجا همی دشمن دون ما\*\*\*[یقیناً] بریزد همی خون ما

1005) و من را خبر کرده جَدم نبی\*\*\* بر آنچه بگردد برایم همی

1006) پس اصحاب آن زاد خیرُ الأنام\*\*\*چو جمعاً شنیده از او این کلام

1007) همه از رکاب گریبان زین\*\*\*فروید آمده نزد آن شاه دین

1008) و آنگه نشسته حسین روی خاک\*\*\*که تیغش کند همچو [آئینه] پاک

1009) در آن لحظه اصحاب خدر کمین\*\*\*نشستند اطراف آن سرزمین

## ت) امام حسین علیه السلام می‌شنید روی خاک کربلا و می گوید: «اف بر دوستی تو، ای روزگار»

1010) سپس آن معلا امام مبین\*\*\*دهان برگشوده در آنجا چنین

1011) که اف بر تو باشد همی روزگار\*\*\*که یاری نماند ز تو ماندگار

1012) چه گشتی کسانی صَباح و مَساء\*\*\*در این دهر و هستی همانا بسا

1013) همی چون بیاید کسی را قضا\*\*\*تو بر جانشینش نگردی رضا

1014) و هر حئی سالک بگیرد نظر\*\*\*که زین دهر نباید نماید گذر

1015) هم آوا دهد دار و دنیای پُوج\*\*\*که باید نمائیم از این خانه کوچ

1016) پس امر هر آنکس بُود [در سبیل]\*\*\*به سوی [یگانه خدای جلیل]

ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبِلَاءٍ اءَنْزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسَّ فُكِّ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَنزَلُوا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَءَصْحَابُهُ نَاحِيَةً، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ:

يَا دَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ

كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلِ

وَالدَّهْرُ لَا يُفْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكُ سَبِيلِ

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ إِلَى الرَّحِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

ص: 96

## اشاره

هنگام ورود به کربلا

### الف) بی نابی زینب علیها السلام و زنان اهل حرم

1017) سپس گفته راوی، پس از این کلام\*\*\*چو زینب شنیده چنین از امام

1018) بگفته برادر که این دم بسی\*\*\*همی راستی باشد از آن کسی

1019) [که در این بیابان و دشت و زمین]\*\*\*به گشته شدن داره اینک یقین

1020) پس آنکه بگفتا امام و ولی\*\*\*به آن خواهر خود به یک دم بلی

1021) بُود آنچه گفتمی تو ای خواهرم\*\*\*دُرست و یقین گشته بر خاطر

1022) که من گشته گردم [در این سرزمین]\*\*\*به صد چاک شمشیر افراد کین [1023) پس آنکه بگویند آن چهره پُوش\*\*\*چو این جمله ها را شنیده به گوش

1024) بگفتا در آن وادی و بر و بین\*\*\*که دست از حیاتش کشیده حسین

1025) و اکنون در این حیطه و جرگ خود\*\*\*به من آگهی می دهد مرگ خود

### ب) فریاد «وامحمداه، واعلیاه، واحسنه» از جانب ام کلثوم علیها السلام

1026) سپس گفته راوی پس از این کلام\*\*\*از آن گوهر پاک عالم امام

1027) زنان حرم هم در آن سوی بر\*\*\*زده لطمه بر صورت و موی سر

1028) و گریان و نالان در آن تیره خاک\*\*\*بحق کرده یکسر همه سینه چاک

قال الراوی: فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فاطمةَ علیهما السلام ذلک، فقالت: یا اخی هذا کلامٌ من قَدْ ائْتَقَنَ بِالْقَتْلِ.

فقالت: ((نعم یا ائختاه)).

فقالت زینب: وائکلاه، یعنی اِلَيَّ الحسین نَفْسُهُ.

قال: وبکی النسوة، ولطمن الخدود، وشققن الجيوب.



1029) وکلثوم گفتا در آن وقت و حین\*\*\* که ان وا مُحَمَّد و ان وا حُسین

1030) وای وا حسن، والحسین، واعلی [به بعد تو، ما را که گردد ولی]

1031) ابا عبد الله-به بعد شما\*\*\* رسد خواری از بهر دشمن به ما

### پ) دلداری امام حسین علیه السلام به زینب علیها السلام

1032) پس آنکه حسین آن امام هُدا\*\*\* هدایتگر حق به سوی خدا

1033) بسی داده دلداری آن خواهرش\*\*\* که تسکین پذیرد همی خاطرش

1034) وگفتا که این خواهر من بدار\*\*\* خودت را به آداب پروردگار

1035) که روزی همه ساکنین سماء\*\*\* بگردند در [دهر و هستی] فنا

1036) همی اهل عالم همه زیر خاک\*\*\* روند و بگردند، یکسر هلاک

1037) پسا زینب من چو این قوم رذل\*\*\* که من را رسانند آری به قتل

1038) و کلثوم، بینی چو من غرق خون\*\*\* بگردم در این عدّه اهل دون

1039) همی ای زُباب و توان فاطمه\*\*\* چو دیدید عُمَرَم شده خاتمه

1040) مبادا گریبان خود را درید\*\*\* و الفاظ بیهوده بر لب زیند

1041) و بر چهره و گونه و روی خویش\*\*\* مبادا زیند و نمائید ریش

وَجَعَلَتْ أُمَّمُ كُثُومُ تُنَادِي: وَأُمُّحَمَّادَهُ وَأَعْلِيَّاهُ وَالْأُمَّاهُ وَالْأَخَاهُ وَأَحْسَيْنَاهُ وَأَضِيعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ.

قال: فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: ((يَا أُمَّحْتَاهُ! تَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَوَاتِ يَقْنُونَ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ)).

ثمَّ قال: ((يَا أُمَّحْتَاهُ يَا أُمَّمُ كُثُومُ، وَأَعْنَتِ يَا زَيْنَبُ، وَأَعْنَتِ يَا فاطِمَةُ، وَأَعْنَتِ يَا زُبابُ، ائِنظُرْنَ إِذَا آءانَا قُتِلْتُ فَلَا تَسَّ مُقْنَنَ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَحْمِسُنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تُقْلَنَ عَلَيَّ هَجْرًا)).

اشاره

هنگام ورود به کربلا

1042) و راوی بگوید حدیث دگر\*\*\*بُود بر تو آن هم نمایی نظر

1043) و بینی که فرزند پاک نبی\*\*\*چه در کربلا کشته بر او همی

1044) و آن اینکه زینب کنار زنان\*\*\*همی کرده بوده توقف چنان

1045) که آمد به گوشش سخن از حسین\*\*\*[همان مهربان بهترین نور عین]

1046) که می گفته اُف بر توای روزگار\*\*\*رفیقی نمانده از تو ماندگار

1047) چه یاران و خویشان خود را به دام\*\*\*فیکندی و کشتی همی صبح و شام

1048) همی چون بیاید کسی را قضا\*\*\*به جایش کسی را، نگردی رضا

1049) و آوا دهی ای همه دار پوچ\*\*\*که باید نیم ما از این خانه کوچ

1050) در آخر بیاید از این ره جدا\*\*\*هر آن کس بگردد به سوی خُدا

1051) پس از این سخن خواهر نازنین\*\*\*روان شد به سوی برادر حَزین

1052) چنانی که آن دم نبوده بر او\*\*\*حجاب و نقابی در آنجا به رو

1053) همی چادر آن پُر از دل حَزین\*\*\*کشیده شده تا به روی زمین

وَرُوِي مِنْ طَرِيقِ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاٰيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا،



1054) سپس رفته آنی کنار امام\*\*\* و گفته بدین گونه بر او کلام

1055) الهی به سُویم بیاید ممات\*\*\* به طوری که بر من نماند حیات

1056) چرا که مرا گشته اینک بسی\*\*\* گمانی که بر من نمانده کسی

1057) همی میکنم حس که آم مرا\*\*\* کنون مرگ آنی گرفته فرا

1058) همی می کنم حس که اکنون حَسَن\*\*\* جُدا گشته اینک در اینجا ز من

1059) و گویا همانا که اکنون علی\*\*\* شده مرگ شرخش همی مُنجلی

1060) تو ای مانده از رفتگانم به جا\*\*\* و ای ماندگان را آ امید و رجاء

### **الف) بی قراری بی حدّ زینب علیها السلام و تذکر امام حسین علیه السلام به او**

1061) بیان گشته مولا در آن وقت و گاه\*\*\* چو احوال زینب بکرده نگاه

1062) چنین گفته آنکه همی بر زبان\*\*\* که ای نازنین خواهر مهربان

1063) بترس از [همه] مکر شیطان دون\*\*\* شما را ز طاقّت نسازد برون

### **ب) غم و غصّه شدید امام حسین علیه السلام و مثال مرغ قطا**

1064) پس آن نازنین مهربان خواهرش\*\*\* همان مانده بر جا زهر خاطرش

1065) دوباره حسین را نموده ندا\*\*\* که جانم بگردد برایت فدا

1066) به من گو نوای مهربان و عمید!\*\*\* که آیا بگردی در اینجا شهید!؟

1067) بگویند ناگه، حسین را غمی\*\*\* بر او چیره گشته در آنجا همی

1068) و آنکه چنان گشته آنجا حزین\*\*\* که اشکش فتاده به روی زمین

حَتَّى وَقَفْتُ عَلَيْهِ وَقَالَتُ: وَائْتِكُلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمَّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَأَبِي عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى، وَأَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ.

فَنظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَيْهَا وَقَالَ: ((يَا إِخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ)).

فَقَالَتُ: يَا أَبِي أَيْنَ أَنْتَ وَأُمَّي أَسْتَقْتُلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ.

فَرَدَّ غُصَّتَهُ وَتَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالذَّمُوعِ،

ص: 100

## پ) بی هوش شدن زینب علیها السلام و تسلیت دادن امام علیه السلام به او

1069) و آن دم به ذکر می‌مثالی [عطا]\*\*\* نمود و بگفتا که مُرغ قَطَا

1070) چنانچه بباشد به حال درون\*\*\* بخوابد [به فکرش نیاید برون]

1071) در آن لحظه، زینب چو از آن\*\*\* امام شنیده چنین جمله ای در کلام

1072) بگفتا که یا وِیْلَتَا، آخی\*\*\* مگر بهر جانت بگشتی سخی

1073) و یا بهر این خیره خصم برون\*\*\* خودت را شکست خورده بینی کنون

1074) [و از دست این دشمن بی حیا\*\*\* ببینی خودت را بسی بینوا]

1075) و از زندگانی شدی نُومید\*\*\* [تو ای بهترین تکیه گاه امید]

1076) و من زین سخن گفتنت بهر خویش\*\*\* بشد قلب و جانم سراسیمه ریش

1077) و آنکه کشیده گریبان، [و پوش\*\*\* فکنده ز رأس] و برفته ز هوش

1078) حسین آمده پس شتابان برش\*\*\* و پاشیده آبی به روی و [سرش]

1079) و کوشش نموده که آن خواهرش\*\*\* پسندیده گردد همی خاطرش

1080) هم او را بداده در این باره چند\*\*\* به گفتار نیکو و زیننده پند

1081) همی جد او را در آنجا بیاد\*\*\* بیاورده، پندش بداده زیاد

1082) و گفته ز فوت و زمرگ نبی\*\*\* و از قتل بابا برایش همی

1083) و بی وقفه جَهد و تَقْلًا نمود\*\*\* دل خواهر خود تسلی نمود

ثُمَّ قَالَ: ((لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ)).

فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَا، اءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اِغْتِصَابًا، فَذَلِكَ اءَفْرَحُ لِقَلْبِي وَاءَشْدُ عَلٰى نَفْسِي، ثُمَّ اءَهُوتُ اِلٰى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهَا.

فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَفَاقَتْ، ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهْدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ اَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ  
اِءْجَمَعِينَ



## فصل سوم: حوادث عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام

### اشاره

و یاران باوفایش

فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَ مَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ

در توصیف هنگامه جنگ

ص: 103

## 1) دعوت عبید الله بن زیاد (لعین) از یارانش برای قتال با امام حسین علیه السلام

### اشاره

- 1084) در لُهوف ابن طاووس آن علی \*\*\* ماجرا اینگونه گشته مُنجلی
- 1085) که عبید بن زیاد بدنهاد \*\*\* دعوت یاران بکرده برجهاد
- 1086) تا که نور چشم احمد را بدون \*\*\* سرنگون سازند و غلتاند به خون
- 1087) پس همه کرده بر این راه و روش \*\*\* گرنش آن بی نشان ددمش
- 1088) هم نهاندی یدِ طاعت به عین \*\*\* تا کُشندی زاد پیغمبر حسین

### الف) فروختن آخرت به دنیا، برای رسیدن به ایالت ری

- 1089) وانگهی بنموده آن مشهور خمر \*\*\* بر عمر آن بی حیا اینگونه امر
- 1090) عاقبت عُقبی فرو شد بهر وی \*\*\* تا شود فرمانروای اهل ری
- 1091) آن عدو هم کُفرِ باطن را بُروز \*\*\* داد و شد از بهر او آتش فروز
- 1092) آنچنانی که پس ازین گفتگو \*\*\* لشگری ک رده مُهیّا بهر او
- 1093) چون هزارش چار شد افراد بد \*\*\* دشنه هاشان بسته شد در زیر قد
- 1094) شد روان با کاروان پست و شوم \*\*\* تا کُند بر سبَط پیغمبر هجوم
- 1095) هر زمان هم می رسید از کوفیان \*\*\* لشگری دیگر همی در آن میان

### ب) تعداد افراد لشکر عمر سعد لعین در روز ششم محرم

- 1096) تا که شد در روز شش از ماه خون \*\*\* گرد هم دو ده هزار اصحاب دون
- 1097) پس چو آمد فرصتی بر آن همه \*\*\* حمله کردند آن همه بی واهمه
- 1098) بر خیام آن شه و مظلوم دین \*\*\* آن ستمکاران اهل خشم و کین
- 1099) تا به جایی که نوای کودکان \*\*\* گوئیا نک می رسد از آن مکان

قَالَ الرَّأوِي: وَنَدَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّبَعُوهُ، وَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ

بِدُنْيَاهُ، وَدَعَاهُ إِلَى وِلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ، وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، وَأَتْبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ أَلْفًا، فَصَبَّقَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ.

ص: 104

## 2) نخستین سخنرانی امام حسین علیه السلام در کربلا

### الف) پرسش های پی در پی امام حسین علیه السلام و پاسخ های لشکریان ابن سعد لعین

1100) آنچه گشته بر حسین ابن علی \*\*\* کرده راوی این چنین بر ما جلی

1101) اینکه او در آن زمین فتنه خیز \*\*\* استعانت برگرفت از تیغ تیز

1102) پس بر آن شمشیر جدّ خود نبی \*\*\* تکیه کرد و خواند این معنا همی

1103) هان الا این کاروان اهل دون \*\*\* عارفید آیا بحق بر من کنون

1104) می شناسندی که هستم در زمین \*\*\* دور من حلقه زدید اکنون چنین

1105) آن همه با های و هوی و هلهله \*\*\* در جوابش گفته آنی هان بله

1106) جمله هستیم آشنا با نام تو \*\*\* جدّ تو بگرفته روزی کام تو

1107) آن که می باشد حسین ابن علی \*\*\* آن تویی هم قُرَّة العین نبی

1108) بار دیگر آن امام مهربان \*\*\* گفته بر آن جمع و قشر مردمان

1109) بر خدا آیا شما علمی حصول \*\*\* گشته در باطن، بُود جدّم رسول

1110) آن همه گفته در آن اطراف و بر \*\*\* بر خدا داریم از این معنا خبر

1111) پس بگفتا آن امام مُقتدا \*\*\* میدهم سوگندتان من بر خدا

1112) واقفید آیا که امّ من بتول \*\*\* فاطمه باشد همان دُخت رسول

1113) جملگی گفته در آنجا وانگهی \*\*\* بر خدا داریم از این هم آگهی

1114) بار دیگر گفته آنی با ندا \*\*\* میدهم سوگندتان من بر خدا

1115) آگهید آیاعلیّ مرتضی \*\*\* باب من باشد برایم هکذا

1116) گفته اندی بار دیگر هان بلی \*\*\* آگهیم از آن بُود بابت علی

قال: أنشدكمُ الله، هل تعلمون أنّ جدّي رسولُ الله صلّى الله عليه وآله؟

قالوا: اللهمّ نعم.



قال: أَسْأَلُكَ اللَّهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَسْأَلُكَ اللَّهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَسْأَلُكَ اللَّهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

ص: 105

1117) پس نوا کرده دوباره باندا\*\*\*میدهم سوگندتان من بر خدا

1118) آگهید آیا خدیجه اولین\*\*\*زن بود، آورده او ایمان به دین

1119) هم بُودِ بِنْتِ خُوَیْلِدِ آن عزیز\*\*\*هم به حق او جدّه من گشته نیز

1120) آن همه گفته پس از این استماع\*\*\*بر خدا داریم از این هم اطلاع

1121) گفته او ولله آیا بر درون\*\*\*آگهی دارید از این مطلب کنون

1122) آنکه هست از جمله انساب من\*\*\*او بُودَ حَمَزَه عموی باب من

1123) گفته اندی، دان به علم ما إله\*\*\*هم خبر دارد می باشد گواه

1124) گفته هان بار دگر آن جان فدا\*\*\*میدهم سوگندتان من بر خدا

1125) عالمید آیا عموی من کنون\*\*\*آنکه دستش را بریده شخص دون

1126) نک میان جَنَّتِ [برزخ] دوبال\*\*\*دارد و خوش اندرون گردیده حال

1127) آن گروه کین بگفته با دمی\*\*\*واقفیم و هم خدا داند همی

1128) پس دوباره با نوا کرده ندا\*\*\*میدهم سوگندتان من بر خدا

1129) ای تمام عدّه اهل ستیز\*\*\*واقفید آیا که این شمشیر تیز

1130) نک بدست من رسیده از آبی\*\*\*آن بود از سید مُرسل نبی

1131) پاسخی این گونه دادندی بدان\*\*\*واقفیم و هم خدا می داند آن

اقال: «أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟»

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمَزَةَ عَمِّ أَبِي؟»

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرًا الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟»

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ

ص: 106

1132) پس ندا کرده دوباره این چنین\*\*\* می دهم قسم شما را بهر دین

1133) ای گروه و جمله اهل جدال\*\*\* آگهید آیا که این دستار و شال

1134) نک به روی رأس من باشد همی\*\*\* می نهاده بر سرش جدم نبی

1135) در جوابش داده پاسخ، هان بله\*\*\* جمله آگاهیم، ما بر آن همه

1136) بار دیگر گفته آنی باندا\*\*\* میدهم سوگندتان من بر خدا

1137) عالمید آنکس که اسلامش جلی\*\*\* گشته اول، بوده باب من علی

1138) هم [بلاشک] علم و حلم او بسی\*\*\* ارفع و اعلی بود بر هر کسی

1139) همچین هر زن و مرد با خدا\*\*\* او امامست و ه مانا مقتدا

1140) آن همه گفته پس از او وانگهی\*\*\* بر خدا داریم از این هم آگهی

1141) پس بگفتا آن عزیز فاطمه\*\*\* این چنین بار دگر در خاتمه

1142) ای [همه] افتادگان در ضلال\*\*\* از چه رو کردید خون من حلال

1143) با بیانی که علی بابای من\*\*\* آن یگانه سرور و آقای من

1144) در قیامت مردمان رازین سبب\*\*\* از لب کوثر همی راند عقب

1145) هم لواء حمد ایزد، دست خویش\*\*\* گیرد و راند همی آنان ز پیش

1146) آنچنانی که برآند اشتران\*\*\* از لب آبی که مشتاقند بر آن

قال: «أَشْدُّكُمْ لِلَّهِ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لِابْسُهَا؟»

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَشْدُّكُمْ لِلَّهِ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا، وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟»

قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي، وَأَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًّا، يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُدَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنِ الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!!!».



1147) گفته اندی آن همه اهل خبیث\*\*\* گفته اند آنچه به ما گفتی حدیث

1148) جملگی ما آگهیم از آن همه\*\*\* لکن اکنون بی غل و بی وا همه

1149) آمده تا جملگی در خاتمه\*\*\* خون بریزیمت در این وادی همه

1150) پس کنون با آگهی از هر سبب\*\*\* میکشیم اینجا شما را تشنه لب

### **ب) برخاستن صدای ناله و شیون از زنان اهل حرم حسین علیه السلام**

1151) پس چو آن آقای مظلومان امام\*\*\* خطبه خود را همی کرده تمام

1152) اهل و بیتش چون شنیده این چنین\*\*\* جمله ها از آن امام نازنین

1153) جملگی با ناله و آه و فغان\*\*\* می زدندی لطمه بر خود بی امان

1154) همچنین بر سینه و بر روی خویش\*\*\* می زدند و می کشیدند موی خویش

1155) هم بسی زاری و فریاد از زنان\*\*\* بر ملا شد از همه آنها چنان

1156) کان امام مهربان با رویشان\*\*\* یک نگه کردند آنجا سویشان

1157) وانگهی آن بر همه عالم ولی\*\*\* باندا گفتا به عباس و علی

1158) تاروند و یک سکوتی در [نهان]\*\*\* مقتضی سازند آن دو بر زنان

1159) بعد از آن گفتا قسم بر جان من\*\*\* این زن و فرزند و اهل خان من

1160) نک بوندی هان فراوان در حزین\*\*\* گریه ها دارند اینجا بعد از این

قالوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ! وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَ سَمِعَ بِنَاتِهِ وَ أُخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنٍ وَ نَدْبِنَ وَ لَطْمَنَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ.

فوجه إليهنّ أخاه العباس و ابنه عليّ الأكبر، و قال لهما: «سكتاهنّ، فلعمري ليكثر بكاؤهنّ».

### 3) جواب دندان شکن حضرت عباس علیه السلام به شمر (لعین)

#### الف) تاکید بر شروع جنگ

1161) گفته راوی آن عبید بد سرشت\*\*\* بر عمر آن کافر ظالم نوشت

1162) کان بدون سُستی و تأخیر حال\*\*\* تندی و تیزی نماید در قتال

#### ب) آمان نامه شمر لعین

1163) پس به آنی لشکر ابلیس او\*\*\* با امام نازنین شد روپرو

1164) بعد از آن هم صاحب جُوشنِ بِنِ \*\*\* شِمِرِ کافر، سرور اهل فتن

1165) همچو خوک آمد میان نینوا\*\*\* پس ندا کرده چو فرد بی نوا

1166) آی بُنُوأختی در این وادی کنون\*\*\* جعفر و عبده و عباس و عون

1167) جملگی آید اینک در بَرَم\*\*\* ای پسرهای عزیز خواهرم

1168) پس بگفتا آن امام انس و جان\*\*\* با برادرهای خوب و مهربان

1169) کان جواب این گنهکارا [وحید\*\*\* در پس و پهنای این صحرا] دهید

1170) گرچه فاسق باشد او در نزد ما\*\*\* لیکن او دائی بُود بهر شما

1171) پس جوانان برومند علی\*\*\* او که باشد بر همه عالم ولی

1172) در جواب آن ستمکار عدو\*\*\* گفته اند از ما چه می خواهی بگو

قال الراوی: وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحِثُّهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحذِّرُهُ مِنَ التَّأخِيرِ وَالْأَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ -لَعْنَهُ اللَّهُ- فَنَادَى: أَيُّنَ بَنُو أَسْحَتَى عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ إِخْوَالِكُمْ)).

فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟

1173) گفته اندی گفته او در آن زمان \*\*\*جملگی هستید اکنون در امان

1174) لکن اینک در دل این شور و شین \*\*\*قتل خود لازم نسازید با حسین

1175) پس برای آنکه از اینجا رهید \*\*\*ملتزم بر پادشه باید شوید

1176) آنچنان که با یزید بی خرد \*\*\*بیعتی سازند و از آنجا روند

1177) پس ابو فاضل همی گفتا به او \*\*\*دست تو گردد بریده ان عدو

1178) ای لعین و دشمن پروردگار \*\*\*[نک چه مکرری برده ای بر ما بکار]

1179) لعن و نفرین خدا بر آن امان \*\*\*نامه ای که [دل خوشی اکنون بر آن]

1180) تو ز ما خواهی که ما اینک آخا \*\*\*دور او خلوت کنیم، سازیم رها

1181) یا که ما از سرور و آقای دین \*\*\*دل کنیم و هم شویم مانند کین

1182) شمر کافر در پی این گفتگو \*\*\*جانب افراد قومش کرده رو

1183) پس چو فردی بی قرار اندر عتاب \*\*\*سوی جیش خود برفته با شتاب

فقال: يا بني اختي اثم آمون، فلا تقتلوا أنفسكم مع أخيه الحسين، وألزمو طاعة أمير المؤمنين يزيد بن معاوية. قال: فناداه العباس بث علي: تبت يدك وعن ما جئت به من أمانك يا عدو الله، أتأمرنا أن نترك أماننا وسيدنا الحسين بن فاطمة وتدل في طاعة اللغناء أولاد

قال: فرجع الشمر إلى عشقر؛ مغضبا.



#### 4) طلب مهلت یک روز، برای خواندن نماز و تلاوت قرآن در شب

##### اشاره

- 1184) وانگهی آنجا امام انس و جان\*\*\* دیده پس چون قلب و روح کافران
- 1185) چون حَجَز سخت است و دیگر موعظه\*\*\* بی اثر باشد بر آن اهل بزه
- 1186) آنچنانی که سریع از شوق دل\*\*\* آتش کشتن کُندی مُشتعل
- 1187) گفته آئی با برادر این چنین\*\*\* گر تو را باشد توان بر اهل کین
- 1188) شرّ این قوم حریص و [بی بها]\*\*\* از سر ما یک شبی بنما رها
- 1189) تا که شاید امشب از بهر نماز\*\*\* با خدا سازم همی راز و نیاز
- 1190) چون خداداند که من دارم مزید\*\*\* حُب ذکر و حُب قرآن مجید

##### الف) موافقت با تقاضای مهلت

- 1191) گفته راوی هان که عباس از عدو\*\*\* مهلت یک شب طلب کرده از او
- 1192) لکن ابن سعد بی ایمان حذر\*\*\* کرده از آنکه کند بر او نظر
- 1193) گفته پس حجاج زبیدی همی\*\*\* بر خدا گر ترک و اهل دیلمی
- 1194) می نموده این چنین از ما سؤال\*\*\* می شنیده پاسخی اندر مقال
- 1195) پس چه گشته نگ ز ما آل عبا\*\*\* مهلتی خواهد، کنیم از آن با

قال: يا بنی ائختی ائنتُم آمنون، فلا تقتلوا انفسکم مع ائحیکم الحسین، وائلزموا طاعة امیر المؤمنین یزید بن معاویة قال: فناداه العباس بن علی: تبت یداک ولعن ما جئت به من امانک یا عدو الله، اءتأمرنا ان نترك اءخانا و سیدنا الحسین بن فاطمة و ندخل فی طاعة اللعناء و اولاد اللعناء.

قال: فرجع السمر إلى عسكره مغضباً.

1196) پس همانا آن گروه بی حیا\*\*\*مُهلت یک شب بدادند از ریا

1197) تاشبی را آن امام سرفراز\*\*\*با خدای خود کند راز و نیاز

### ب) رویای صادق حسین علیه السلام و بی نابی زینب علیها السلام

1198) گفته راوی پس امام نازنین\*\*\*بعد از آن فرصت نشسته بر زمین

1199) وانگهی او را در آن حالی که بود\*\*\*از فشار خستگی خوابی رُبود

1200) چون دو چشم نازنیش را گشود\*\*\*عرضه بر خواهر چنین آنجا نمود

1201) خواهرم زینب، من اکنون بی گمان\*\*\*جَدّ خود احمد بدیدم این زمان

1202) هم در این ساعت بدیدم من، پدر\*\*\*ه مرهانی بود و او آمد ز در

1203) هم آخی هم مادرم آن فاطمه\*\*\*آمده باجدعالی مرتبه

1204) پس بگفتندی مرا نیکو و زین\*\*\*عن قریب آیی به نزد ما حسین

1205) لکن از گفتار بعضی راویان\*\*\*این سخن اینگونه گردیده بیان

1206) آن سه در آن دم بگفته با نبی\*\*\*میرسی فردا به نزد ما همی

1207) گفته راوی چون شنیده این کلام\*\*\*زینب آنگه این سخن ها از امام

1208) [ناگهان آنی پیامد پیش او]\*\*\*زد به صورت، زد به سینه، زد به رو

1209) وانگهی زد صیحه ای آنجا چنان\*\*\*کان امام نازنین گفتا به آن

1210) بس کُن ای خواهر، شمانت های دون\*\*\*وا مکن از این عدو بر ما کنون

قَالَ الرَّاوی: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالَ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ:

((إِنَّ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ عَنِّي إِحْبَابَ الصَّلَاةِ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ)).

قَالَ الرَّاوی: فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ:

وَاللَّهِ لَوْ أَعَاهَهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالذَّلِيلِمْ وَسَاءَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.



الف) برداشتن بیعت از یاران

- 1211) چونکه شب آمد، حسین این علی \*\*\* یاوران خود همی خوانده جلی
- 1212) تا که گشتند آن همه اطراف او \*\*\* او ن موده ابتدا اثناء هو
- 1213) بعد از آن گفته که من اصحاب راد \*\*\* همچو اصحابم نمی آرم به یاد
- 1214) همچین فاضل تر از این قوم و خویش \*\*\* از برای خود ندارم من به کیش
- 1215) پس شما را حضرت باری آحد \*\*\* خیر بی اندازه ای اکنون دهد
- 1216) اینک ای یاران چو شب گشته فرا \*\*\* هریک از مرداتان در این سرا
- 1217) دست یک مردی ز مردان مرا \*\*\* گیرد و آنی رود از این سرا
- 1218) چونکه این قوم عدو در این زمان \*\*\* جز مرا قصدی ندارد بی گمان

ب) ازار وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام و خاندان امام علیه السلام

- 1219) پس چو سر آمد کلام آن امام \*\*\* این چنین جاری شد از آنها کلام
- 1220) از برادرها و آبا ابتدا \*\*\* بر حسین این علی آن مقتدا
- 1221) کان عمل را ما برای چی به جا \*\*\* آوریم و هم رویم اکنون کجا؟
- 1222) از برای آنکه بعد از تو بروز \*\*\* گردد از دنیا خوشی، ما را دوروز؟
- 1223) هرگز آله این چنین روزی بما \*\*\* نا آورد، گردیم جدا چون از شما

ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ يَكُمُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي». فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُ وَ أَبْنَاؤُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ لِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِبَنَتِي بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا،

1224) اولین شخصی که گفته این کلام\*\*\* بوده بوفاضل علمدار امام

1225) بعد از آن کرده برادرها از او\*\*\* پیروی و بر رهش آورده رو

1226) گفته راوی در پی این گفتگو\*\*\* پس امام بر زاد مسلم کرده رو

1227) وانگهی گفته به آن اقوام و کس\*\*\* داغ مسلم بر شما می باشه بس

1228) من شما را می دهم اینک [نوید]\*\*\* [تا] به اذن من از این میدان روید

1229) گفته اندی آن له روحی فدا\*\*\* چون چنین الفاظ خود کرده ادا

1330) اهل و بیتهش با دلی آنگه کباب\*\*\* این چنین می داده اند او را جواب

1231) پس رویم و واگذاریم گر شما\*\*\* مردمان آنگه چه گویندی به ما

1232) ما و این افراد خود در آن زمان\*\*\* در سخن گویم چه پاسخ مردمان

1333) در جواب مردمان گویم حسین\*\*\* آن یگانه سرور و نور دو عین

1234) میوه قلب و دل دُخت نبی\*\*\* یگه و تنها رها کردیم همی

1235) نه زدیم طعنی زخود از حنجری\*\*\* نه زدیم بر دشمنانش خنجری

1236) په شدیم یاری به راه و رسم او\*\*\* نه فکندیم نیزه ای بر خصم او

بَدَأَهُمْ بِذَلِكَ الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاَوِي: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ حَسَّ بِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ إِذْ هَبُوا  
فَقَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ فَعَدَّهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ  
نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَلَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ.

1237) بر خدا از تو نمی گردیم جدا\*\*\* ای پسر دُختِ پیامبر از خدا

1238) لکن اکنون ما برای تو همی \*\*\* می کنیم خود را فدای هر غمی

1239) پس شویم محفوظ تو در این میان\*\*\* گرچه آید از عدو بر ما زیان

1240) تا [بینی قوم و خویش و این قبیل] \*\*\* می شوندی پیش روی تو قتل

1241) [هم] به هر جایی که باشد راه تو \*\*\* می شویم ما جملگی همراه تو

1242) پس خدا سازد قبیح آن روزگار \*\*\* کان شود بعد تو آن دم ماندگار

1243) در همان لحظه پیا گشته همی \*\*\* مسلم این عوسجه با یک غمی

1244) وانگهی با یک دلی محزون و غم \*\*\* گفته اندی این چنین با اشک نم

1245) هان بحق آیا که اینک این چنین \*\*\* ما رها سازیم تو را در این زمین

1246) با همه این دشمنان پست و دون \*\*\* منصرف گردیم و بر گردیم کنون

1247) هرگز آله این چنین امری فرا \*\*\* روی من، جلوه نسازد [این سرا]

1248) من [به این جانی که باشد عاریت] \*\*\* می کنم آن راف دای یاریت 1249) تا خورد شمشیر من [از پشت و رو] \*\*\* بر وجود

دشمنان [یاوه گو] 1250) چون شود ثابت به دستم این حدید \*\*\* می زنم بر دشمنان تو [شدید]

لَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ أَبَدًا وَ لَكِنَّا نَفِيكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نَقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَفَبِحَ اللَّهِ الْعَيْشَ بَعْدَكَ ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بِنُ  
عَوْسَجَةَ وَ قَالَ نَحْنُ نُخْلِيكَ هَكَذَا وَ نَنْصَرِفُ عَنْكَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَ أَنَا أَفَعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِي  
صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَ أَضَارِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمَتُهُ بِيَدِي،

1251) گر مرا تیغی نباشد بهر جنگ\*\*\* می‌کنم با دست خود پرتاب سنگ

1252) [لکن] از پیشت نمی‌گردم جدا\*\*\* تا بمیرم، پیش تو گردم فدا

ت) ابزار وفاداری «سعید بن عبدالله حنفی»

1253) گفته راوی بعد صحبت های او\*\*\* ابن عبدالله سعید آورده رو

1254) جانب مولا حسین ابن علی\*\*\* گفته آنگه با صدای خود (بلی)

1255) ما تو را هرگز نمی‌سازیم رها\*\*\* [نزد این افراد پست و بی بها]

1256) تا خدا داند به دستور نبی\*\*\* ما عمل کرده در این وادی همی

1257) آنکه ما حق تو را نزد خدا\*\*\* بانثار جان خود کرده ادا

1258) پس اگر دانم که من همراه تو\*\*\* کشته می‌گردم همی در راه تو

1259) وانگهی جسم مرا بعد از ممات\*\*\* زنده سازندی دهند آنگه حیات

1260) پس دوباره قتل من از سر کنند\*\*\* آن بسوزانند و خاکستر کنند

1261) تا شود هفتاد، آن نزد خدا\*\*\* بر خدا از تو نمی‌گردم جدا

1262) با وجودی که همانا مرگ ما\*\*\* بیشتر، از یک نمی‌گردد بنا

1263) بعد از آن هم در ازاء این بها\*\*\* می‌رسیم بر نعمتی بی‌منتها

1264) پس نسازم گو چرا یاری تو را\*\*\* گر فرا گیرد کرامتها مرا

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ ذَفَرْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ. قَالَ وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِيكَ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُخْرَجَ حَيًّا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِصَاءَ لَهَا أَبَدًا!

1265) گشته برپا وانگهی آنجا زهیر\*\*\* بر زبان آورده الفاظی به خیر

1266) این چنین که گفته ای زاد نبی\*\*\* دوست می دارم که من اینک همی

1267) گشته گردم، بعد از آن بار دگر\*\*\* گشته گردم بار دیگر تا مگر

1268) آنکه قتل من رسد بر یک هزار\*\*\* مرتبه، تا ایزد منت گذار

1269) آن خدای مال مرگ و ممنون\*\*\* گشتن از اهل تو بردارد کنون

1270) بعد از او باران دیگر از امام\*\*\* بر همین مطلب بگفتندی کلام

1271) آنچنانی که چنین مطلب ادا\*\*\* کرده اند، ما می شویم بر تو فدا

1272) همچین بادست و هم این روی خویش\*\*\* می کنیم حفظ و حراست [از تو بیش]

1273) تا تمام این گروه و اهل و ایل\*\*\* جملگی آیند پیش تو قتیل

1274) پس در آن صورت به عهد خود وفا\*\*\* کرده ایم این جملگی نزد خدا

1375) و آنچه بر این ذمه ما بوده دین\*\*\* آن بجا آورده ایم با [شور و شین]

ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نَشَرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ.

وَ تَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِنَحْوِ ذَلِكَ وَقَالُوا أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ نَقِيكَ بِأَيْدِينَا وَوُجُوهَنَا فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا.



## 6) برداشتن بیعت از محمد بن بشیر حَضْرَمِی

1276) در همان لحظه خبر آمد همی\*\*\* از کسانی بر بشیر حَضْرَمِی

1277) اینکه او را گفته اند، این بشیر\*\*\* دان که فرزندت کنون گشته اسیر 1278) دست کفار عدو سرحدّ ری\*\*\* [پس برو کاری بکن از بهر وی]

1279) او بگفتا خود و او را بر عدد\*\*\* آورم نزد خ داوند [احد

1280) هم مرا خوش آن نباشد او اسیر\*\*\* باشد و من بعد از او مانم [کثیر]

1281) پس چو بشنید آن امام نازنین\*\*\* این سخن ها از بشیر آنجا چنین

1282) گفته [ای این بشیر اینک] فرا\*\*\* گیرد احسان خداوندی تو را

1283) من تو را از بیعتم کردم حلال\*\*\* [تا زوی اینک همانا بی ملال]

1284) با تمام [اشتیاق] و جدّ بیش\*\*\* از پ ی آزادی فرزند خویش

1285) آن عزیز آگه از انجام فرض\*\*\* در جواب آن امامش کرده عرض

1286) گر مرا [اینک] همی جانوران\*\*\* پاره گردانند اندر این میان

1287) بهتر آن نزد من تا اینکه دور\*\*\* گردم از تو [ای پیامبر را تو پورا]

1288) پس امام نازنین گفتا به او\*\*\* این دو سه بُردِ یمانی را به او

1289) آن یکی فرزند خود ده تارها\*\*\* سازد آن دیگر پسر، با این بها

1290) بعد از آن [دستور و امر و گفتگو]\*\*\* پنج از آن جامه، بداده دست او

1291) کان همانا قیمتش بر یک هزار\*\*\* اشرفی بوده به نزد رهگذار

وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ قَدْ أُسِرَ إِنَّكَ بِشَعْرِ الرَّيِّ فَقَالَ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ إِيْنِكَ فَقَالَ أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ قَالَ فَأَعْطِ إِيْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ.

اشاره

1292) گفته راوی از برای آن امام\*\*\* شب چنان آمد در آن وادی تمام

1293) کان لبان جملگی با این مثل\*\*\* زمزمه بوده چو زنبور عسل

1294) پاره ای یا بر قیام و یا قعود\*\*\* بوده یا برخی رکوع و یا سجود

الف) پیوستن 32 نفر از لشکر سعد لعین به امام حسین علیه السلام

1295) تا که از آن لشکر سعد لعین\*\*\* سی و دو یارش بیامد سوی دین

1296) آنچنان که جملگی دل بر امام\*\*\* بسته و دل ها بریدند از آنام

ب) حسین علیه السلام در قله شامخ عبادت

1297) گفته اند آن نازنین مولا حسین\*\*\* آن یگانه سرور و نور دو عین

1298) از ب رای ذات ربّ بی نیاز\*\*\* دائماً می خوانده است آن شب نماز

پ) علت این که امام حسین علیه السلام اولاد کم داشته، چیست؟

1299) هم برایش گفته اند در وصف حال\*\*\* حالتش بوده در آن شب در کمال

1300) ابن عبد ربّه از عقد الفرید\*\*\* این چنین گفته همی از یک مُرید

1301) کان رسیده پیش زین العابدین\*\*\* بعد از آن کرده سؤال از او در این

1302) آن در این باره که فرموده چرا\*\*\* کم بود زاد و ولد باب تو را

1303) آن امام گفتا در آن هنگامه زود\*\*\* من خودم ماندم که چون گشتم وجود

1304) از پدر، زیرا از او گشته بروز\*\*\* یک هزار رکعت نماز در شام و روز

1305) با چنین حالی از خود ماندم بر این\*\*\*\* او چسان با محرمان گشته قرین

قَالَ الرَّاوی وَ بَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اصَّحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اِثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا وَ كَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَمَالِ صِفَاتِهِ.

وَذَكَرَ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ الْعَقْدِ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِيكَ فَقَالَ الْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ فَامْتَنَى كَانَ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ.

ص: 119

## 8) شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا

### الف) نظافت واپسین حضرت حسین علیه السلام

1306) گفته راوی صبح عاشورا امام \*\*\* گفته اند برپا کنند در آن خیام

1307) خیمه ای دیگر همانا بهر او \*\*\* تا دهد خود را در آنجا شستشو

1308) پس چو برپاگشته آنکه خیمه ای \*\*\* داده او فرمان که ظرف و کاسه ای

1309) کاسه ای از نوره وز مُشک ناب \*\*\* آورند آنی برای آن جناب

1310) تا که آن جانب وائذ برطرف \*\*\* سازد از جسم و تن خود هر طرف

1311) پس چو خیمه شد مهیا، آن عزیز \*\*\* بر درون رفتند و خود کردند تمیز

### ب) خوشحالی و شوخی زیاد بُریر بن خُصیر همدانی

1312) گفته راوی بعد از آن ابن خُصیر \*\*\* او که در مقتل بُود نامش بُریر

1313) همره رحمانی رَبّه در کنار \*\*\* کرده بودندی توقف آن دو یار

1314) در کنار خیمه ای که آن امام \*\*\* رفته بوده خود کُند آنجا حمام

1315) در همان لحظه بُریر ابن خُصیر \*\*\* دل شده وابسته بر افعال خیر

1316) آنچنان که گفته اند در گفتگو \*\*\* با رفیقان گشته بوده بذله گو

1317) پس تقلاً بس فراوان کرده او \*\*\* عبد رحمانرا بسازد خنده رو

قال: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاءَ أَمَرَ الْحَسَّ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضْرِبَ فَأَمَرَ بِجَفْنِهِ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَ جَعَلَ عِنْدَهَا نُورَهُ ثُمَّ دَخَلَ لِيَطَّلِيَ فَرَوَى أَنَّ بُرَيْرَ  
بْنَ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيَّ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطَّلِيَا بَعْدَهُ فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُصَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ.

1318) عبد رحمان هم بگفته بهر خیر\*\*\*بس کن از خنده همانا ای بریر

1319) این زمان ما را نمی باید مُرور\*\*\* بر بطالت باشد و دل بر سُرور

1320) ای بریر، اکنون چگونه در خوشی\*\*\* غوطه ور گشتی و اینک سرخوشی

1321) پس بریر بن خُضیر آئی سخن\*\*\* گفته و پاسخ داده از دهن

1322) این چنین که گفته اقوامم کنون\*\*\* جملگی دانند، من حرفی بدون

1323) از سرِ خوشحالی تا این سن و سال\*\*\* بر زبان جاری نکردم تا به حال

1324) پس مزاح من از آن حیث است که رُو\*\*\* جان من آورده است آن سمت و سو

1325) آن جهت بر حق نمی باشد مگر\*\*\* ساعتی دیگر که ما اینجا [اگر]

1326) بر تمام این همه دشمن ستیز\*\*\* آوریم با دِ شنه های تند و تیز

1327) بعد از آن پیکار و کوشش حُورِیان\*\*\* جملگی گیرند ما را در میان

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَا بُرَيْرُ أَتَصَدَّحَكَ مَا هَذِهِ سَاعَةٌ صَدَّحَكَ وَلَا بَاطِلٍ فَقَالَ بُرَيْرٌ لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّنِي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَابًا وَإِنَّمَا  
أَفْعَلُ ذَلِكَ إِسْتِبْشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ - فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نَعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةٌ ثُمَّ نَعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنَ.

1328) گفته راوی لشکر سعد لعین\*\*\* برنشستندی همه بر روی زین

### الف) پند و نصیحت های بی اثر بُریر

1329) تا به یک فرمان همه آن خصم شوم\*\*\* آورد بر سبِ پیغمبر هُجوم

1330) پیشوا، پس داده فرمان تا بُریر\*\*\* دعوت آنها کند بر کار خیر

1331) آن بُریر آنی برفته شرط پند\*\*\* (با زبان خوش) بجا آورده چند

1332) لکن آن عده نگشته بهره مند\*\*\* بهره مند از آن همه گفتار و پند

### ب) شروع سخنرانی امام حسین علیه السلام

1333) پس امام نازنین خود استوار\*\*\* بر شتر یا اسب خود گشته سوار

1334) وانگهی گفتا همه گردند خموش\*\*\* جملگی بشنیده و گشتند بگوش

1335) بعد از آن حمد خدا را بر زبان\*\*\* جاری کرده آن امام مهربان

1336) و آنچه «ذات اقدس حق» بوده آن\*\*\* با رسا آورده آنگه بر زبان

1337) هم به گفتار و کلام خود بنا\*\*\* کرده از احمد بگوید او ثنا

1338) همچنان از انبیاء خاص هو\*\*\* هم ملائک را ستایش کرده او

1339) بعد از آن گفتا [آلا] ای مردمان\*\*\* بر شما باشد هلاکت، هم زبان

1340) آن زمان که از پی ظلم عدو\*\*\* طالب فریاد ما می شد بر او

1341) پس برای آنکه گیریم رویتان\*\*\* آمدم ماجملگی بر سویتان

قَالَ الرَّاوی: وَرَكَبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ.

فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَرَكَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ وَقِيلَ فَرَسَهُ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَابْلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: تَبَّ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأ حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْبِ فَاصْرُخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ

موجفين.

ص: 122

1342) لکن آنجا با همان شمشیر ما\*\*\* حمله ور گشته به ما، نفس شما

1343) هم به آن آتش که کردیم شعله\*\*\* خیز تا بسوزاند سر ظلم و ستیز

1344) آتش آن را بکرده شعله ور\*\*\* وانگهی کردید بر ما حمله ور

1345) مُحتمل باشد که دوران علی\*\*\* در نظر ب وده برای آن ولی

1346) این زمان هم این گروه مردمان\*\*\* دُور هم گردیده اید با دشمنان

1347) دشمنانی که نه از آنها رجا\*\*\* نه عدالت مانده از آنها به جا

1348) پس شوید آرام [و بیش از این سخن]\*\*\* بر زبان جاری نسازید از دهن

1349) [ای ریاکاران بی ایمان و دون]\*\*\* وای چندین بر شما باشد کنون

1350) ترک ما کردید و اینک در میان\*\*\* چه فراوان کرده اید بر خود زیان

1351) با بیانی که هنوز تیغ از نیام\*\*\* در نیاورده کسی بهر قیام

1352) یا کنون اندیشه و رأی کسی\*\*\* دائمی ناکرده است پای کسی

1353) تا که بگذارد قدم در این شَرر\*\*\* رفته اید اکنون شما سوی ضرر

1354) چون فسادی که مگس بر روی آن\*\*\* می نشیند، آن بگیرد در میان 1355) همچو پروانه که افتد بین نار\*\*\* همدگر را خوانده اید [از

بهر کار]

سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَهِيْفًا لَنَا فِيْ اِيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اِقْتَدَحْنَاهَا عَلٰى عَدُوِّنَا وَ عَدُوَّكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ اَلْبَا لِعَدَائِكُمْ عَلٰى اَوْلِيَايَكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ اَفْسَوْهُ  
فِيْكُمْ وَ لَا اَمَلٍ اَصْحَبَكُمْ فِيْهِمْ فَهَلَّا لَكُمْ اَلْوِيْلَاتُ تَرَكْتُمُوْنَا وَ السَّيْفُ مَشِيْمٌ وَ الْجَاشُ طَامِنٌ وَ الرَّامِي [الرَّأْيُ] الْمَا يُسْتَحْصَفُ وَ لَكِنْ اَسْرَعْتُمْ  
اِلَيْهَا كَطَيْرِهِ اَلدَّبِي وَ تَدَاعَيْتُمْ اِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ .

ص: 123



1356) پس خدا [از یک تجلی گاه نور] از شما رحمت کند یکباره دور

1357) ای گروه بردگان ناس و جَمّ \*\*\* وئ گ روه راندگان دور هم

1358) این رهاسازان انوار هدا \*\*\* این بدل سازان آیات خ دا

1359) ریزه های آب شیطان از دهن \*\*\* مکر تان باشد همانا از گهن

1360) ای کسان و قوم و خویشان گناه \*\*\* این سُکون گردان احکام إله

1361) نک شما آیا مددکار عدو \*\*\* گشته اید و ما رها کردید بدو

1362) کار تان این است [و نا آید برون \*\*\* جز فریب و مکر پست اندرون]

1363) بر خدا سوگند، غدر و مکر تان \*\*\* بس قدیمی بوده اندر فکر تان

1364) و آنچه اکنون در شما گشته نهاد \*\*\* بوده خود همرا هتان از آن مهاد

1365) با فریب و حيله بوده اصلتان \*\*\* شاخه اینک داده است بر وصلتان

1366) نک بمانند درختی گشته اید \*\*\* [گه ز دل بر باغبان وابسته اید]

1367) [لکن] آن وقتی که خواه دباغبان \*\*\* میوه ای چینه گذاری بر دهان

1368) تا گذارد بر دهان قبل از فرو \*\*\* آن به دشواری بماند در گلو

1369) لکن آن را گر خورد فردی عدو \*\*\* میدهد آن را به آسانی فرو

فَسَّ حَقًّا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأَمَّةِ وَ شُدَّاذَ الْأَحْزَابِ وَ نَبَذَهُ الْكِتَابِ وَ مُحَرَّفِي الْكَلِمِ وَ عَصَبَةِ الْأَثَامِ وَ نَفَثَهُ الشَّيْطَانِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ أَ هُوَ لَاءِ تَعَصُّدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَاذُلُونَ أَجَلٌ وَ اللَّهُ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ وَ شَجَتْ إِلَيْهِ أُصُولُكُمْ وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرِ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَ أَكُلَهُ لِلْغَاصِبِ.

1370) این چنین وصفتان ای ناکسان\*\*\* ان عقب افتادگان از چسان

### پ) مرگ سرخ به از زندگی ننگین، (هیهات منا الذله)

1371) اینک از ابن زیاد بی نشان\*\*\*\* آمده، گوید کسی گردنکشان

1372) گفته است ابن زیاد نابکار\*\*\* من مخیر گشته ام بین دو کار

1373) یا بگردم گشته [اینک بی دلیل]\*\*\* یا به بیعت خود بگردانم ذلیل

1374) اختیار ذلت و خواری بمانم\*\*\* تا ابد بر ما نمی گردد نما

1375) من بگویم در جواب آن لعین\*\*\* حضرت پروردگار و مؤمنین

1376) هم یگانه خاتم پیغمبران\*\*\* هم به هریک دامن پاک زنان

1377) دامن آنها که از لوث دنی\*\*\* یا دنائت ها مان بوده همی

1378) دامن آنها که ما را پرورش\*\*\* داده خود بر این طریق و این روش

1379) غیرت مردان و جان هایی که تن\*\*\* بر زیون ناداده اند، هرگز به من

1380) این مجوز را نمی آرد که ما\*\*\* ناتوان گردیم به نزد چون شما

1381) پس شوید آگه که من با این قبیل\*\*\* جمله از یاران و خویشان قلیل

1382) با شما آماده ام از بهر جنگ\*\*\* می خواهم رفت، زیر بار ننگ

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ إِبْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ ائْتِنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَ  
طَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَإِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَشْرَةِ مَعَ قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَخِذْلِهِ النَّاصِرِ».

## ت) خواندن اشعار «فَرَوَه بن مَسِيك المُرَادِي»

- 1383) بعد از آن ابیات فروة را عیان\*\*\* این چنین او کرده بر آنها بیان
- 1384) گر به دشمن ما همه غالب شویم\*\*\* شیوه ما بوده این کار از قدیم
- 1385) گر شویم مغلوب و مقتول شما\*\*\* نامده این حادثه از سوی ما
- 1386) چون که ترس از [کافران خصم دون]\*\*\* در سرشت ما نبوده تاکنون
- 1387) پس اگر ما گشته گردیم، بی گمان\*\*\* مرگ ما سرآمده در این زمان
- 1388) آمده بر مقتضای روزگار\*\*\* دیگران را دولتی [ناماندگار]
- 1389) عادت دهر است اگر مرگ از دری\*\*\* سینه بردارد، رود سوی و بری
- 1390) می نشیند آخرش در یک مکان\*\*\* تا بگیرد از کسانی روح و جان
- 1391) سروران من همه از اهل و ایل\*\*\* جمله با دست شما گشته قتیل
- 1392) آن چنانکه در قرون پیش از این\*\*\* مردمانی مرده اند و با دست کین [
- 1393) پس اگر می شد میسر آنکه شاه\*\*\* یا مملوکی جاودان ماند به جاه
- 1394) ما هم از آن استواری بر یقین\*\*\* جاودان بودیم، به روی این زمین
- 1395) یا اگر می شد بقا بر اهل جود\*\*\* نام ما در زمره آنها بود
- 1396) پس بگو آنها که از کبر و غرور\*\*\* برقتال ما بگردندی سرور
- 1397) بر خود آیندی که آن مرگی که ما\*\*\* برگرفته، بر همی گیرد شما

ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاءَ بِيَاتِ فَرَوَةَ بْنِ مُسَيْكِ الْمُرَادِي: «فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قِدْمًا وَإِنْ نُغَلَبَ فَغَيْرُ مُغَلَّبِينَ

وَمَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَائِيَانَا وَدَوْلَةُ آخِرِينَا

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنِ أَنْاسٍ كَلَاكِلَهُ أَنْخَ بِآخِرِينَا

فَأَفْنَى ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونَ الْأَوَّلِينَ

فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَفِيَقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا»

ص: 126

## ث) خبر از آینده کوفیان و خبر از شهادت خود

- 1398) بعد از آن ابیات و اشعار وزین\*\*\* آن امام نازنین گفتا چنین
- 1399) برخدا سوگند، بعد از این ضلال\*\*\* کان بگشته بر شما خونم حلال
- 1400) روی خوش ناید شما را در زمین\*\*\* جز به قدری که نشیند روی زین
- 1401) یک کسی [بیگانه از افراد دون]\*\*\* وانگهی گردد زمانه واژگون
- 1402) یا شما را همچو سنگ آسیاب\*\*\* دهر و هستی می دهد گردش چو آب
- 1403) تا به جایی که شما را دور خویش\*\*\* افکند با یک پریشانی بیش
- 1404) آگهی داده مرا روزی پدر\*\*\* او هم از جدم محمد آنکه در
- 1405) نقطه ای من با گروه مشرکان\*\*\* روبرو کردم همی در آن مکان
- 1406) آن بود روزی که باشد آشکار\*\*\* از ب رای آن گروه نابکار
- 1407) تا که مخفی کاری از آنها بروز\*\*\* ناید از آنچه نموده بین روز
- 1408) پس شما بی مهلتی بر من هجوم\*\*\* آورید با [آنهمه افکار شوم]
- 1409) من پس آنکه بر دلم غیر از امید\*\*\* بر خدا هرگز نمی آید پدید
- 1410) آن خدای من، بود در راه راست\*\*\* هم شما را ایزد و هم رب ماست
- 1411) پس همه عالم وجود و هست او\*\*\* عاقبت امرش بود در دست او

ثُمَّ قَالَ:

«إِيَّاهُمْ وَاللَّهِ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِّ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَيْبِي عَنْ جَدِّي، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ. إِيَّاهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»

### ج) نفرین امام حسین علیه السلام و خبر از قیام «مختار»

- 1412) بار الها رحمت باران از این\*\*\* مردمان بنما دریغ، اندر زمین
- 1413) تا به مثل عصر یوسف [بهر نان]\*\*\* جمله گردندی چار قحط [آن]
- 1414) هم غلامی [قادر و بی واهمه]\*\*\* گن مسلط بر وجود این همه
- 1415) تا چشانند طعم تلخ مرگ و میر\*\*\* بر همه آنها همانا آن [دلیر]
- 1416) چونکه اینها کرده اند تکذیب ما\*\*\* هم به خواری کرده اند ما را رها
- 1417) ای خدا در این زمین و هرکجا\*\*\* جز تو را بر ما نمی باشد رجا
- 1418) ما به درگاه تو رو آورده ایم\*\*\* غیر تو بر دل کسی ناورده ایم
- 1419) آخرش هر بنده ای باید ز نو\*\*\* بار خود بندد بیاید سوی تو

### ج) آماده شدن امام حسین علیه السلام در هنگام جنگ

- 1420) بعد از آن مطلب امام نازنین\*\*\* بر زمین آمد از آن بالای زین
- 1421) وانگهی کرده طلب اسب نبی\*\*\* تا سوار آن شود آنجا همی
- 1422) پس همانا «مرتجز» آن اسب [رام]\*\*\* چون بیاوردند برای آن امام
- 1423) آن امام آنجا قوی و استوار\*\*\* گشته آنکه پشت آن مرکب سوار
- 1424) بعد از آن یاران و قوم و خویش و آل\*\*\* کرده آماده برای هر قتال
- 1425) گفته باقر آن امام خوش سخن\*\*\* عده جنگاوران جد من
- 1426) آن زمان بوده چهل مرد سوار\*\*\* با سه و دو مرد دیگر همجوار
- 1427) همچنان که بی سواران سفر\*\*\* بوده آن لحظه به تن یکصد نفر
- 1428) غیر از این مطلب روایات دگر\*\*\* آمده باید گنی بر آن نظر
- إِلَّاللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَأَبْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ.  
وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا تَقِيْفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً.

فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَدَّلُونَا.

وَأَعْنَتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَتَيْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْمُرْتَجِزِ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ.

فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَعْنَتُهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا». وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ.

ص: 128

- 1429) گفته راوی این چنین آنجا، که بعد\*\*\* آمده پیش از همه این ابن سعد
- 1430) تیر خود بنهاده او اندر کمان\*\*\* وانگهی کرده رها در آن زمان
- 1431) سوی اصحاب امام نازنین\*\*\* تا رسیده، ورده آنگه بر زمین
- 1432) گفته آن کافر سپس بر کوفیان\*\*\* شاهی باشد شما را در میان
- 1433) پیش آن [محبوب جان ما] امیر\*\*\* من به حق اول کسی هستم که تیر
- 1434) قبل از آنی که شود این شور و شین\*\*\* آن رها کردم همی سوی حسین

**ب) مهیا کردن امام، یاران را برای جنگ**

- 1435) بعد از آن، از مردمان ناخلف\*\*\* سر رسید آماج تیر از هر طرف
- 1436) جانب آن سید و سالار دین\*\*\* از کمان های پُر از صد خشم و کین
- 1437) پس امام نازنین گفتا چنین\*\*\* پا شوید این باوران من به دین
- 1438) رحمت حق آید اکنون بر شما\*\*\* این پیام این گروه بهر ما
- 1439) جانب مرگی کنید این باره خیز\*\*\* کان به حق از آن نمی باشد گریز

قال الراوی: فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسَاكِرِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمِهِمْ وَقَالَ: اِنَّ هَدُوًا لِي عِنْدَ الْاَمِيرِ: اَعْتَى اَوَّلُ مَنْ رَمَى، وَاَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِاصْحَابِهِ: «فَوُومُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ اِلَى الْمَوْتِ، اِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَاِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رَسُلُ الْقَوْمِ اِلَيْكُمْ».



1440) پس به ناگه آتش جنگ و جدال\*\*\* درگرفت و هر دو کردند قتال

1441) هر زمان آن شعله می شد شعله ور\*\*\* جانب هم می شدند حمله ور

1442) حمله می کردند به هم از هر دو سو\*\*\* می زدند با تیغ و خنجر پشت و رو

1443) تا که یاران عدیدی از امام\*\*\* کشته گشته آن زمان دور از خیام

1444) گفته راوی من بدیدم آن امام\*\*\* آن امام هستی و خلق و آنام

1445) بعیر وقت و ساعتی از آن جهاد\*\*\* دست خود بر موی و ریش خود نهاد

1446) وانگهی گفتا که بر قوم یهود\*\*\* خشم حق آن لحظه ای گردیده زود

1447) کان یهود بی خبر در فکر و سر\*\*\* بر خدا قائل شده دارد پسر

1448) همچنان خشم خدا آمد پدید\*\*\* آن زمان که قوم عیسی را بدید

1449) [در مسیر راه و رسم زندگی]\*\*\* کرده اند چندین خدا را بندگی

1450) همچنان خشم خدا گشته شدید\*\*\* آن زمانی که گروهی را بدید

1451) جای آنی که پرستندی إله\*\*\* می پرستندی همه خورشید و ماه

فَأَقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَعْصَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةً.

قَالَ: فَعِنْدَهَا صَدْرَ رَبِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: «إِنَّ تَدَّ غَضَبِ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّ تَدَّ غَضَبِ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَإِنَّ تَدَّ غَضَبِ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ،

1452) همچنان خشم خدا گردیده بیش \*\*\* بر کسانی که کنون دل های خویش

1453) همراه خود کرده تابی چند و چون \*\*\* خون بریزند از وجود من کنون

1454) بر خدا سوگند، من تسلیم این \*\*\* خواهش آنها نمی گردم چنین

1455) تا که آغشته به خون و [سر جدا] \*\*\* ره بگیرم بر ملاقات خدا

### ت) حضور ملائکه و مخیر نمودن امام حسین علیه السلام بین پیروزی و شهادت

1456) از امام صادق است آنجا که آن \*\*\* از پدر این گونه او کرده بیان

1457) آن زمانی که حسین گردیده او \*\*\* با عمر آن بی مروت روبرو

1458) چونکه آثار جدل آمد پدید \*\*\* آن امام ان ازین آنجا بدید

1459) حضرت ایزد فراوان از فلک \*\*\* کرده راهی از برای او ملک

1460) کان ملکها جملگی بالای سر \*\*\* برگشودند از اطاعت بال و پر

1461) پس مخیر شد میان آنکه بر \*\*\* لشکر دشمن بگردد او ظفر

1462) یا که آغشته به خون و [سر جدا] \*\*\* ره بگیرد بر ملاقات خدا

1463) پس امام نازنین در آن دیار \*\*\* دیدن حق را نموده اختیار

وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِعْنَهُ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا التَّقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ، أُنزِلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ».

## اشاره

1464) گفته بوطاهر محمد بن حسین\*\*\* در کتاب خود همی نیکووزین

1465) این چنین که آن امام نازنین\*\*\* بعد از آن کرده ندا «هل من معین»

1466) یعنی آیا بین این مردم کسی\*\*\* باشد اکنون حق ما گیرد بسی؟

1467) هم ز اهل بیت [پاک] مُصطفی\*\*\* شرّ دشمن را همی سازد رها؟

## الف) پرسش حرّ از عمر بن سعد لعین

1468) در همان لحظه بگویندی که حر\*\*\* رو نموده [با دلی از غصّه پُر]

1469) سوی ابنِ سعدِ [نا آگه بدین]\*\*\* وانگهی گفته به آن کافر چنین

1470) واقعا آیا تو می خواهی [ز حال]\*\*\* خون این آدم بریزی با قتال

1471) آن لعین بی مروّت [گفته هان]\*\*\* در جواب او چنین، اینک بدان

1472) بر خدا سوگند، کُنم جنگی چنان\*\*\* کان جدل [از تیغ و شمشیر و سنان]

1473) ساده تر از حرّ عمل باشد زدن\*\*\* دست و سرهای جدا از هر بدن

## ب) توبه حرّ به درگاه الهی

1474) گفته راوی حتی از این پاسخ به او\*\*\* آنچنان از او پ ریده رنگ رو

1475) کان برفته گوشه ای دیگر مکان\*\*\* کرده و خورده از این پاسخ تکان

رواها اَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرْسِيِّ فِي كِتَابِ «مَعَالِمِ الدِّينِ».

قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِمَّا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللّٰهِ، اِمَّا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ.

قَالَ: فَاِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَّاحِي قَدْ اَقْبَلَ عَلٰى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اِمَّا مُقَاتِلٌ اِئْتَتْ هَذَا الرَّجُلَ؟

فَقَالَ: اَيْ وَاللّٰهِ قِتَالًا اَمَّيْسِرُهُ اِنَّ تَطْيِيرَ الرَّؤُوسِ وَتَطْيِخَ الْاَيْدِي.

قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اَصْحَابِهِ وَاَخَذَهُ مِثْلُ الْاُفْكِلِ.



1476) پس چو یارانش بدیدندی که او\*\*\* در کناری رفته و سر کرده تو

1477) این اوس گفته ای حرّ، مادرون\*\*\* گشته ایم از کار تو حیران کنون

1478) این چه کاری باشد اکنون بر شما\*\*\* کان عمل کرده مردّد حال ما

1479) گر کسی پُرسد مرا در این میان\*\*\* اشجع آدم که است از کوفیان

1480) آن زمان من جز به نام تو سخن\*\*\* بر زبان جاری نسازم از دهن

1481) پس چه گشته بر تو در این وقت جنگ\*\*\* تن شده لرزان و رویت برده رنگ

1482) خرّ بگفتا در جواب او چنین\*\*\* بر خدا سوگند دارم اینک این

1483) جان مُردّد گشته [بین سرنوشت]\*\*\* کان جهنّم برگزیند یا بهشت

1484) بر خدا سوگند، [من در این دیار]\*\*\* جز به جتّ دل نگیرم اختیار

### ت) اذن میدان خواستن حرّ و شهادت او

1485) گرچه وزم از ره آتش زدن\*\*\* پا بگردد نکهّ تکهّ این بدن

1486) حرّ پس از این جمله بر اسبش سوار\*\*\* گشته و رفته همانا اُستوار

1487) جانب آن نازنین مولا حسین\*\*\* تا کند یاری همی آن نور عین

1488) پس چو آمد، آن دلیر زنده یاد\*\*\* نزد مولا، دست خود بر سر نهاد

1489) بعد از آن گفتا به درگاهِ اله\*\*\* من بیاوردم به سوی تو پناه

1490) ای خدا من توبه کردم از خطا\*\*\* پس قبولِ توبه بر من کن عطا

1491) چونکه من بر قلب اولاد نبی\*\*\* لرزه افکندم در این وادی همی

فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ! وَلَوْ قِيلَ مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ أَحْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا أَحْتَازُ عَلَى الْجَنَّةِ سَدِينًا وَلَوْ قُطِّعَتْ وَأُحْرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحَسِّ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُّهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ، فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ.

1492) بعد از آن گفتا به آن نور دو عین \*\*\* من فدای تو بگردم [ای] حسین

1493) من همان هستم که آنکه راه تو \*\*\* بستم و گشتم همی همراه تو

1494) آن زمانی که تو قصد شهر خویش \*\*\* بر نهادی، آمدم آنجا به پیش

1495) گشتم آنی مانع از آنکه روان \*\*\* سوی شهر خود شوی با کاروان

1496) کار تو، مشکل نمودم آن زمان \*\*\* من نمی کردم بر این مردم گمان

1497) ظلم خود اینگونه بی پروا بروز \*\*\* برد هندی آخرش در بین روز

1498) من کنون از حق طلب کردم عطا \*\*\* تا که از من بگذرد از آن خطا

1499) «هل تری لی»، [یعنی] آیا بر نظر \*\*\* از شما، آله کند از من گذر؟!

1500) می پذیرد توبه من را خدا \*\*\* یا مرا با آن خطا سازد رها؟!

1501) پس حسین، آن زاد و فرزند علی \*\*\* در جواب حُرّ همی گفتا بلی

1502) حضرت ایزد همانا توبه را \*\*\* می پذیرد، ره دهد اینک تورا

1503) وانگهی آن سوّمین اوصیاء \*\*\* گفته ای حُرّ از فرس پایین بیا

1504) حُرّ بگفتا بودنم بر روی زین \*\*\* بهتر است تا بودنم بر این زمین

1505) آخرش باید که در این باره زود \*\*\* این بدن آید از این بالا فرود

1506) بعد از آن چون دیده از آن مهربان \*\*\* لطف بی اندازه ای در آن زمان

1507) گفته چون من بودم اول کس که راه \*\*\* بر تو بستم در همان اول نگاه

1508) پس به من رخصت بده جبران آن \*\*\* جانب میدان روم در این زمان

وَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِيَّاكَ صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ إِيَّاكَ الْقَوْمَ يَتْلَعُونَ بِكَ مَا أَعْرَى، وَإِنَّا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟

فَقَالَ الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ».

فَقَالَ: إِيَّاكَ لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَإِلَى التُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَعْمَرِي.

ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَذِّنْ لِي.

ص: 134

1509) تا که باشم اولین فردی که جان\*\*\* می دهد در پیش تو ای مهربان

1510) شاید آن لحظه از این کار اقل\*\*\* جدتو گیرد مرا [آنی بغل

1511) گفته این گونه مؤلف در کتاب\*\*\* این بود جز این نباشد از خطاب

1512) قصد حرّ از اولین کس، بی گمان\*\*\* جانسپاری بوده است از آن زمان

1513) چونکه قبل از حرّ به تعدادی قلیل\*\*\* یاورانی گشته بودندی قتیل

1514) آنچه آن که این خبر از راویان\*\*\* در روایات دگر گشته بیان

1515) پس به حرّ داده اجازه آن عزیز\*\*\* تا کند با دشمنان حق ستیز

1516) حرّ پس از این اذن و فرمان امام\*\*\* رفته میدان مثل و مانند همام

1517) کرده آنگه حمله بر آن دشمنان\*\*\* در پس و پهنای آن صحرا چنان

1518) کان شجاعت با چنین وصف نکو\*\*\* [کس یقین هرگز نمی کرده از او]

1519) آنچه آنی که شجاعانی از آن کافران\*\*\* را کرده بر دوزخ روان

1520) وانگهی با ضربه هایی از حدید\*\*\* آن دلاور گشته در آنجا شهید

1521) پس کسانی جسم او را بی درنگ\*\*\* منتقل کرده از آن میدان جنگ

1522) جانب مولا، امام انس و جان\*\*\* تا که آمد پیش او آن مهربان

1523) [پس سر حرّ را در آن وقت جهاد\*\*\* با محبت روی زانویش نهاد]

1524) بعد از آن از صورت او گرد و خاک\*\*\* با دو دست نازنینش کرده پاک

1525) آنگه او گفتا چنانکه نام تو\*\*\* خوانده مادر حرّ [به وقت کام تو]

1526) [واقعاً] هستی تو آزاد و رها\*\*\* هم در این دنیا و هم در آن سرا

اِنَّ اَكُوْنَ اَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي اَكُوْنَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا غَدَا فِي الْقِيَامَةِ.

قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: اِنَّمَا اَرَادَ اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْاَنِّ، لِاَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوْا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ.

فَاَذِنَ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ اِءْحَسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَاَبْطَالٍ.



ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «أَنْتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتَكَ إِئْمًاكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

ص: 135

## 12) مباحله در ظهر عاشورا و شهادت بُرَيْرِ بْنِ خُصَيْرِ

1527) گفته راوی وانگهی ابن خُصَيْرِ \*\*\* او که در مقتل بُود نامش بُریر

1528) او که در نزد تمام مردمان \*\*\* بوده از عُبَاد و زُهَاد زمان

1529) همچو شیر آمد میان نینوا \*\*\* تا که خون بر سیفِ خود سازد روا

1530) لکن آنجا این مَعْقِلِ آن عدو \*\*\* گشته با آن مرد تقوا روبرو

1531) آن خبیث و مُلجِد و اهل نفاق \*\*\* با بُریرِ ابن خُصیرِ کرده وفاق

1532) یک وفاقی، تا هر آنکس در میان \*\*\* باطل است و تاکنون کرده زیان

1533) فرد «ناحق» را خداوند جلیل \*\*\* با «ید» آن دیگری سازد قتیل

1534) بعد از آن نفرین، هردو بی درنگ \*\*\* سیفِ خود بیرون کشیده بهره جنگ

1535) پس بُریرِ با ضربتی آن پست ودون \*\*\* از عدو را آندم سرنگون

1536) بعد از آن جنگی در آن وادی شدید \*\*\* کرده و آنگه شده آنجا شهید

قال الراوی:

وَخَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّقَاعًا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ: فِي أَعْنُ يُقْتَلُ الْمُحَرِّقُ مِنْهُمَا الْمُبْطِلُ، فَتَلَاقِيَا، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ.

وَلَمْ يَزَلْ يُفَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ص: 136

1537) گفته راوی پس وَهَبُ از اندرون\*\*\* اندرون خیمه اش آمد برون

1538) تا بجنگد با گروه کافران\*\*\* گرچه بر جانش خورد زخمی گران

1539) با بیانی که در آن دشت و زمین\*\*\* مادرش بوده بهمراهش همین

1540) همچنین زوجهش به میل و اختیار\*\*\* همروش بوده در آن دشت و دیار

1541) پس کو کرده دلیری در میان\*\*\* تا رساند بر عدو آنگه زیان

### الف) رضایت مادر وَهَبُ از او، در صورت شهادتش در رکاب حسین علیه السلام

1542) او به بعدِ یک دلیری در جهاد\*\*\* رو به سوی خیمه مادر نهاد

1543) بعد از آن بر مادرش آن پیرزن\*\*\* گفته راضی گشته ای آیا زمن

1544) گفته مادر وانگهی در آن فضا\*\*\* من ز تو هرگز نمی گردم رضا

1545) تا شوی کشته همی نیکو وزین\*\*\* پیش روی دیده پاک حسین

1546) همسر آن یار حق گفتا به لب\*\*\* میدهم سوگند بر تو ای وَهَبُ

1547) تا مرا [با درد و رنج این بلا]\*\*\* بافراق خود نسازی مبتلا

1548) مادر او گفته ای جانم پسر\*\*\* جمله من راشنو اکنون به سر

1549) حرف همسر مشنو و در راه او\*\*\* پائنگذار و مشو همراه او

1550) رو نما بر سوی میدان نبرد\*\*\* تا کُشی و کُشته گردی همچو مرد

1551) پیش روی آن امام خود حسین\*\*\* بس در این وادی و در این شور و شین

1552) تا شفیع تو بگردد باصفا\*\*\* در قیامت جدّ پاکش مصطفی

قال الراوی:

وَخَرَجَ وَهَبُ بْنُ حُبَابِ (جَنَاحِ) الْكَلْبِيِّ، فَأَخْسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا أُمَّاهُ، أَعْرَضْتِ

اءم لا؟

فَقَالَتْ: لا، ما رَضَيْتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام.

وَقَالَتْ إِمْرَأَةٌ: بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ.

فَقَالَتْ لَهُ أُمَّهُ:

يَا بُنَيَّ ائْعِزُّبْ عَنْ قَوْلِهَا وَازْجِعْ فِقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ص: 137

1553) پس دوباره او به میدان جهاد\*\*\* با قدم نازنینش پانهاد

1554) تا که گشته هر دو دست او جدا\*\*\* پیش روی بهترین خلق خدا

1555) وانگهی همسر عمودی را به ید\*\*\* برگرفت و بر دل دشمن بزد

1556) تا گند از او حمایت بی دریغ\*\*\* گرچه بر جانش خورد شمشیر و تیغ

1557) هم بگفته مادر من [یا که] آب\*\*\* هر دو را باشد فدایت ای وَهَب

1558) همچنان از آن امام نازنین\*\*\* کن حمایت در میان این زمین

1559) پس وه آمد همی در آن زمان\*\*\* نزد او، تا او برد پیش زنان

1560) او بگفتا بر نمیگردم دگر\*\*\* تا بمیرم با تو در اینجا مگر

### ب) دعای خیر امام حسین علیه السلام در حق همسر وَهَب

1561) پس چو دیده آن امام المؤمنین\*\*\* ز آن عقیقه طرز و کرداری چنین

1562) گفته ایزد در عوض از این مدد\*\*\* خیر [بی اندازه ای] بر تو دهد

1563) رحمت الله بیاید بر تو [بیش]\*\*\* ان زن اکنون رو، به سوی اهل خویش

1564) پس اطاعت کرده آن زن از امام\*\*\* چون شنیده این چنین از او کلام

1565) گفته راوی آن وَهَب جنگی جدید\*\*\* کرده و آنکه شده آنجا شهید

فَرَجَعَ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُوداً فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَاتِلِ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقْبَلَ لِيُرُدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ فَأَخَذَتْ بِثَوْبِهِ وَقَالَتْ: لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُرَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ خَيْرٍ، ارْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَانصَرَ رَفَّتْ إِلَيْهِنَّ، وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

اشاره

- 1566) پس به ناگه از کنار خیمه گه\*\*\*آمده آن مسلم این عوسجه
- 1567) سوی میدان پُر آشوب و\*\*\*بلا تا بجنگد باعدو در کربلا
- 1568) او نموده پس تلاش وافر\*\*\*تا که چندی گشته از هر کافری
- 1569) هم نموده او شکیبایی بیش\*\*\*بر بلا و سختی دشمن ز خویش
- 1570) تا که از بالای اسب خود فرو\*\*\*آمده، خورده زمین آنگه به رو

الف) دعا و جمله امام بر بالای سر مسلم بن عوسجه

- 1571) پس چو بوده بر تش قدری توان\*\*\*آمده نزدش امام مهربان
- 1572) با حبیب این مظاهر، آن کهن\*\*\*پار و مرد پرتوان و ممتحن
- 1573) پس چو آمد در کنار بسترش\*\*\*دیده او را با نگاه آنورش
- 1574) گفته ان مسلم، به حق اکنون تو را\*\*\*رحمت ایزد همی گیرد فرا
- 1575) بعد از آن مطلب چنین کرده ادا\*\*\*آن امام نازنین روحی فدا
- 1576) از گروه مؤمنان برخی شهید\*\*\*گشته اند و عده ای دیگر [شدید]
- 1577) میکشد بش انتظاری این قبیل\*\*\*تا براه ایزدی گردد قتیل
- 1578) [لکن] انعام خدا را [باغرض]\*\*\*این کسان هرگز نمی سازد عوض
- 1579) بعد از آن داده حبیب بر او نوید\*\*\*برشکیبایی که از ایشان بدید
- 1580) چون صبوری کرده او بر هر بلا\*\*\*در میان دشت سُرخ کربلا

ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

1581) گفته پس بر مسلم ابن عوسجه\*\*\* سخت بر من افکنم بر تو ننگه

1582) با چنین حالی در این وادی [مگر]\*\*\* آنکه مژده آورم بر تو [دگر]

1583) بعد از این اوقات سخت سرنوشت\*\*\* جای تو باشد همانا در بهشت

### ب) وصیت مسلم بن عوسجه به حبیب بن مظاهر

1584) مسلم ابن عوسجه گفتا سخن\*\*\* بر حبیب آن یار دیرین و گهن

1585) آن رفیق و یار پاک و اهل دین\*\*\* با صدای ناتوانی این چنین

1586) هان حبیب، اینک تو را خواند\*\*\* خدا سوي خیر و جنت خود باندا

1587) پس حبیب ابن مظاهر آن زمان\*\*\* گفته گر این می نبوده بی گمان

1588) بی گمان از اینک می دانم در این\*\*\* ره شوم با تو در اینجا هم قرین

1589) ز تو می کردم تمنا از درون\*\*\* تا تو را هر خواهشی باشد کنون

1590) یا وصیت یا هر آنچه در رجا\*\*\* بر تو باشد آن همی آرم بجا

1591) مسلم بن عوسجه گفتا به او\*\*\* از تو دارم ای حبیب یک آرزو

1592) پس اشاره کرده او آنکه به عین\*\*\* جانب آن نازنین مولا حسین

1593) گفته آنکه ای حبیب از این [عزیز]\*\*\* کن حمایت، تا بگردی کشته نیز

1594) پس حبیب ابن مظاهر گفته او\*\*\* آنچه فرمودی در اینجا پیش رو

1595) دل بگردان خوش، که من اینک به آن\*\*\* منّش بر دیده بگزارم به جان

1596) گفته راوی در همان هنگام و گه\*\*\* روح پاک مسلم ابن عوسجه

1597) جانب شخسار فردوس خدا\*\*\* از تن و جسمش همی گشته جدا ودنا منه وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ اَعْبَسْتُ بِالْجَنَّةِ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشْرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ:

لَوْلَا اِنَّنِي اَعْلَمُ اَنِّي فِي الْاَثْرِ لِاحْبَبْتُ اَنْ تُوصِيَنِي اِلَيَّ بِكُلِّ مَا اَهَمَّكَ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَانِّي اءُوصِيكَ بِهَذَا- وَاَشَارَ بِيَدِهِ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ.

فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَا تَعْمَتَنَّكَ عَيْنَا.

ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ص: 140



اشاره

1598) بعد از آن فرزند انصاری بُرون\*\*\*آمده با اشتیاقی اندرون

1599) از درون خیمه، پیش آن امام\*\*\*تا بگیرد رُخصتی از آن هُمام

1600) بر جهاد و جنگ با اهل عدو\*\*\*پس امام اِذنی بدادندی به او

1601) او هم آنی رفته چون شیرِ زیان\*\*\*در میان آن همه اهل زیان

1602) پس همی با شوق و میل وافری\*\*\*می زده ضربت به هریک کافری

الف) سپر بلای امام حسین علیه السلام

1603) تا که سُلطان سَمَا را بی گمان\*\*\*خدمتی بنموده باشد آن زمان

1604) پس چنان می زد به هر مرکب سوار\*\*\*کان برفته عده ای دَاژلبوار

1605) گاه و بیگاهی هم از آنها زیان\*\*\*برطرف می کرده با تیغِ زیان

فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَذِنَ لَهُ.

فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَأِقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ.

وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ.

1606) می‌گرفته هم به گاهی با دوید\*\*\* تیر دشمن را و یا می کرده رد

1607) یا که بر تن می خریده از عدو\*\*\* ضربت هر تیر و شمشیری از او

### ب) آیا به عهدی که با تو بستم وفا کردم

1608) تانیاید بر وجود آن امام\*\*\* ضربت شمشیر دشمن از نیام

1609) وین سبب چون از جراحتها ضعیف\*\*\* گشته آن جسم و تن پاک و نحیف

1610) رو نموده جانب مولا حسین\*\*\* با نگاه ناتوانی از دو عین

1611) گفته آنگه ای پسر دُخت نبی\*\*\* راضی آیا بهر من گشتی همی

1612) من وفا کردم اکنون در راه تو؟\*\*\* خدمتم شد مرضی درگاه تو؟

1613) آن یگانه سرور و زاد علی\*\*\* در جواب او همی گفتا، بلی

1614) اجر تو باشد پس از این سرنوشت\*\*\* در کنار من همانا در بهشت

1615) چونکه فردای قیامت آید او\*\*\* می رسی بر من شتابان پیش رو

1616) پس رسان از من سلامی بر نبی\*\*\* گو که من هم می رسم نزدش همی

1617) این قرظه بعد از آن جنگی شدید\*\*\* کرده و آنگه شده آنجا شهید

فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءًا، حَتَّى ائْتُوهُنَّ بِالْجِرَاحِ.

فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَوْفَيْتُ؟

قال:

«نَعَمْ، اءَأَنْتِ؟ اءِ مَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمِ اءَنِّي فِي الْأَثَرِ».

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

اشاره

1618) بعد از آن آمد برون از خیمه گاه\*\*\* یک غلامی روسیاه از هر نگاه

1619) او غلامی بوده، از بُوذر رها\*\*\* بر حسین گشته عزیز و پُربها

1620) نام او می بُوده جُون اندر مَقال\*\*\* خود نمایان کرده او در آن مجال

1621) ابتدا پس کرده خواهش از امام\*\*\* تا کشد شمشیر خود را از نیام

1622) وانگهی حمله بَرَد بر خصم دون\*\*\* تا به پیش او بگردد غرق خون

الف) درخواست امام حسین علیه السلام از «جُون»

1623) پس امام آنی به او گفتا، [به ید\*\*\* جان خود بردارد از آنجا رود]

1624) این چنین که گفته باشندی به لب\*\*\* تو ز ما کردی سلامت را طلب

1625) لکن اکنون پس نباید جان خویش\*\*\* در ره ما بیش از این سازی توریش

ثُمَّ بَرَزَ جُونٌ مَوْلَى اَبِی دَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا اَسْوَدًا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«اَعَنْتَ فِي اِذْنِ مَنِّي، فَاِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا.

1626) او بگفت ای زاده دُخت نبی \*\*\* من در آن روزی که خوش بودم همی

1627) نانخور تو بوده ام در هر رَخا \*\*\* پس چطور اکنون تو را سازم رها؟

1628) نک چو کرده بر تو دشواری بَرُوز \*\*\* من رها سازم تو را [در بین روز؟

1629) بر خدا من خود بدانم از حَسَب \*\*\* پستم و [با کس نمی باشم نَسَب]

1630) همچنین بُویم بد است و روی من \*\*\*\* تیره باشد [کس نیاید سوی من]

1631) لیکن اکنون از تو می خواهم بهشت \*\*\* [عاقبت بر من بگردد سرنوشت]

1632) پس نظر کن تا که بُوی من نکو \*\*\* گردد و زیبا شوم از دید رو

1633) هم مرا با وصل خود از هر طرف \*\*\* مُفتخر بنما بزرگی و شرف

1634) به، به تنها خالق هستی خدا \*\*\* من کنون از تو نمی گُردم جدا

1635) تا که خون من به خون تو اَحَد \*\*\* گردد ای مولا در اینجا تا اَبَد

1636) این بگفتا بعد از آن جنگی شدید \*\*\* کرده و آنکه شده آنجا شهید

فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَنَا فِي الرَّخَاءِ اءَلِحْسُ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ اءَخَذُكُمُ.

وَاللَّهِ اِنَّ رِيحِي لَمُتَّنٌ وَاِنَّ حَسَبِي لِلنَّيْمِ وَلَوْ نِي لَاسْوَدُّ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبُ رِيحِي وَيَشْرُفُ حَسَبِي وَيَبِيضُ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا اءَفَارُكُمُ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ اَلْاَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ.

## 17) جهاد و شهادت عمرو بن خالد صیداوی

1637) بعد از آن عمرو بن خالد از [خیام] \*\*\* آمده آنجا رسیده بر امام

1638) پس بگفتا إن ابا عبد خدا \*\*\* من بگردم از برای تو فدا

1639) من بنا کردم که جانم منفصل \*\*\* گردد و گردد به یاران متصل

1640) چونکه باشد این برایم ناگوار \*\*\* تونباشی، من بمانم ماندگار

1641) یا که بینم تو به نزد اهل و ایل \*\*\* با وجود بیکسی گردی قتیل

1642) پس امام نازنین گفتا به او \*\*\* تو به میدان کن در این [الساعة] رو

1643) تا که من چون پا به میدان می نهم \*\*\* می شویم ملحق [در آن عالم] به هم

1644) پس قدم چون بر کف میدان نهاد \*\*\* جنگ بی مثلی نموده در جهاد

1645) آنچنان که گفته اندی آن رشید \*\*\* بعد از آن شهد شهادت را چشید

ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ  
وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَأَحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ».

فَتَقَدَّمَ فِقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

اشاره

1646) پس به ناگه ابنِ اَسْعَدِ، بی درنگ \*\*\*آمده بیرون در آنجا بهر جنگ

1647) جانب مولا، حسین ابن علی \*\*\*تا بگیرد رُخصتی از آن ولی

الف) «حَنْظَلَه» سپر بلای امام حسین علیه السلام

1648) ابتدا پس آمده او پیش او \*\*\*پیش روی آن امام از رو برو

1649) چون از آندم، رو برو سوی امام \*\*\*می رسیده نیزه و سیف و سهام

1650) پس خودش را کرده بر آن مهربان \*\*\*مانعی بر تیر نحس دشمنان

1651) می گرفته با سر و روی و زبر \*\*\*آن همه تیر عدو را چون سپر

ب) نصایح «حَنْظَلَه» به لشکریان ابن سعد لعین

1652) در همین اثنا، نوای خود بلند \*\*\*کرده او با خواندن آیات چند

1653) از کلام حق، برای اهل کین \*\*\*با صدای پُر طنین آنجا چنین

1654) ای گروه مردمان، من ترس بیش \*\*\*دارم آید بر شما چون قوم پیش

1655) آن عذابی که گروه نُوح و عاد \*\*\*منقرض گشته به آن با آب و باد

1656) یا ثمود، یا هرکه گویندی، بلا \*\*\*بعد از این گشته پُر آنها مبتلا

1657) پس نمی آرد خداوند [حکَم] \*\*\*بر کسی از بندگان خود ستم

قال الراوی:

وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدِ الشَّامِي، فَوَقَّفَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرَّمَاخَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ.

وَأَخَذَ يُنَادِي:

يَا قَوْمِ إِنِّي آءِخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَاعِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ.

1658) ای جماعت، بر شما از آن زمان \*\*\* آن زمان که کس نباشد در آمان

1659) در هراسم، چون کند هرکس فرار \*\*\* سمت و سوی [و ندارد او قرار]

1660) آن زمان، هر سو که آرد بنده رو \*\*\* جز خدا حافظ نباشد بهر او

1661) ای جماعت، زین قتال و شور و شین \*\*\* دست بردارید از قتل حسین

1662) چون خدا آنگه کند با این ملاک \*\*\* بی شماری از شما مردم هلاک

1663) هم نگیرد رحمت ایزد فرا \*\*\* بر کسی که بسته بر حق افترا

### پ) درخواست «حنظله» از امام علیه السلام و پاسخ امام

1664) بعد از آن کرده نگاهی بر حسین \*\*\* گفته پس بر آن یگانه نور عین

1665) [ای حسین جان] وقت آن نا گشته پس \*\*\* تا رویم سوی خدا و یار و گش

1666) پس امام گفتا به آن یار عزیز \*\*\* آری تو ملحق شو با آن جمله نیز

1667) زو به سوی آنچه از دنیا و آن \*\*\* بر شما بهتر بود [در این زمان]

1668) هم برو سوی خدایی که احد \*\*\* باشد و می باشد او را تا ابد

1669) پس همانا حنظله، با این کلام \*\*\* از زبان س رور پاکش امام

1670) با صبوری کرده او جنگی شدید \*\*\* بعد از آن گشته در آن وادی شهید

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ النَّادِ، يَوْمَ تَوْلُونَ مَدِينَةَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حَسْبَنَا فَيَسَّ حَتُّكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى.

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَتْ: أَفَلَا تَرُوحُ إِلَى رَبِّنَا وَتَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟

فَقَالَ لَهُ: بَلَى رُحٌ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلَى.

فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

## 19) برگزاری نماز ظهر عاشورا و شهادت سعید بن عبدالله حنفی

1671) گفته راوی ظهر عاشورا حسین\*\*\* داده فرمان بر سعید و این قین

1672) تا که چون خواهد بخواند او نماز\*\*\* بازدارندش ز تیر اهل آز

1673) پس شده آنگه چو مشغول نماز\*\*\* تیری آمد جانب آن سرفراز

1674) گفته راوی پس بدیدندی سعید\*\*\* تیر دشمن را به جان خود خرید

1675) بعد از آن هم، هر چه می آمد سهام\*\*\* سوی آن مظلوم مظلومان امام

1676) می دویده او همی مستانه پیش\*\*\* می خریده آن به جان و جسم خویش

1677) تا که دیگر بر تن آن یار حق\*\*\* اندکی باقی نمانده از رمق

1678) آنچنانی که بیفتاده زمین\*\*\* بعد از آن کرده بیان از خود چنین

قال: وَحَصَدَ رَتْ صَدْلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بِنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَا إِيَّامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ.

فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهُمْ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، وَوَقَفَ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ:



1679) ای خدا این عده را مانند عاد\*\*\*کان بگشتند از گنه معدوم باد

1680) یا به مثل عده قوم ثمود\*\*\*کان دگر ز آنها اثر برجا نبود

1681) لعنتی بنما و رحمت امتناع\*\*\*کن از این قوم پلید اجتماع

1682) بارالها، بر نبی خود سلام\*\*\*می فرست و گو چنین از من کلام

1683) ای پیامبر بر تن و جسم عید\*\*\*زخم بی اندازه ای اکنون رسید

1684) چونکه من در راه فرزند نبی\*\*\*جز رضای تو نمی دیدم همی

1685) پس در آن حالی که بوده ناتوان\*\*\*جانب جنت همی گشته روان

1686) با وجودی که به تن آثار ریش\*\*\*هشت و پنج بوده و یا گویا که بیش

اَللّٰهُمَّ الْعَنُهمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُوْدٍ.

اَللّٰهُمَّ اَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَاَبْلِغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنْ اَلَمِ الْجِرَاحِ، فَاِنِّي اَعْرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ.

ثُمَّ قَضَى نَجْبَهُ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ صَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرَّمَا حِ.

## 20) جنگاوری و شهادت سُویدِ ابنِ عمرو بنِ اَبی المَطاع

1687) گفته راوی پس سُویدِ ابنِ مَطاع\*\*\*رفته میدان همچو افراد شجاع

1688) او که بوده بر همه کارش حریف\*\*\*پیش مردم بوده در هر جا شریف

1689) در شرافت بش که او آندم زیاد\*\*\*حضرت حق را بیاورده بیاد

1690) آنچنانکه بی توقف آن بصیر\*\*\*می همی خوانده نمازهای کثیر

1691) پس قتالی کرده او مانند شیر\*\*\*هم صبوری کرده بر هر نیش تیر

1692) هم تحمل بر جراحت های پیش\*\*\*آمده، کرده به جان و جسم خویش

1693) تا که از زخم زیاد خصم دون\*\*\*بر زمین افتاده آنگه غرق خون

1694) پس در آن حالی که بوده بر زمین\*\*\*نه تکان خورده نه چپ، نه بر یمین

1695) تا شنیده در دل آن شور و شین\*\*\*گشته کشته سرور عالم حسین

1696) پس بکرده دست خود را اندرون\*\*\*اندرونکفش و آورده برون

1697) خنجری و می زده بر دشمنان\*\*\*دشمنان یاوه گو در آن میان

1698) تا بدان حدی که از زخم شدید\*\*\*دست دشخیمان بگشته او شهید

قال الراوی:

وَقَدَّمَ سُوَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمَطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ ائْتُنِحْنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَجَعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ص: 150

## 21) رشادت و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

### الف) بیرون آمدن علی اکبر علیه السلام از خیمه و اذن جهاد از پدر

1699) گفته راوی چون که یاران امام گشته اند\*\*\*گشته در آن وادی تمام

1700) هم کسی جز اهل بیت او زیار\*\*\*بر زمین باقی نمانده آن دیار

1701) ناگهان دیدند آن [مردم به عین\*\*\*آمده بیرون علی ابن الحسین

1702) از درون خیمه خود آن جوان\*\*\*جانب بابا همی گشته روان

1703) آمد او بیرون بسی ظاهر نکو\*\*\*کس نبوده جز پیمبر مثل او

1704) خلقت او نیکو و خلقتش همچو ماه\*\*\*می در خشیده به نزد هر نگاه

1705) پس چو آمد نزد بابا اذن جنگ\*\*\*کرده از او در همانجایی درنگ

### ب) صحبت های امام حسین علیه السلام با خدای خویش و نگاه نا امید و مایوس وار او به حضرت علی اکبر علیه السلام

1706) ان امام نازنین هم اذن او\*\*\*داده آئی، تا بجنگد باعدو

1707) لکن او چون رخصت میدان بداد\*\*\*یک نظر بر قامت اکبر نهاد

1708) دیدن آن کس که داند بعد از آن\*\*\*برنگردد دیگر آن رعنا جوان

1709) بعد از آن با اشک جاری، بر زمین\*\*\*او نگه کرد و بگفتا این چنین

1710) ان خدا توشاهدی من یک جوان\*\*\*جانب این مردمان کردم روان

1711) کان جوان در خلقت و در خلق و خو\*\*\*بر پیمبر آسبه است آن ماهرو

1712) هر زمان ما شوق دیدار نبی\*\*\*می شده بر دل زهر جایی همی

1713) جملگی در آن زمان و گاه و گه\*\*\*می همی کردیم به روی او نگه

فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ وَارْخَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِشْدُدْ قَدْرَ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنَّا إِذَا اسْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ».

## پ) صحیحہ امام حسین علیہ السلام و نفرین بہ عمر بن سعد لعین

1714) بعد از آن، مولا در آن وادی شدید\*\*\* صحیحہ ای از عمق جان خود کشید

1715) وانگهی گفتا در آنجا، آن که بعد\*\*\* آن امام نازنین، این سَعْد

1716) مقطع سازد خدا نسل تو را\*\*\* آنچنان که بی رَحِم کردی مرا

## ت) جهاد علی اکبر علیہ السلام و درخواست آب از بدر

1717) گفته راوی آن علی بهر جهاد\*\*\* سوی میدان سعادت پانهاد

1718) بعد از آن کرده قتالی با حدید\*\*\* در نهایت بین آن مردم شدید

1719) کان قتال او گروهی از عدو\*\*\* عازم دوزخ شده با دست او

1720) از پی آن پُر دلی نزد ولی\*\*\* آمد و گفتا همی آنجا، علی

1721) تشنگی کُشته مرا اینک پدر\*\*\* [از عَطَشِ جانم نمی گردد بدر]

1722) همچنین سنگینی و ثِقَلِ حدید\*\*\* بر تَعَبِ افکنده جان من شدید

1723) پس کنون آیا رهی از بهر آب\*\*\* می توان گویم برای من بیاب

1724) گفته راوی بعد از آن مطلب حسین\*\*\* گریه کرده او فراوان از دو عین

1725) بعد از آن فرموده باشد با غمی\*\*\* این چنین جمله برای او همی

1726) ای بن گن قتال دیگری\*\*\* تا که جدّ خود به زودی بنگری

1727) پس چو او را بنگری در آن زمان\*\*\* می شوی سیراب و دیگر بعد از آن

1728) تشنگی هرگز نمی گیرد فرا\*\*\* تا ابد [ای نازنین من] تو را

فَصَّاحٍ وَقَالَ: «يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي». فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ، الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: «وَا غَوَاةَ يَا بُنَيَّ قَاتِلٌ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْتَقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا».

### ث) نبرد دوباره علی اکبر علیه السلام و شهادت او

- 1729) گفته راوی پس علی بار دگر\*\*\*در اطاعت از سخن های پدر
- 1730) آمده آندم به میدان بی درنگ\*\*\*تا کند با آن همه بیگانه جنگ
- 1731) پس در آن میدان قتالی کرده او\*\*\*کان عمل باور نبوده بر عدو
- 1732) در همان لحظه بگویندی که تیر\*\*\*آمده خورده به ران آن دلیر
- 1733) آن عمل را مُتَقَدِّ خوار و لعین\*\*\*باکمان خود بیاورده چنین
- 1734) کان عمل فرزند آن سالار دین\*\*\*با سر و صورت بیفتاده زمین
- 1735) پس علی گفتا به ناگه این کلام\*\*\*این پدر بر تو ز من اکنون سلام
- 1736) اینک اینجا جدّ من بر تو سلام\*\*\*می رساند، داره بر تو این پیام
- 1737) ای حسین، ان نور قلب و عین ما\*\*\*باشتاب اکنون بیا در بین ما
- 1738) این بگفتا و ناگه آن رعنا جوان\*\*\*جان به جانان داده او در آن زمان

### ج) امام حسین علیه السلام بر بالین علی اکبر علیه السلام

- 1739) پس سراسیمه حسین آمد، ولی\*\*\*چون بدیده غرق خون آنجا علی
- 1740) بر زمین بنشسته و رأس پسر\*\*\*روی زانوش نهاده آن پدر
- 1741) [چون نمانده طاقتی آنجا بر او]\*\*\*گونه بر گونه نهاده، روبه رو
- 1742) بعد از آن گفتا، خدا هرکس تو را\*\*\*کشته و آتش زده ج ان مرا
- 1743) گشته سازد آن همه خوار و لعین\*\*\*کان بیاورده به روز تو چنین

فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُتَقَدِّدٌ بِنُورَةِ الْعَبْدِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَمِّهِمْ فَصَدَّ رَعَهُ فَنَادَى يَا أَبْتَاهَ عَلَيَّكَ السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يُقْرِؤُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهِقَ شَهْقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ،

1744) چه نمودندی جَسُوری آن همه\*\*\*پیش درگاه خدا بی واهمه

1745) هَتَكِ حرمت کرده بر مَوْلَانَبِی \*\*\*آن گروه بی حیا، اکنون همی

1746) بعد تو، گر تو نباشی ماندگار\*\*\*خاکِ عالم بر سر این روزگار

### چ) حضرت زینب علیه السلام بر روی جنازه مطهر علی اکبر علیه السلام

1747) گفته راوی ناگهان زینب برون\*\*\*آمد از آنجا که بوده اندرون

1748) با چنان حالی که آن روحی فدا\*\*\*این چنین می کرده او آنجا ندا

1749) ای برادر زاده من ای علی\*\*\*ای به دل وابسته و تن این علی

1750) این سخن ها را همانا بر زبان\*\*\*جاری می کرده همی آن مهربان

1751) تا رسیده بی محابا سوی او\*\*\*وانگهی خود را فکنده روی او

1752) پس جلو آمد به آنی آن امام\*\*\*دست او گ رفته برده در خیام

### ح) دعوت کردن اهل بیت به شکیبایی

1753) بعد از آن مردان اهل بیت از\*\*\*جانب میدان همی آورده رو

1754) تا که از ایشان گروهی با حدید\*\*\*گشته با دست ستمکاران شهید

1755) پس به ناگه سید و سالار دین\*\*\*باندا و صیحه ای گفتا چنین

1756) ای تمام اهل بیت و خویش من\*\*\*نک، شکیبایی کنید بر این میحَن

1757) بر خدا سوگند بعد از این، اُحد\*\*\*از ش ما را بدنیاید تا ابد

مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَىٰ إِبْنَتِهِ عَلِيٍّ حُرْمَةَ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ».

قَالَ الرَّاوی: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنادي: يَا حَبِيبَا يَا بَنَ إِخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْبَثَتْ عَلَيْهِ.

فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ.

ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأْيَ لَكُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.



اشاره

1758) گفته راوی ناگهان آنی روان\*\*\*شد به میدان بلا [یک] نوجوان

1759) رنگ و رو و چهره او مثل ماه\*\*\*می درخشیده به نزد هر نگاه

1760) پس قدم چون بر کف میدان نهاد\*\*\*کرده با آن اشقیاء آنی جهاد

1761) ابن سعد ناتوان چون دیده آن\*\*\*لشکر از او گشته آنجا ناتوان

1762) [گفته پس من در دل این شور و شین\*\*\*داغ او را می گذارم بر حسین]

1763) ناگهان ابن فضیل نابکار برده\*\*\*شمشیری علیه او بکار

1764) تا که آن ملعون و کافر از عدو\*\*\*ضربتی آنجا بزد بر فرق او

1765) ز آن عمل فرق سرش گردیده چاک\*\*\*وانگهی افتاده با سر روی خاک

1766) پس صدا می زد در آن هنگامه او\*\*\*نک به فریادم برس اینجا عمو

الف) هجوم امام حسین علیه السلام به قاتل قاسم بن الحسن علیه السلام (1767) پس حسین با ناله قاسم هجوم\*\*\*برده ناگه بر سر آن قوم شوم

1768) تا که دست نحس آن کافر جدا\*\*\*کرده آن مولا، امام مقتدا

1769) بعد از آن هم، آن همه قوم عنید\*\*\*صیحه و فریاد او را می شنید

قال الراوی: وَخَرَجَ غَلامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلٍ الأَزْدِي عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الغَلامُ لَوَجْهِهِ وَصاح: يا عَمَّاهُ.

فَجَلَى الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَى الصَّغِيرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ اءْغَضِبَ، فَضَرَبَ ابْنَ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَّاهَا بِساعِدِهِ فَأَطَّئَهَا مِنْ لَدُنِ المِرْفَقِ، فَصاح صَيْحَةً سَمِعَهُ اءْهَلُ العَسْكَرِ،



1770) پس برای یاری او کوفیان\*\*\*آمده او را گ رفته در میان

1771) تا که آن فرد خبیث و بی بها\*\*\*از ید آن نازنین گردد رها

1772) لکن از آنجا که هر آسیبی رمید\*\*\*زیر پا بر آتش دوزخ دوید

### ب) جملات دردمند امام حسین علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام

1773) گفته راوی در دل آن شور و شین\*\*\*من بدیدم اینکه در آنجا حسین

1774) بعد از آنکه گرد و خاک آمد فرود\*\*\*در کنار آن جوان استاده بود

1775) پس چو دیده قاسمش پا بر زمین\*\*\*می کشد، گفتا در آن لحظه چنین

1776) دُور گردد از عنایات خدا\*\*\*هرکسی کرده تو را از من جُدا

1777) روز محشر باب و جدّ تو نبی\*\*\*میکند با این لئیمان دشمنی

1778) بعد از آن گفتا به آله بر عمو\*\*\*ناگوار او بخوانی، پس تو او

1779) لیکن او، راهی ندارد بر مَدَد\*\*\*گرچه او کرده بر این موضوع صدد

1780) یا اگر خواهد کند کاری بر او\*\*\*بی ثمر باشد صدایش، ای عمو

1781) بر خدا سوگند برای من نصیر\*\*\*اندکند و دشمنان اکنون کثیر

1782) این بگفتا جسم قاسم را به بر\*\*\*برگرفته با دو دست و چشم تر

1783) برده بنهاده به نزد کشته ها\*\*\*کشته های اهل خود، در انتها

فَحَمَلَ أَهْلَ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

قال: وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ، فَأَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَكُ جَدُّكَ».

ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَعَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَعُو يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْنُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَابْتُرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ».

ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

الف) فریاد یاری طلبی امام حسین علیه السلام و فریاد شیون و گریه زنان حرم

1784) گفته راوی چون در آن وادی حسین\*\*\* دیده مرگ اهل بیت خود به عین

1785) همچنین دیده همه یاران پاک\*\*\* غرق خون افتاده اند بر روی خاک

1786) عزم راسخ آن زمان بر دل نهاد\*\*\* تا کند با دشمنان حق جهاد

1787) پس چو گشته با لثیمان روبرو\*\*\* گویدندی این چنین می گفته او

1788) کس بود آیا که از اهل نبی\*\*\* هر بدی را برطرف سازد همی

1789) تک خداترسی بود بین شما از خدا ترسد، دهد یاری به ما

1790) کش بود آیا همی در این میان\*\*\* داد ما گیرد از این اهل زیان

1791) تک در این میدان کسی آیا صدد\*\*\* کرده بر آنکه کند ما را مدد

1792) تا دهد او را خدا نیکو جواب\*\*\* در قیامت، هم دهد او را ثواب

1793) پس ندای او همی در آن زمان\*\*\* چون بیامد آنی بر گوش زنان

1794) شیون و فریاد و ناله بانوا\*\*\* بر ملا شد در میان نینوا]

ب) وداع خونین امام حسین علیه السلام با علی اصغر علیه السلام

1795) پس نیامد چون از آن مردم خبر\*\*\* منصرف گشته از آن اهل ضرر

1796) با دلی پر غصه و افسوس و آه\*\*\* تا رسیده بر کنار خیمه گاه

قال الراوی: وَلَمَّا رَأَى الْحَسَّ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِئَانِهِ وَأَعْحَبِيَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟»

هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَاغَاثِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟».

فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْخَيْمَةِ

- 1797) پس صدا زد زینبم، ای خواهرم\*\*\* پیش من آور، علیٰ اصغر
- 1798) تا بینم کودک خود را [کمی]\*\*\* هم کنم با او وداع اینک همی
- 1799) پس چو زینب دست او داده علی\*\*\* رأفت ب ابا بگشته منجلی
- 1800) منجلی بر اینکه خم گشته پدر\*\*\* بوسه افشانند به روی آن پسر
- 1801) لیکن آنجا حرمه آن بی حیا\*\*\* تیری از چله همی کرده رها
- 1802) آنچنان که گفته راوی، تیر او\*\*\* پاره کرده، گوش تا گوش گلو
- 1803) پس بگویند چو آن مظلوم دین\*\*\* کودک خود را بدیده این چنین
- 1804) گفته، ای خواهر، تو اکنون این صغیر\*\*\* طفل من را با دو دست خود بگیر
- 1805) چون گرفته، او برون آورده تیر\*\*\* بعد از آن بنهاده دست خود به زیر
- 1806) زیر خلقوم و گلوی او، که خون\*\*\* گشته جاری از نشانی خصم دون
- 1807) پس امام با ناله و آه و نوا\*\*\* خون او پاشیده آنی بر هوا
- 1808) بعد از آن گفتا که آنچه این عمل\*\*\* کرده بر من، سختی آن را اقل
- 1809) آن بود که این عمل [در این زمان]\*\*\* در حضور حق تجلی گشته آن
- 1810) گفته باقر آن امام ما چنین\*\*\* قطره ای ز آن دم نیفتاده زمین
- وَقَالَ لَزَيْنَبَ: «نَاوِلِينِي وَوَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّىٰ آءُودَّعَهُ».
- فَاءَ حَذَّهٗ وَاِءُومَاءَ اِلَيْهِ لِيُقَبَّلَهُ، فَرَمَاهُ حَرَمَلَةً بِنِ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبَ: «خُذِيهِ».
- ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّىٰ اِمْتَلَاتَا، وَرَمَى بِالِدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: «هُوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي، اِنَّهُ بِعَيْنِ اللّٰهِ».
- قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ اِلَى الْاَرْضِ!».

## 24) شکایت حضرت حسین علیه السلام به درگاه خدا و شهادت حضرت عباس علیه السلام

### الف) ممانعت لشکریان ابن سعد لعین از ورود امام علیه السلام به شریعه

1811) گفته راوی اینکه در آن جا بیدید\*\*\* بر حسین گشته عطش آنی شدید

1812) پس به قلب نازنین او برات\*\*\* گشته تا قدری خورد آب فرات

1813) بی محابا پس شده آنی روان\*\*\* سوی آنجا با همه تاب و توان

1814) بوده آن لحظه برادر رو برو\*\*\* تا فداکاری کند از بهر او

### ب) اصابت تیر به چانه شریف امام حسین علیه السلام و مناجات امام علیه السلام با خدای خویش

1815) پس همین که بر شریعه پانهاد\*\*\* گشته ظاهر لشکر سعد عناد

1816) آن همه حلقه زدندی دور او\*\*\* از جلو و از کنار و پشت و رو

1817) ناگهان تیری مهبیا از عدو\*\*\* از بنی دارم زده فردی بر او

1818) آنچنان که خورده بر فک امام\*\*\* تیر آن ملعون پست بدنام

1819) ز آن عمل راوی در آن وادی بیدید\*\*\* چانه آن نازنین آنجا درید

1820) پس امام با رنج بی حد و شدید\*\*\* تیر را از چانه اش بیرون کشید

1821) چونکه جاری شد ز تیر خصم دون\*\*\* بر سر و بر صورت و بر سینه خون

قال الراوی: واشتدَّ العَطشُ بالحُسَيْنِ عليه السلام، فَرَكَبَ الْمُسْنَاءُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ إِخْوَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ.

فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ. فَأَنْتَرَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ

1822) هر دو دست خود همی بنهاده زیر \*\*\*زیر فکی که برون آورده تیر

1823) تا که گشته پُر زخون، \*\*\*در آن زمان بعد از آن پاشیده آن بر آسمان

1824) وانگهی کرده مناجاتی چنین \*\*\*با خدا، آن سید و سالار دین

1825) ای خدا از آنچه بر زاد نبی \*\*\*می کند این [لشکر کافر] همی

1826) از همه این ظلم و این اعمال دون \*\*\*شکوه دارم من به درگاهت کنون

### پ) شهادت ساقی طفلان و علمدار دشت کربلا

1827) در همان لحظه سپاه ابن سعد \*\*\*آن خبیث بی مروت، کرده بعد

1828) حائلی بین حسین ابن علی \*\*\*با ابوفاضل در آن وادی همی

1829) بعد از آن با نیزه و شمشیر و تیر \*\*\*حمله آورده به عباس دلیر

1830) [ناگهان با یک عمود آهنین \*\*\*کافری زد بر سر آن نازنین]

1831) [پس در آن حالی که بوده روی خاک \*\*\*یک صدا زد یا اِخاه، اَدْرِكْ اَخَاكَ]

1832) یعنی دریاب ای برادر این میان \*\*\*این برادر را که گشتند [کوفیان]

1833) بی درنگ آمد حسین اما بدید \*\*\*آن برادر گشته در آنجا شهید

1834) پس بگویندی برای او حسین \*\*\*گریه بی اندازه کرده با دو عین

وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ:

«اِءَلَلَّهُمْ اِنِّي اءَشْكُو اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ.»

ثُمَّ افْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَءَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ فَءَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكِ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

اِءَحَقُّ النَّاسِ اِءَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ

فَتَى اِءَبَكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ

اِءُخُوهُ وَاَبْنُ وَاَلِدِهِ عَلِيٌّ

أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدَّمَاءِ

وَمَنْ وَسَاءَ لَا يَتْنِيهِ شَيْءٌ

وَجَادَلُهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ

ص: 160

## 25) آغاز جنگ و جدال شدید حضرت حسین علیه السلام با لشکریان عمر ابن

### اشاره

غیر (لعین)

### الف) جنگ تن به تن امام حسین علیه السلام با لشکریان ابن سعد لعین

1835) راوی اخبار حق گوید سپس \*\*\* آن امام بی مُعین و یار و کش

1836) خوانده دشمن را به میدان جدال \*\*\* تا کندی تک به تک آنجا قتال

1837) پس چو می آمد کسی از آن شرار \*\*\* سوی او، می رفته در بش القرار

1838) تا که مقتول عظیمی از عدو \*\*\* مجتمع کرده در آنجا پیش رو

1839) هم رجز می خوانده آن مولا چنین \*\*\* در میان گ ودی آن سرزمین

1840) مُردن او باشد از آن روزگار \*\*\* روزگاری که بگردد بنده خوار

1841) همچنین بهتر بود هر عیب و عار \*\*\* از ف رو افتادن در قعر نار

### ب) گفتار روایان از شجاعت حضرت حسین علیه السلام

1842) در نتیجه روایان از آن امام \*\*\* این چنین مطرح نمودندی کلام

1843) بر خدا سوگند کسی با این دو عین \*\*\* ما ندیدیم تاکنون مثل حسین

1844) با وجودی که همه از اهل و ایل \*\*\* هم زیاران گشته بودندی قتیل

1845) آنچنان می کرده با دشمن ستیز \*\*\* کان بر آن دشمن نبوده جز گریز

1846) پس بگویندی که بعد از آن عدو \*\*\* حمله آورده به او از پیش رو

1847) لیکن او تا می کشیده از نیام \*\*\* تیغ و خنجر را همی بهر قیام

1848) همچو بُرهایی که از گرگی گریز \*\*\* می کنند [از خوف دندان های تیز]

1849) جملگی از آن مکان بی قرار \*\*\* می نمودندی به هر سویی فرار

قال الراوی:

ثُمَّ اَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَى الْبِرَازِ، فَلَمَّ يَزَلُ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقَتُلُ اءَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ اَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ« قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ:

وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ وَاَعْصَمَ حَابُهُ اءَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَاِنَّ الرُّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْهُ اِنكشافَ الْمُعْزَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ.



1850) پس چو او بر لشکر سعد لعین\*\*\* حمله آورده همی در آن زمین

1851) آن گروه سی هزار ناخلف\*\*\* چون ملخ ها پر کشیده هر طرف

### پ) ذکر «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

1852) بعد از آن حمله دوباره بی درنگ\*\*\* ترود بر می گشته از میدان جنگ

1853) جانب آن مرکز خونین خویش\*\*\* وانگهی میگفته از آیین و کیش

1854) این سخن را با بیانی پر نوا\*\*\* در ب لندای زمین نینوا

1855) قوت و قدرت ندارد جز خدا\*\*\* او شریف است و عظیم است و [هدا]

### ت) انداختن فاصله بین امام علیه السلام و خمیه های آن حضرت علیه السلام

1856) گفته راوی بی محابا همچنان\*\*\* حمله می کرده امام بر دشمنان

1857) تا که جیش سعد پست نابکار\*\*\* [حیله ای را برده اند آنجا بکار]

1858) آنکه بین او و اهل او [کمی]\*\*\* فاصله افکنده اند آنجا همی

1859) [پس همانا غیرت مولا به جوش]\*\*\* آمد و گفتا بر آن عده به گوش

1860) ای زبوسفیان [تمامی اهل کین]\*\*\* گر نباشد بر شما آیین و دین

1861) یا نگیرد بر شما خوفی فرا\*\*\* از عذاب و درد و رنج آن سرا

1862) لا اقل در این جهان [بی بها]\*\*\* مردمی باشید آزاد و رها

1863) یا اگر باشد شما را این گمان\*\*\* بر عرب بودن همانا این زمان

1864) پس کنید اکنون نظر بر اصل خویش\*\*\* بر حسب های کسان و نسل خویش

وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اِئْتِافًا، فَيَهْرُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «لَا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ  
إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

قَالَ الرَّاوى: وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ.

فَصَاحَ بِهِمْ: «وَيَحْكُمُ يَا شِيعَةَ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَكُونُوا اءِ حَرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اِزْجِعُوا اِلَى

اءَحْسَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ».

ص: 162

1865) گفته راوی، پس بگفتا این چنین \*\*\*شمر کافر آن خبیث اهل کین

1866) چون شده مولا کلامش خاتمه \*\*\*گفته چه گویی تو، یابن فاطمه

1867) پس امام این گفت با رأسِ فتن \*\*\*با شما در حال پیکارم به تن

1868) این زن و بچه، چه دارندی گناه \*\*\*[جز خدا را کس ندارندی پناه]

1869) پس کنون تا من در این عالم حیات \*\*\*دارم و ظ اهر نگریدیده ممات

1870) از شما، این سرکشان و یاغیان \*\*\*بر کسان من نیارندی زیان

1871) شمر کافر گفته او، بی فاصله \*\*\*آن روا شد بر تو، یابن فاطمه

1872) وانگهی حمله نمودندی به او \*\*\*آن گ روه بی حیا، از پشت و رو

1873) آن امام نازنین هم بر دفاع \*\*\*می همی افتاده در آن اجتماع

### ث) طلب نمودن آب از لشکریان ابن سعد لعین و خوردن سنگ به پیشانی مبارک

آن امام مظلوم

1874) آتش پیکار میدان شعله ور \*\*\*گشت و هردو می شدندی حمله ور

1875) که امام می کرده حمله بر عدو \*\*\*گه عدو می کرده حمله سوی او

1876) در همان لحظه امام تشنه لب \*\*\*کرده از آنها کمی آبی طلب

1877) لکن او را بهر یک اندازه آب \*\*\*از کسی نامد در آن وادی جواب

1878) تا که هفتاد و دوزخم از کافران \*\*\*جسم و جانش را نموده ناتوان

قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنَ فَاطِمَةَ قَالَتْ: «أَقُولُ: اءَدَا الَّذِي اءَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونَنِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جُهَالِكُمْ وَ طَغَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا»

فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ وَ قَصَدَ دُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً.

## ج) نشستن تیر بر قلب نازنین آن امام همام و منصرف شدن او از ادامه جنگ

1879) پسان نمانده چون برایش طاقتی \*\*\*آمده در گوشه ای تا ساعتی

1880) قوتی پیدا کند آن مهربان \*\*\*از همه ظلم و ستیز کافران

1881) ناگهان سنگی رها شد از عدو \*\*\*آمده خورده به پیشانی او

1882) پس لب پیراهن خود را به ید \*\*\*برگرفت و وانگهی بالا برد

1883) تا که خون جاری از روی جبین \*\*\*برطرف سازد در آن وادی همین

1884) ناگهان تیری سه شعبه از عدو \*\*\*آمده خورده همی بر قلب او

1885) پس امام با ذکر ایزد، یک ندا \*\*\*کرده و گفتا همانا ای خدا

1886) تو، به حق دانی که این مردم بسی \*\*\*می کشند اکنون در این وادی کسی

1887) آن کسی را که به جز او بر نبی \*\*\*زاد و فرزندی نمی باشد همی

1888) پس چنان تیر عدو بر قلب او \*\*\*قلب پاک او همی گشته فرو

1889) کان امام مهربان از پشت سر \*\*\*تیر دشمن را همی آورده در

1890) وانگهی سیلاب خون چون جوی آب \*\*\*گشته جاری از وجود آن جناب

1891) پس چو دیده ناتوان خود را ز حال \*\*\*منصرف گردیده از جنگ و قتال

فَوَقَفَ يَسْتَرْيَحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ مَسَّهُمْ مَسَّهُ مُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: «بِسْمِ اللّٰهِ بِاللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص» ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: «إِنَّا لِلّٰهِمْ إِنَّكَ زَعَلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ الْإِذْنُ مِنْ رَبِّهِ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ» ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِزَابٌ، فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَوَقَفَ،

## چ خوردن ضربت شمشیر بر سر مبارک آن حضرت علیه السلام و درخواست نمودن دستمال و کلاه خود عرب از اهل بیت علیه السلام

1892) بعد از آن هریک گش از دشمن به او\*\*\* می شده نزدیک او از رویرو

1893) تا که کار آن عزیز فاطمه\*\*\* باید و خنجر بسازد خاتمه

1894) لکن از اندیشه آنکه مباد\*\*\* حضرت حق را ببیند در معاد

1895) با چنان حالی، همانا آن عدو\*\*\* منصرف می گشته در آنجا از او

1896) تا که مردی از گروه کننده پیش\*\*\* آمد و گفتا به او آنجا ز خویش

1897) جمله چندین حرف زشت و ناروا\*\*\* جانب او در میان نینوا

1898) بعد از آن آمد به آنی در برش\*\*\* ضربتی با سیف خود زد بر سرش

1899) پس عمامه از سر آن نازنین\*\*\* پر شد از خون در میان آن زمین

1900) گفته راوی پس به آنی از دو لب\*\*\* دستمالی را ن موده او طلب

1901) از کسی از اهل بیت خود که آن\*\*\* سر ببندد وانگهی در آن میان

1902) پس چو بسته، یک گله خود عرب\*\*\* از برای رأس خود کرده طلب

1903) بعد از آن عمامه را بر دور و بر\*\*\* از گله بسته، نهاده روی سر

1904) آن دم او یک بار دیگر بر جهاد\*\*\* سوی میدان شهادت پانهاد

1905) لیکن آن دشمن در آن میدان جنگ\*\*\* کرده آنجا ابتدا قدری درنگ

1906) وانگهی یکباره افراد عدو\*\*\* برگرفتندی همه اطراف او

فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْسُ وَوَصَلَ زِ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ وَامْتَلَأَ الْبُرْسُ دَمًا. قَالَ الرَّاوى فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَاسْتَدْعَى بِقَلَنْسُوَةٍ فَلَسِسَهَا وَاعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ.

الف) دودین عبدالله به سوی عموی حسین علیه السلام

1907) گفته راوی ناگهان در آن زمان\*\*\* کودکی نابالغ از بین زنان

1908) کنده گشت و ناگهان زآن وقت\*\*\* و حین باشتاب آمده می سوی حسین

1909) پس بگویندی که زینب بی درنگ\*\*\* می دویده آورد او را به چنگ

1910) گیرد او را تا مبادا آن عزیز\*\*\* افتد اندر آن زمین فتنه خیز

1911) پس بر آن تیت پی او می دوید\*\*\* تا که آخر پیش آن کودک رسید

1912) لکن او را هرچه او می کرده ناز\*\*\* تا همی گردد به سوی خیمه باز

1913) او قسم می خورده آندم بر خدا\*\*\* از عموی خود نمی گرده جدا

1914) ناگهان بحر بن کعب نابکار\*\*\* یا به قولی، حرمه، برده بکار

1915) تیغ و شمشیری علیه آن امام\*\*\* با همه قدرت، ولیکن ناتمام

1916) پس بگویندی که آن کودک عتاب\*\*\* کرده دشمن را چنین با یک خطاب

1917) وان و بر تو ای خبیث بی حیا\*\*\* [ای نشان و مظهر اهل ریا]

1918) نک تو می خواهی [جلوی روی من]\*\*\* [با چنین سیفی] کُشی عموی من (1919) آن خبیث و جلوه اهل زنا بر ک لام او نکرده اعتنا

فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِتَحْسِبَهُ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ إِمْتِنَاعاً شَدِيداً وَقَالَ:

وَ اللَّهُ لَا أُفَارِقُ عَمِّي!

فَأَهْوَى (أَبْهَرُ) بُنْ كَعْبٍ وَقِيلَ: حَزْمَلَةٌ بُنْ الْكَأْهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ.

فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي!؟

1920) پس زبالای فرس آورده زود\*\*\* بر حسین شمشیر سختش را فرود

1921) لیکن آنی بی درنگ آنجا پسر\*\*\* دست خود را بر عمو کرده سپر

1922) تامبادا تیغ ناپاک عدو\*\*\* از فراز آید، خورد بر آن عمو

### ب) قطع شدن دست عبدالله بن حسن علیه السلام

1923) وین سبب دستش جدا کرده عدو\*\*\* لیکن آویزان شده بر کتف او

1924) [پس طلب می کرده مادر را]، ولی\*\*\* آمده نزدش حسین ابن علی

1925) آن عمومی نازنین، او را بغل\*\*\* کرده [با یک ناله ای] در آن محل

1926) بعد از آن گفتا در آن وادی به او\*\*\* ای برادرزاده من، ای عمو

1927) کُن براین تلخی و درد و رنج بیش\*\*\* اندکی صبر و تحمّل بهر خویش

1928) همچین این درد و رنج خودشمار\*\*\* خوبی و خیر از ور پروردگار

1929) چون خدا ملحق کند اینک تو را\*\*\* با همه خویشان تو در آن سرا

### پ) ذبح عبدالله در آغوش حسین علیه السلام

1930) در همان اثنا که بوده رأس او\*\*\* روی زانو و در آغوش عمو

1931) آن خبیث بی مروّت حرّمه\*\*\* از کمان تیری ز خود کرده له

1932) جانب آن کودک مظلوم و پاک\*\*\* همچنان که بوده او بر روی خاک

1933) کان عمل، از تیر آن فرد عدو\*\*\* پاره گشته از پسر آنی گلو

فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاها الْغُلامُ بِيَدِهِ، فَأَءْطَتْها ألى الْجِلْدِ فَأَذا هِىَ مُعَلَّقَةٌ.

فَنادى الْغُلامُ: يا عَمّاه!

فَأَخَذَهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ: «يَا بَنِى أَخِي، اصْبِرْ عَلَى ما نَزَلَ بِكَ واحْتَسِبْ فى ذَلِكِ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَانِكَ

الصَّالِحِينَ.»

قال: فرماه حرّمه بن الكاهل بسهم، فدبّحه و هو فى حجر عمّه الحسين عليه السلام.





اشاره

- 1934) گفته راوی در پی این ماجرا\*\*\*در میان دشتِ س رخ کربلا
- 1935) بعدِ قتل زاد و فرزند حَسَن \*\*\*شمر کافر، سرور اهل فتن
- 1936) حمله آورده به سوی خیمه گاه\*\*\*خیمه گاه آن امام بی پناه
- 1937) پس به نیزه یا به شمشیر از نیام\*\*\*پاره می کرده تمام آن خیام
- 1938) بعد از آن گفتا به اصحابش روید\*\*\*آتشی بر من فراهم آورید
- 1939) تا بسوزانم خیام و اهل آن\*\*\*بی درنگ و وقفه ای در این میان
- 1940) گفته پس مولا به آن خصم لعین\*\*\*از میان نینوا آنی چنین
- 1941) یابن ذی الجُوشن تو می خوانی فرا\*\*\*آتشی، آتش زنی اهل مرا
- 1942) پس خدای مهربان [در آن سرا\*\*\*یا در این عالم] بسوزاند تورا
- 1943) در همان لحظه ملامت کرده آن\*\*\*شَبَث، آن شمر لعین را با زبان
- 1944) پس چو آن کافر زکار خود خَجَل\*\*\*گشته در ظاهر در آن وادی بدل
- 1945) گویدندی آن خبیث منحرف\*\*\*گشته از آن تبت خود منصرف
- 1946) پس امام این گفت، با اهلس چنین\*\*\*در میان گودی آن سرزمین

الف) طلب پیراهن کهنه و سخن امام علیه السلام در مورد پوشیدن لباس تنگ

- 1947) یک لباسِ کهنه ای از بهر من\*\*\*آورید اکنون که پوشم بر بدن
- 1948) زیر این چندین لباسِ خود کنون\*\*\*تا بدان رغبت نسازد خصم دون
- 1949) یا کسی از این گروه دشمنان\*\*\*جسم من عریان نسازد بهر آن
- 1950) پس کسی از اهل بیت او چنان\*\*\*جامه ای آورده بهرش در میان

ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَعْنَتِ الدَّاعِيَ بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي، أَهْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ».

وَجَاءَ شَبْتُ فَوَبَّخَهُ، فَاسْتَحْيَى وَأَنْصَرَفَ.

قَالَ الرَّاوي: وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ائْتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي، لِنَلَا إِجْرَدَ مِنْهُ».

فَأَتَى بِثُبَانٍ،

ص: 168

1951) لکن او گفتا که این تن پوش تنگ\*\*\* بوده باشد از برای اهل ننگ

1952) من چنین جامه نمی سازم به تن\*\*\* این لباس اهل خوار است و [فتن]

### ب) چرا امام علیه السلام لباس های خود را پاره می نمود

1953) پس لباس دیگری را با شتاب\*\*\* چون بیاوردند بهر آن جناب

1954) آن لباس گهنه را با دشنه چاک\*\*\* کرده و بنموده بر آن جسم پاک

1955) بعد از آن گفتا در اینجا بهر من\*\*\* آورید اکنون سراویل یمن

1956) چون بیاوردند، بهر آن عزیز\*\*\* پاره کرد آن را به زیر جامه نیز

1957) علت آنکه امام تن پوش خویش\*\*\* می دریده یا که آن می کرده ریش

1958) از برای آن که فردی از عدو\*\*\* درنیارد جامه را از جسم او

1959) لیکن آنجا بحر کافر از عنود\*\*\* بعد قتلش از تن پاکش ژبود

1960) آنچنان که آن امام نازنین\*\*\* گشته بی جامه رها در آن زمین

### پ) سرنوشت کسی که لباس های امام علیه السلام را از تنش بیرون آورد

1961) گفته راوی در بیان خود چنین\*\*\* این کعب نامسلمان بعد از این

1962) بعد از این جرمی که کرده کربلا\*\*\* گشته بر یک درد ورنجی مبتلا

1963) مبتلا بر این که دست آن لعین\*\*\* می شده در فصل تابستان چنین

1964) ابتدا مانند چوبی بی ثمر\*\*\* می شده خشک و سیه، اما دگر

1965) آن دگر اینکه زمستان چرک و خون\*\*\* می شده جاری ز آن دستان دون

1966) آخرش هم آن خبیث پست و خوار\*\*\* این چنین افتاده در بسُ القرار

فَقَالَ: «لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِّنْ صُورَتِ عَلَيْهِ الدَّلَّةُ».

فَاءَخَذَ ثَوْبًا خَلِقًا، فَخَرَفَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَجَّرَ دَوُهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ اسْتَدْعَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَرَاوِيلَ مِنْ حَبْرَةٍ، فَفَرَزَهَا وَلَبَسَهَا، وَانَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بِحُرِّ بَنِي كَعْبٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ

ع مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْصَحَانِ قِيحًا وَدَمًا إِلَى أَعْنَءِ هَلَاكِهِ اللَّهُ تَعَالَى.

ص: 169

## 28) شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام سال در روز عاشورا

### الف) افتادن عزیز از روی اسب با گونه راست بر زمین

1967) گفته راوی از وجود آن امام\*\*\* چون رمق گشته همی آنی تمام

1968) هم بگویندی که جسم آن امام\*\*\* گشته مثل قُنْفُذِي پر از سیاهم

1969) ضعف و سُستی گشته بر او آشکار\*\*\* از جراحت های خصم نابکار

1970) تا که ناگه صالح بن مُرَني \*\*\* آن خبیث کافر و پست و دنی

1971) با سر یک نیزه ای در آن زمان\*\*\* زد به پ هلوی امام مهربان

1972) پس همانا آن امام نازنین\*\*\* از فَرَس اُفتاده بر روی زمین

1973) آنچنان که گونه آن جسم پاک\*\*\* از یمین خورده به سختی روی خاک

1974) پس در آن حالی که یاری، از خدا\*\*\* می نموده او در آنجا باندا

1975) باتنی مجروح و جسمی پُر زچاک\*\*\* همچو کوه استاده آنگه روی خاک

### ب) بیرون آمدن زینب علیها السلام از خیمه های حرم و بی قابی شدید او

1976) گفته راوی، پس چو زینب او بدید\*\*\* از درون خیمه اش بیرون دوید

1977) هی صدا می زد همانا سرورم\*\*\* ای ت مام اهل بیت [انورم]

1978) این عزیزم، این حسینم، ای اُخا\*\*\* [این تمام نُور عینم، این اُخا]

1979) کاش اکنون آسمانها سرنگون\*\*\* می شد و می ریخت هر کوهی کُنون

قال: وَ لَمَّا اُئْتِحْنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبِ الْمُزَنِيِّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى حَدِّهِ الْأَيْمَنِ.

ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قال الراوي: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُتَادِي: وَ أَعْخَاءَهُ، وَ أَسِيدَاءَهُ، وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءَ أُطِيقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ.

## پ) فرمان سوم شمر لعین و خضاب خونین حسین علیه السلام

1980) گفته راوی شمر کافر، آن پلید\*\*\*صیحه ای بر نُکران خود کشید

1981) بعد از آن گفتا به آن، چندین هزار\*\*\*لشکر پستش، چه دارید انتظار

1982) پس چرا با این همه افراد عام\*\*\*خود نمی سازید کار او تمام

1983) در همان لحظه گروه بد آنام\*\*\*حمله آوردند ناگه بر امام

1984) ابتدا ابن شریک نابکار\*\*\*کینه خود را نموده آشکار

1985) آنکه آن کافر در آن وادی به ید\*\*\*ضربتی برکتف آن مولا بزد

1986) آن امام نازنین هم، آن نگون\*\*\*بخت کافر را نموده سرنگون

1987) لکن آنجا کافری دیگر به پیش\*\*\*آمد و با ضربتی از تیغ خویش

1988) زد به دوش آن امام نازنین\*\*\*آنچنان که خورد با صورت زمین

1989) در چنین وضعی امام مهربان\*\*\*رفته از حال و شده او ناتوان

1990) گاه بر پا می شده آنجا زجا\*\*\*گاه آنجا می نشست روی پا

1991) در همان لحظه سنان ابن اُنس\*\*\*آن سگ زابیده از چرک و دنس

1992) نیزه خود را همانا آن عدو\*\*\*کرده در بیخ گلوی او فرو

1993) بعد از آن آورده بیرون از گلو\*\*\*کرده بر سینه و به آسانی فرو

1994) گفته اندی بار دیگر آن سنان\*\*\*تیری از چله رها کرده چنان

1995) بر گلوی او، که ز آن تیر بلا\*\*\*با سرافتاده به خاک کربلا

قال: وَصَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ.

قال: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.

فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُرْعَةَ فَصَرَعَهُ.

وَضْرَبَهُ آخِرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً كَبَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ، وَكَانَ قَدْ أَعْيَى، فَجَعَلَ يَبْئُوءُ وَيَكُتُّ.

فَطَعَنَهُ سِنَانُ بِنِ اِءَسِّ النَّحَعِ فِي تَرْفُوتِهِ.

ثُمَّ اِنْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ اِءِضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ.

ص: 171

1996) پس امام بار دگر آن جسم چاک\*\*\* خورده خود را نشانندن روی خاک

1997) در همان حالت دودست پاک خویش\*\*\* زیرگودئی گلو آورده پیش

1998) چون ز خون پُر شد، همانا آن جناب\*\*\* صورت و سر را به آن کرده خضاب

1999) یعنی مالیده تمام خون خویش\*\*\* بر سر و بر صورت، و بر روی ریش

2000) هم بگفتا آن عزیز فاطمه\*\*\* این چنین جمله همی در خاتمه

2001) با چنین حالی که حَقَم را عدو\*\*\* برده و کرده مرا محروم از او

2002) با چنین حالی که هستم غرق خون\*\*\* می روم پیش خُدای خود کنون

### **(ت) فرمان ابن سعد لعین در تمام کردم کار حسین علیه السلام**

2003) پس در آن لحظه همانا ابنِ سَعْد\*\*\* آن خبیث بی مرؤت، گفته بعد

2004) با زبان شوم و منحوسش چنین\*\*\* بر کسی که بوده بر سمتِ یمین

2005) وان و بر تو، از فرَس اینک فرود\*\*\* آئی و راحت کن حسین را هرچه زود

2006) خُولی ابنِ اصبحی با آن خطاب\*\*\* عن قریب آمد به سوی آن جناب

2007) تا که سبقت گیرد و ز آن شور و شین\*\*\* یکسره سازد همی کار حسین

2008) لکن آن کافر بترسید و به هر\*\*\* علتی کرده از آن نیت حذر

فَسَقَطَ ع، وَ جَلَسَ قَاعِدًا.

فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَقَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا.

وَ كَلَّمَا امْتِلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ خَصَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

«هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَصَّبًا بِدَمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ -لَعَنَهُ اللَّهُ- لِرَجُلٍ عَنِ يَمِينِهِ: «إِنْزِلْ وَ يَحِكْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرْحَهُ».



2009) در همان لحظه سنان ابن اَنَس \*\*\* آن خبیث حاصل از ریم و دَنَس

2010) قصد قتل زاد پیغمبر نمود \*\*\* پس ز اسب خود همی آمد فرود

2011) آمد و بنهاد، شمشیر از جفا \*\*\* بر گلوی خامسِ آلِ عبا

2012) بعد از آن گفتا که اینک بر خدا \*\*\* می گنم سر را ز جسم تو جدا

2013) با وجودی که به حق دانم همی \*\*\* تو همانی زاده دُختِ نبی

2014) با وجودی که بدانم من، در این \*\*\* لحظه تو باشی همانا بهترین

2015) بهترین مخلوق عالم از پدر \*\*\* هم ز مادر، از برای او پسر

2016) بعد از این جمله همانا آن پلید \*\*\* تیغ را محکم به حلق او کشید

2017) آنچنان که رَأَسِ آن روحی فدا \*\*\* از تن پاکش همی کرده جُدا

2018) [پس خداوند تعالی تا ابد \*\*\* بر سنانِ ابنِ اَنَس لعنت کند]

### ث) صدای ضجه و ناله ملائکه در عرش الهی و در پیشگاه خدا، و خبر ظهور حضرت قائم علیه السلام

2019) گفته بُوطاهر محمد بن حُسین \*\*\* در کتاب خود همی نیکووزین

2020) از زبان حضرت صادق امام \*\*\* این چنین از او برای ما کلام

2021) آن زمانی که حسین در کربلا \*\*\* کشته شد با آن همه رنج و بلا

2022) پس ملائک جُمَلگی شیون گنان \*\*\* با خدای خود بکردند این بیان

2023) ای خدا اینک صفی تو حُسین \*\*\* این یگانه از پیمبر، نُور عین

2024) این چنین گشته قتیل و غرق خون \*\*\* در میان این همه افراد دون

فَبَدَرَ إِلَيْهِ حَوْلِي بِنُ أَنَسِ النَّحَعِي - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَصَدَّ رَبَّهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُتْرَ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ  
ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أُمَّا!!!

ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ صَدَّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا عِدَاةً تُبِيرُهُ كَفَّا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَدْحَمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ  
الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ «مَعَالِمِ الدِّينِ»، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ  
وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ.



2025) پس خدا سیمای قائم را به آن\*\*\* از ملائک، بیدرنگ داده نشان

2026) بعد از آن گفتا، ملائک را چنین\*\*\* ای ملائک، من زمانی با همین

2027) قائم خود، از برای آن شهید\*\*\* انتقام از این همه خواهم کشید

2028) گفته راوی چون حسین گشته شهید\*\*\* گرد و خاکی آن زمان آمد پدید

### ج) ورزیدن باد سرخ در روز عاشورا و روایت هلال بن نافع «شمر حسین علیه السلام را کشت»

2029) گرد و خاک تیره ای که آن زمان\*\*\* از زمین برخاست سوی آسمان

2032) بعد از آن یک باد سُرخِ بس شدید\*\*\* بین آن تاریکی صحرا وزید

2031) آنچنان که خصم کافر را گمان\*\*\* برده شد بر این که شاید این زمان

2032) حق تعالی این چنین با یک عتاب\*\*\* کرده آنها را در آن وادی عذاب

2033) لکن آنجا روشنی از خود بروز\*\*\* کرد و آنی شد دوباره همچو روز

2034) اینچنین گوید، در آن وادی هلال\*\*\* [با دلی محزون و روحی پُر ملال]

2035) من کنار لشکر سعد لعین\*\*\* بودم آنجا که شنیدم این چنین

2036) مرد پستی آمد و گفتا امیر\*\*\* بر تو دارم یک بشارت از ضمیر

2037) آنکه شمر بی حیا دیدم به عین\*\*\* سر جدا کرد [از تن پاک] حسین

قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ عَ وَقَالَ: «بِهَذَا أَعْتَقْتُمْ لِهَذَا» وَرَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً ثَدَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَأَعْلَى لَهُ قَدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاءٌ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ.

قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَازْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثْرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ.

وَرَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ:

أَبْشُرُوا أَيُّهَا أَلَا مِيرٌ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

## فصل چهارم: شهادت حضرت ابا عبدالله عليه السلام

### اشاره

وناله های جانسوز حضرت زینب با علیهما السلام و غارت اموال

### اشاره

ص: 174

## 1) طریقه شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام از زبان هلال بن نافع

### اشاره

(2038) بعد از آن گوید هلال من از میان\*\*\* از میان و از صفِ آن کوفیان

(2039) آمدم بیرون و استادم به بز\*\*\* از بر و میدیدم از پائین سر

(2040) آن امام نازنین در حال جان\*\*\* دادن است و من همی می دیدم آن

(2041) مینگه کردم چگونه آن امام\*\*\* می شود عُمرش در آن وادی تمام

### الف) خوشرویی و زیبائی چهره حضرت حسین علیه السلام

(2042) بر خدا سوگند، من تا این کنون\*\*\* کس ندیدم این چنین مرغابه خون

(2043) کان به خوشروئی و نور وجه و عین\*\*\* مثل و ماندی بُود همچون حسین

(2044) من چنان گشتم همی مشغول رو\*\*\* روی او و چ هره م جذوب او

(2045) همچنین بودم شگفت از آن جمال\*\*\* آن جمال هیئت او در کمال

(2046) که دگر آمد فراموشم که آن\*\*\* دارد آنجا می دهد آن لحظه جانپ

### ب) طلب آب از کوفیان

(2047) در همان لحظه بدیدم از دو لب\*\*\* می نمود آبی از آن مردم طلب

(2048) پس شنیدم کافری در آن میان\*\*\* می کند پستی چنین او با زبان

(2049) بر خدا آبی نوشی تا که آب\*\*\* در جهنم نوشی از آب مُذاب

(2050) من به گوش خود شنیدم آن امام\*\*\* در جواب او بگفتا این کلام

(2051) وای بر تو، من نیفتم در جحیم\*\*\* من نخواهم خورد از آب حمیم

قال: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجَمَالَ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ:

وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا وَيْلَكَ! إِنَّا لَا نَعْرُدُ الْحَامِيَةَ وَلَا نَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا،

ص: 175

2052) بلکه من بر جدِّ پاک خود نبی \*\*\* می شوم وارد به نزد او همی

2053) یعنی جایی که بُودِ صِدْقِ اِلَه \*\*\* در کنار جدِّ خود گیرم پناه

2054) مَقْعَدِ صِدْقِی که رَبِّ الْعَالَمِین \*\*\* در کنار خود بنا کرد همین

2055) آن مکان آبی بنوشم که زُلال \*\*\* بوده و ناید بر آن تغییر حال

2056) نه از آن آبی که گرم است و حَمِیم \*\*\* می خورند از آن همه اهل جَحِیم

2057) بعد از آن، جدِّم چو بینم روی او \*\*\* می بَرَم شِکُوا در آنجا سوی او

2058) چون بر او وارد شوم در آن بهشت \*\*\* از شما گویم از این رفتار زشت

2059) گویمش او را چگونه بی خَفَا \*\*\* کرده اید بر جسم و جان من جَفَا

2060) پس هلال گوید که ناگه هَمَهَمَه \*\*\* کرده و آمد غضب بر آن همه

### ج) هجوم یک جانبه کوفیان بر سر حسین علیه السلام و جدا کردن سر مطهر حضرت علیه السلام

2061) تا به جایی که به ناگه پیش رو \*\*\* دیدم آنها را که شوریدند بر او

2062) آنچنان که گوئیا در قلبشان \*\*\* از خدا رحمی نمانده بر نشان

2063) پس در آن حالی که با آنها سخن \*\*\* می نمود با آن همه رنج و مِحَن

2064) حمله کرده ریختند بر روی او \*\*\* رَأْس او کردند جُدا از پشت رو

2065) پس من از بی رحمی آن مردمان \*\*\* بُهت بگرفتم فراوان در میان

2066) آن زمان گفتم به آن مردان پست \*\*\* با صدا و ناله و فریاد و دست

2067) بر خدا سوگند، من در این [وفاق] \*\*\* با شما هرگز ندارم اتفاق

بَلْ أَعْرَضَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَسَدُ كُنُفٍ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُتَتَدِرٍ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ  
أَسِينٍ، وَأَشْكُو أَعْلِيهِ مَا أَزْكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي».

قَالَ: فَغَضِبُوا بِإِجْمَاعِهِمْ، حَتَّى كَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَأَجْتَرُوا رَأْسَهُ وَأَعْنَتْهُ لِيُكَلِّمُهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلَّةِ  
رَحْمَتِهِمْ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرِ أَبَدًا.





اشاره

2068) گفته راوی بعد قتل آن امام\*\*\* آن گروهی بی حیا آنجا تمام

2069) از برای غارت شمشیر او\*\*\* هم ملباسش جنبش آورده رو

الف) غارت پیراهن حضرت علیه السلام

2070) ابتدا پیراهن او را همی\*\*\* بر ژبود اسحاق پست حضر می

2071) چونکه آن پیراهن از قامت بود\*\*\* بر تن نحس و خبیث خود نمود

2072) از کرامات خدا بر آن امام\*\*\* مبتلا شد بر لک و پیس و جذام

2073) آنچنانکه موی پست آن عدو\*\*\* ریخته از جسم نحس او فرو

2074) در روایت آمده در آن زمان\*\*\* از هجوم و حمله آن مردمان

2075) یکصد و ده تیر و شمشیر و سنان\*\*\* خورده بر پیراهن او در میان

2076) گفته صادق آن امام ما چنین\*\*\* بر لباس آن امام نازنین

2077) بوده ظاهر از هجوم کوفیان\*\*\* سی و سه جای جراحت از نان

2078) همچنین بوده بر آن پیراهنش\*\*\* کهنه پیراهن که بوده بر تشش

2079) جای شمشیر شنیع کوفیان\*\*\* چار و سی زخم و جراحت در میان

قال: ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ إِعْرَصًا وَأَمْتَعَطَ شَعْرَهُ.

وَرُوي: إِنَّهُ وُجِدَ فِي قَمِيصِهِ مِائَةٌ وَبِضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وُجِدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَاعْرِيعٌ وَثَلَاثُونَ ضَرْبَةً).

## ب) غارت شلوار حضرت علیه السلام

2080) در روایت آمده بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ \*\*\* بی حیائی کرده در پیشگاه ربّ

2081) آنکه آن طَمَاعِ کافر از عَنُودِ \*\*\* با شَعْفِ شلوار حضرت را رُبُود

2082) پس چو بر تن کرده او از روی از \*\*\* هر دو پایش از تحرّک مانده باز

## پ) غارت عمامه حضرت علیه السلام

2083) بعد از آن عمامه او را همی \*\*\* بُرْدَه از سر آخَسُ بن حَضْرَمِی

2084) یا به قولی ابن اودی آن عدو \*\*\* بُرْدَه است عمامه را از رَأْسِ او

2085) پس چو آن بر روی سر داده قرار \*\*\* عَقْلِ او از رَأْسِ او کرده فرار

## ت) غارت نعلین حضرت علیه السلام

2086) اسود بن خال مردود و پست \*\*\* بُرْدَه نعلین امام با هر دو دست

## ث) غارت انگشتر حضرت علیه السلام

2087) گفته راوی بعد از آن ابن سلیم \*\*\* آن لعین مانده از قوم کلیم

2088) یعنی آن ملعون و کافر از یهود \*\*\* خاتم حضرت در آن وادی رُبُود

2089) آن شقی چون خاتم حضرت بدید \*\*\* از شَعْفِ انگشت را از بُنِ بُرید

2090) پس چو مختار قوی گشته امیر \*\*\* آن دنی را کرده با دستش اسیر

## ج) غارت قطیفه حضرت علیه السلام

2091) بعد از آن بُریده دست و پای او \*\*\* آنچنانکه رفته در خونس فرو

2092) ابن اشعث ظالم پستِ جُحُودِ \*\*\* یک قطیفه از امام حق رُبُود

وَءَخَذَ سِرَاوِيْلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِي - لَعْنَهُ اللّٰهُ - وَرَوِي:

ءِنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُّقْعَدًا مِنْ رِجْلَيْهِ.

وَءَخَذَ عِمَامَتَهُ اَخْسُسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوْهَا.

وَءَاخَذَ نَعْلَيْهِ الْاَسْوَدُ بِنُ خَالِدٍ.

وَءَاخَذَ خَاتَمَهُ بَجَدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِيِّ، فَقَطَعَ اِصْبَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْخَاتَمِ.

وَ هَذَا اِخْذُهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَتَرَكَهُ يَتَسَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ.

وَءَاخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسِ بْنِ الْاَشْعَثِ.

ص: 178

## ج) غارت زره حضرت علیه السلام

2093) گفته راوی این چنین آنجا که بعد\*\*\* آن لعین بی مروت ابن سعد

2094) یک زره با نام بتر از نبی\*\*\* از امام حق رُبود آنجا همی

2095) بعد از آن مختار قادر آن زره\*\*\* بر آبی عمره عطا کرده صلّه

2096) چون آبی عمره عُمَر را با ملاک\*\*\* در میان کوفه بنموده هلاک

## ح) غارت شمشیر حضرت علیه السلام

2097) همچنین ابن خلق آن مست از\*\*\* سیف حضرت از تنش بنموده باز

2098) این چنین هم گفته راوی از تمیم\*\*\* اَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ پست و نیم

2099) چون ددی در آن دیار پُر غنود\*\*\* سیف حضرت از تن پاکش بود

2100) در روایت آمده از ابن سعد\*\*\* راوی این جمله در آنجا که بعد

2101) یک خبیثی که فَلَافِس بوده نام\*\*\* بهر غارت برده شمشیر امام

2102) بن زکریا هم بگوید این چنین\*\*\* بعد قتل آن امام نازنین

2103) سیف حضرت را همی از روی [میل]\*\*\* داده اندی دختر ابن بُدیل

2104) البته مقصود ما از این نگار\*\*\* نیست آن شمشیر و سیف یری الفقار

2105) چونکه از گفتار بعضی راویان\*\*\* این سخن اینگونه گردیده بیان

2106) ذوالفقار حضرت مولا علی\*\*\* پیش مهدی علیه السلام در امان باشد همی

2107) همچنین هر نوع امانت مثل آن\*\*\* از پیمبر نزد او باشد امان

وَ اَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءِ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ هَبَّهَا الْمُخْتَارُ لِابْنِ عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَ اَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ الْخَلْقِ الْاَوْدِي. وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ.

وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ اِنَّهُ: اَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَافِسُ النَّهْسَلِيُّ.

وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ.

وَهَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِإِذَى الْفَقَارِ، فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَمَصُونًا مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ، وَقَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا  
قُلْنَا وَصُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ.

ص: 179

### 3) خبر شهادت حضرت حسین علیه السلام به زنان اهل حرم

2108) گفته راوی از درون خیمه گاه\*\*\*خ یمه گاه آن امام بی پناه

2109) یک کنیزی آمد از آنجا برون\*\*\*تا دگر باره رود بر اندرون

2110) پس بیامد مردی از قشر عدو\*\*\*وانگهی گفتا در آن وادی به او

2111) ای زن اینک دان که آقایت حسین\*\*\*گشته شد در این قیام و شور و شین

2112) آن کنیزک گوید او صیحه زنان\*\*\*من برفتم پیش و پهلوی زنان

2113) پس چو دادم این خبر خانم خویش\*\*\*دیدم او را آمده استاده پیش

2114) پیش درب خیمه گاه آن امام\*\*\*با پریشانی بی حد و تمام

2115) ناگهان فریاد و شیون آن چنان\*\*\*بر ملا شد از تمام آن زنان

2116) که صدای هر یک از آن پرده پوش\*\*\*نزد من می آمد از ایشان به گوش

قَالَ الرَّاوی: وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خِيَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا أَمَةَ اللَّهِ إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ.

قَالَتِ الْجَارِيَةُ: فَأَسْرَعْتُ إِلَى سَيِّدَاتِي وَأَنَا أَصْبِيحُ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِي وَصَحْن.

#### 4) ظلم و داد کوفیان و غارت اموال خيام حسين عليه السلام

##### اشاره

- 2117) گفته راوی ظلم و داد کوفیان\*\*\* آنچنان گردیده ظاهر در میان
- 2118) که همه آن اشقیا آنکه تمام\*\*\* کرده غارت مال و اموال امام
- 2119) تا به جایی که برای خود مُجاب\*\*\* کرده از زنها رُباپندی حجاب
- 2120) در همان لحظه بدیدندی زنان\*\*\* می دويدندی همه شیونکنان
- 2121) جانب صحرا و دشت کربلا\*\*\* تا بجویندی آمان از آن بلا

##### الف) قیام یک زن از قبیله ابن وائل

- 2122) پس بگوید این مُسلم اینچنین\*\*\* یک زنی در لشکر سعد لعین
- 2123) از گروه ابن وائل چون بدید\*\*\* آنهمه ظلم و ستم های شدید
- 2124) از درون و از کنار یک خيام\*\*\* یورشی آورده و کرده قیام
- 2125) وانگهی شمشیر خود بگرفته دست\*\*\* هم صدا می زد [که ای مردان پست]
- 2126) ای گروه ابن وائل پس چرا\*\*\* بر شما غیرت نمی گیرد فرا
- 2127) پس چرا تاراج اموال حسین\*\*\* بر شما اینکه نمی آید به عین
- 2128) حُکمی جز حکم خدا بر ما بروز\*\*\* ناید اینک زین همه آتش فروز
- 2129) پس به ناگه همسر آن زن قیام\*\*\* کرده و او را بپرده در خيام
- قَالَ الرَّاوی: وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خِيَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمْرَاةَ اللّٰهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ.

قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِ وَ صِحْنِ.

قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بَيْتِ آلِ الرَّسُولِ وَ فُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ وَ حَرِيْمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَ الْاِحْبَاءِ.

فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِّ بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ.

فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَهُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَاَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَقَالَتْ:

يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ اءْتُسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللّٰهِ!؟

لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللّٰهِ، فَاءَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَى رَحْلِهَا.



## ب) آتش زدن خیمه ها و انتقال اسیران از کنار کشته ها

2130) گفته راوی آن گروه اشقیاء\*\*\* آنچنان گشته شقی و بی حیا

2131) که در آن صحرا زنان را از درون\*\*\* از درون خیمه ها کرده برون

2132) بعد از آن آتش زده بر خیمه گاه\*\*\* خیمه گاه اهل بیت بی پناه

2133) پس همه غارت زده، گریه گنان\*\*\* سر برهنه، پا برهنه، آن زنان

2134) جملگی داده قسم آن دشمنان\*\*\* تا تمام بچه ها و آن زنان

2135) از کنار جسم صد چاک حسین\*\*\* منتقل کردند همه آن وقت و حین

2136) آن گروه آدنیا 373 هم از [دنان]\*\*\* خواهش آنها پذیرفته چنان

2137) پس چو دید آن زنان افتاده بر\*\*\* بر همه آن کشتگان دشت و بر

2138) صیحه و فریادشان در آن زمان\*\*\* بر ملا شد از زمین بر آسمان

2139) همچین آن دم همه شیون کنان\*\*\* می زدند خود را همی در آن میان

قال الراوي: ثم أخرجوا النساء من الخيمة وأشعلوا فيها النار، فرج حوار لباني حافيات باكيات يمشي سبايا في أشر الذلة. وقلن: بحق الله إلا ما  
مژم بنا على مصرع الحسين، فلما نظر النسوة إلى القتلى صحن و ضربن وجوههن.

## 5) روایت راویان از ناله جانسوز زینب کبری علیها السلام سابعده از شهادت حسین علیه السلام

2140) گفته راوی بر خدا هرگز مرا\*\*\*این فراموشی نمی گیرد فرا

2141) لحظه ای که زینب کبری ندا\*\*\*می نمود و صیحه می زد این صدا

2142) ای محمد، ای که رَبِّ الْعَالَمِينَ\*\*\*خالق این آسمان [و این زمین]

2143) بر تو دارد می فرستد [بی حدود]\*\*\*از بر خود هم سلام و هم درود

2144) این حسین است که تمام جسم او\*\*\*قطعه قطعه کرده در اینجا عدو

2145) این حسین است که برهنه، سر جدا\*\*\*بر زمین افتاده [آن روحی فدا]

2146) این زنان و دخترانی که اسیر\*\*\*گشته و افتاده اندر این [مسیر]

2147) جمله از دُزیه پاک تُاند\*\*\*که عدو بر دستشان بسته کَمند

قَالَ الرَّاوی: ثم اُخْرِجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اَسْرِ الذَّلَّةِ. وَقُلْنَ:

بِحَقِّ اللّٰهِ اِلَّا مَا مَرَزْتُمْ بِنَا عَلٰى مَصْرِعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَى الْقَتْلِ صَحْنًا وَضَرْبًا وَجُوهُنَّ.

2148) این همه از دست ظلم ظالمان\*\*\* شکوه دارد بر خدا در این زمان

2149) همچنین دارد شکایت بر نبی\*\*\* هم شکایت پیش زهرا و علی

2150) همچنین بر نزد حمزه [آن عمو]\*\*\* شکوه دارد این همه در پیش او

2151) ای محمد این حسین است که کنون\*\*\* پیکرش افتاده اینک غرق خون

2152) این حسین است که بدن گردیده چاک\*\*\* با تن بی سر تاده روی خاک

2153) این حسین است که در این بر بلا\*\*\* می وزد بر جسم او باد صبا

2154) بر تو افسوس ای برادرای حسین\*\*\* [ای تمام هستی و ای نور عین]

2155) من کنون حس می کنم جم نبی\*\*\* رفته امروز از جوار ما همی

2156) ان صحابه از نبی، این بی کسان\*\*\* که اسیرند بر بر این ناکسان

2157) ج مله اولاد نبی اگر مند\*\*\* که به هر سوئی اسیری می روند

قال: فَوَاللَّهِ لَا أَعْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٌ كَثِيبٌ: وَأُمُّحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَائْتِكَلَاهُ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا،

## 6) روایت دیگر راویان از ناله های جانسوز زینب کبری علیها السلام بعد از شهادت حسین علیه السلام

2158) نقل قول دیگری از راویان\*\*\* این چنین گشته برای ما بیان

2159) زینب کبری در آن حال حزین\*\*\* بر زبان جاری نموده این چنین

2160) ای محمد این بدنها که کنون\*\*\* بر زمین افتاده اینجا غرق خون

2161) این کسانی که در این دشتِ بلا\*\*\* می وزد بر جسمشان باد صبا

2162) این اسیران اسیر تیغ و بند\*\*\* جمله از ذریه پاک تو اند

2163) این حسین است که سرش را از جفا\*\*\* دشمن کافر بریده از قفا

2164) این حسین است که از آن روحی فدا\*\*\* برده دشمن هم عمامه هم ردا (2165) همچنین جسم شریفش بر زمین\*\*\* مانده عریان و برهنه این چنین

2166) باب من گردد فدای آن حسین\*\*\* آن حسینی که عدو او را به شین

2167) در دوشنبه با گروهی، لشکرش\*\*\* برده یغما [و جدا کرده سرش]

2168) گوئیا غصب ولایت از امام\*\*\* بوده منظورش همی از آن کلام

2169) یعنی روزی که گروهی بر نفاق\*\*\* در سقیفه کرده با هم اتفاق

2170) روز قتل و غارت و این شور و شین\*\*\* بوده و کشته شده اینک حسین

أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ أَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصَدِّقِ وَ أَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَ أَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ أَلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَ أَمْحَمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنُ  
بِالْعَرَاءِ، سَفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَ أَحْزَنَاهُ، وَ أَكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَيْوَمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ.

يا اصحاب محمد، هولاء ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا.

2171) باب من گردد فدای آن حسین\*\*\* آن حسینی که عدو در پیش عین

2172) خیمه اش را بُرده و خرگاه او\*\*\* از عداوت کرده اینجا زیر و رو

2173) باب من گردد فدای آن حسین\*\*\* آن حسینی که در این هنگام و حین

2174) آنچنان هجرت نکرده تا امید\*\*\* بر دلم از عودتش آید پدید

2175) همچنین زخم تشش آنگونه چاک\*\*\* خورده و افتاده اینک روی خاک

2176) که مداوایش به مهم یا مدد\*\*\* غیر ممکن گشته بر من تا ابد

2177) جان من گردد فدای آنکه ریش\*\*\* کرده آغشته همی از خون خویش

2178) باب من گردد فدای آنکه کوچ\*\*\* کرد و رفت از این بر دنیای [پوچ]

2179) با چنان حالی که بار غم بر او\*\*\* بوده ظاهر بر تمام رنگ رو

2180) من فداگردم بر آنکس که دهان\*\*\* تشنه بود و این چنین رفت از جهان

2181) من فداگردم بر آنکس که نبی\*\*\* جدّ او بود و پدر بودش علیّ

2182) جان من گردد فدای مصطفی\*\*\* هم خدیجه هم علی مرتضی

2183) این چنین گفتا همی در خاتمه\*\*\* جان من گردد فدای فاطمه

2184) من فداگردم بر آنکس که فتاب\*\*\* باز گشته جانب او با شتاب

2185) تا که آن سبّ پیمبر با نماز\*\*\* با خدای خود کند راز و نیاز

بأبي مٹ شطاطه مقطع الثرى. بأبي من لا- غائب في تجى، و لا جريخ داوى. بأبي من نفسى له الفداء بأبي المهموم حتى قضى. بأبي العطشان حتى مضى. بأبي من شبيه تقطر بالماء، بأبي من جده رسول الله الماء، بأبي من هو سبط تبي الهدى، بأبي محمد المصطفى، بأبي علي التضي، بأبي ديجه الكبرى، بأبي فاطمة الهراء سيدة النساء، بأبي من ردت عليه الشمس حتى صلى

2186) گفته راوی می دهم قَسَمَ خدا\*\*\* زینب کبری همی با این ندا

2187) این ندا و آن همه شور سخن\*\*\* در میان آن زمین پُر مِخَن

2188) آنچنان آتش یزد بر هر جگر\*\*\* از رفیق و دشمن و هر رهگذر

2189) که همه از ناله جانسوز او\*\*\* ناله خود را بیوردند به رو

2190) وانگهی آمد سُکینَه بعد از آن\*\*\* نعش بابا را گرفته در میان

2191) زین عمل یا حادثه قِشری عرب\*\*\* رحمی آمد کرده بر ایشان آدب

2192) جملگی پس آمدند و بر خدا\*\*\* دختر از نعش پدر کرده جدان

قَالَ الرَّاوی: فَأَبَکْتَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِیقٍ. ثُمَّ إِنَّ سُوکَیْنَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا عَنْهُ.

قال الراوي: ثم نادى عمر بن سعد في أصحابه: من ينتدب للحسين عليه السلام فيوطئ الخيل ظهره؟ فانتدب منهم عشرة، وهم: إسحاق بن حوابة الذي سلب الحسين عليه السلام قميصه، وأخنس بن مرثد، وحكيم بن طفيل السبيعي، وعمر بن صبيح الصيداوي، ورجاء بن منقذ العبدي، وسالم بن خيثمة الجعفي، وصالح بن وهب الجعفي، وواحد بن غانم، وهانئ بن ثبيت الحضرمي، وأسيد بن مالك لعنهم الله، فداسوا الحسين عليه السلام بحوافر خيلهم، حتى رضوا ظهره وصدروه.

قال الراوي: وجاء هؤلاء العشرة حتى وقفوا على ابن زياد لعنه الله، فقال أسيد بن مالك أحد العشرة: نحن رضنا الصدر بعد الظهر بكل يعبوب شديد الأسر

فقال ابن زياد لعنه الله: من أنتم؟ قالوا: نحن الذين وطئنا بخيولنا ظهر الحسين حتى طحتنا حناجر صدره.

قال: فأمر لهم بجائزة يسيرة.

قال أبو عمر الزاهد: فنظرنا إلى هؤلاء العشرة، فوجدناهم جميعاً أولاد زني، وهؤلاء أخذهم المختار، فشد أيديهم وأرجلهم بسلك الحديد، وأوطأ الخيل ظهورهم حتى هلكوا.

روى ابن رباح قال: لقيت رجلاً مكفوفاً قد شهد قتل الحسين.

فُسئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟

فقال: كنت قد هدت قتله عاشر عشرة، غير أنني لم أتعلم الحسين لم أتعلم ولم أضرب ولم أرم، فلما قتل رجعت إلى منزلي وصليت العشاء الآخرة ونمت.

فأتاني آت في منامي، فقال: أعجب رسول الله صلى الله عليه وآله!

فقلت: ما لي وله؟

فأخذ بتلابيبي وجرني إليه، فأذا النبي ص جالس في صحراء، حاسر عن ذراعيه، أخذ بحربة، وملك قائم بين يديه وفي يده سيف من نار، فقتل أصحابي التسعة، فلما ضرب ضربة التهب انفسهم نارا.

فدنوت منه وحثوت بين يديه وقلت: ائسلا عليك يا رسول الله، فلم يرد علي، ومكث طويلاً.

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنَّتْهَكْتَ حُرْمَتِي وَفَقَلْتَ عِزَّتِي وَلَمْ تَرَ حَقِّي وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ فَقُلْتَ: فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَلَكِنَّ كَثْرَتَ السَّوَادِ، إِذْ دُنِيَ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا دَمًا.

فَقَالَ لِي: هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَأَنْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةِ لَا أَبْصِرُ شَيْئًا.

وَرُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صِ ائِنَّهُ قَالَ:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ عِ قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَيَقْبَلُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأْسَهُ فِي يَدِهِ.

فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا.

فَيَمْتَلُئُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَهُوَ يُخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِرَأْسِهِ.

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتْلَتَهُ وَالْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مِنْ شَرِكٍ فِي دَمِهِ، فَأَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَعَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشِرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ.

ثُمَّ يُنْشِرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ يُنْشِرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يُنْشِرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْغَيْظَ وَ يُنْسِي الْحُزْنَ».

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَاللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمُ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْحُزَنِ وَالْحَسْرَةِ» وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لُحْمَةٍ مِنْ نَسَائِهَا».

فَيَقَالُ لَهَا: اءِدْخُلِي الْجَنَّةَ.

فَتَقُولُ: لَا اءِدْخُلْ حَتَّى اءَعْلَمَ مَا صَنَعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي.

فَيَقَالُ: لَهَا اءُنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا».



## 7) دادخواهی حضرت فاطمه علیها السلام از قاتلین حسین علیه السلام در روز قیامت

2193) این روایت آمده در خاتمه\*\*\* روز محشر دُختِ احمد فاطمه

2194) چون ندائی می دهد آن وقت و حین\*\*\* از برای قتل فرزندش حسین

2195) خشم ایزد می شود ظاهر، به عین\*\*\* بر هر آن کس کشته است روزی حسین

2196) پس خداگوید به هَب هَب آن زمان\*\*\* قاتلین چون دانه برچین از میان

2197) ناگهان هَب هَب کند آنجا خروش\*\*\* آنچنانکه نعره اش آید به گوش

2198) می کند آنگه به فرمان خدا\*\*\* قاتلین را از همه مردم جدا

2199) می برد آن دم به دوزخ تا ابد\*\*\* هر یکی را تا مانند یک عدد

2200) آن زمان آید سخن از هر کدام\*\*\* هر کدام از قاتلین آن امام

2201) کای خدا واجب نمودی جای ما\*\*\* در جهنم باشد و مأوای ما

2202) لکن اینک بت پرستان را چرا\*\*\* قبل ما آتش نمی گیرد فرا؟

2203) پس جواب آید که فرددی خبر\*\*\* نبود او مانند فرد بی خبر

2204) یعنی آنکس را که از علمی تھی\*\*\* باشد او، نبود چو فرد آگهی

و فی روایة اءخری: (و تنادی وا و لداة، و ائمره فؤ اداة).

قال: «فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْتِي نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبَّهَبَ قَدْ أَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رُوحٌ أَبَدًا وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَدًا.»

فَيُقَالُ لَهَا: التَّقَطَى قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَذَا صَارُوا فِي حَوْصِ لَتَيْهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا.

فَيَنْطِقُونَ بِأَلْسِنَةٍ ذَلِيقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ بِمِ اءَوْجِبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْاُ وْثَانِ؟

فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مِنْ عَلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ.»

رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ «عِقَابِ الْأَعْمَالِ».

وَرَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ «تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِبَغْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِاسْمِ نَادِيهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَأَغْفِرْ لَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-.

سید ابن طاوس -اعلی الله مقامه- می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب

«عقاب الاعمال» ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب «تذیل»

شیخ محدثین بغداد محمد بن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ازدی است، دیده ام. شیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عیاد و می فرمود: موسی بن عمران -علی نبینا و علیہ السلام- از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم. پس خدای عز و جل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

\*\*\*

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِمَنْ لَهٗ عَلَيَّ حَقٌّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

\*\*\*

پایان

اربعین 1430 هـ مطابق با 1387 هـ ش

ص: 191

فصل اول: دوران اولیه اسلام

فصل دوم: از مدینه تا کربلا و فصل سوم: حوادث عاشورا و شهادت امام حسین علا و فصل چهارم: ناله های جانسوز زینب باغ و غارت اموال

فصل اول: دوران اولیه اسلام (ص 11)

تولد امام حسین علیه السلام و دو خطبه پیامبر یا بعد از آن... (بیت 2)

الف) سفر دردناک پیامبر علیه السلام و خبر شهادت امام حسین علیه السلام... (بیت 4)

ب) دو امانت نفیس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم... (بیت 29)

فصل دوم: از مدینه تا کربلا (ص 15)

بخش اول: امام حسین علیه السلام در مدینه... (بیت 27)

بخش دوم: امام حسین علیه السلام در راه مکه... (بیت 93)

بخش سوم: امام حسین علیه السلام در راه عراق... (بیت 637)

بخش چهارم: امام حسین علیه السلام در کربلا... (بیت 990)

بخش اول: امام حسین علت در مدینه (ص 16)

1) گفتگوی امام حسین علیه السلام با ولید بن عتبه، حاکم مدینه... (بیت 37)

الف) نامه یزید ملعون به ولید... (بیت 37)

ب) پاسخ امام حسین علیه السلام به ولید و مروان العین... (بیت 52)

- پ) وصف امام حسین علیه السلام نه از خویش و نظر پیرامون یزید لعین... (بیت 59)
- ت) مشاجره لفظی ولید و مروان پیرامون امام حسین علیه السلام... (بیت 70)
- 2) گفتگوی امام حسین علیه السلام با مروان بن حکم لعین... (بیت 79)
- الف) درخواست مروان لعین از امام حسین علیه السلام... (بیت 79)
- ب) تحریم خلافت بر فرزندان ابوسفیان (علیه الهاویه)... (بیت 85)
- بخش دوم: امام حسین علیه السلام در راه مکه... (ص 20)
- 1) حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه... (بیت 93)
- الف) تاریخ ورود امام حسین علیه السلام به مکه... (بیت 95)
- ب) درخواست عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر از امام حسین علیه السلام... (بیت 97)
- 2) پاسخ امام حسین علیه السلام به عبدالله بن عمر... (بیت 102)
- الف) سر حضرت یحیی علیه السلام... (بیت 104)
- ب) قتل عام هفتاد پیامبر از طلوع فجر تا طلوع آفتاب... (بیت 107)
- 3) اجتماع اهل کوفه... (بیت 114)
- الف) سخنرانی سلیمان بن صرد خزاعی برای اهل کوفه... (بیت 114)
- ب) متن نامه اهل کوفه به امام حسین علیه السلام... (بیت 127)
- پ) اقدامات بعدی و متن آخرین نامه اهل کوفه به امام حسین علیه السلام... (بیت 146)
- 4) پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه های اهل کوفه... (بیت 166)
- الف) عکس العمل امام حسین علیه السلام در مقابل آخرین نامه اهل کوفه... (بیت 166)
- ب) اعزام مسلم علیه السلام به کوفه و بیعت کوفیان با او... (بیت 153)
- پ) نامه جاسوسان به یزید لعین... (بیت 187)
- ت) اعزام سلیمان (معروف به ابورزین) به بصره... (بیت 197)

5) دعوت یزید بن مسعود نَهْشَلی از سه قبیله برای یاری امام حسین علیه السلام... (بیت 200)

الف) نظر یزید بن مسعود در مورد معاویه-علیه الهاویه- و یزید ملعون... (بیت 211)

ب) توصیف امام حسین علیه السلام سال از زبان یزید بن مسعود... (بیت 225)

پ) هشدار یزید بن مسعود به اهالی بصره... (بیت 233)

ص: 193

6) پاسخ سه قبیله به درخواست یزید بن مسعود نَهْشَلی... (بیت 245)

الف) پاسخ قبیله حَنْظَلَه... (بیت 245)

ب) پاسخ طایفه سَعْد... (بیت 252)

پ) پاسخ قوم تمیم... (بیت 259)

ت) اتمام حجت یزید بن مسعود... (بیت 265)

7) نامه یزید بن مسعود نهشلی به امام حسین علیه السلام... (بیت 269)

الف) متن نامه یزید بن مسعود به امام حسین علیه السلام... (بیت 269)

ب) دعای امام حسین علیه السلام در حق یزید بن مسعود (بیت 284)

پ) فوت فضیلت شهادت از یزید بن مسعود... (288)

8) حوادث دیگر بصره... (بیت 292)

الف) شهادت ابو رزین سفیر امام حسین علیه السلام به بصره... (بیت 292)

ب) تهدید عبید الله بن زیاد لعین به مردم بصره... (بیت 296)

پ) خروج ابن زیاد لعین از بصره و ورود او به کوفه ..... (بیت 300)

9) هانی بن عروه (علیه الرحمه) قبل از ملاقات با ابن زیاد لعین... (بیت 310)

الف) ورود مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه... (بیت 310)

ب) شکوه ابن زیاد لعین از هانی بن عروه... (بیت 314)

پ) ملاقات سفیران ابن زیاد لعین با هانی... (بیت 325)

ت) ترس هانی بر در قصر حکومتی... (بیت 336)

10) هانی بن عروه (علیه الرحمه) بعد از ملاقات با ابن زیاد لعین..... (بیت 341)

الف) گفت و شنود هانی با ابن زیاد لعین... (بیت 341)

ب) ملاقات غیر منتظره هانی با «مَعْقِل» جاسوس ابن زیاد لعین... (بیت 355)

پ) درخواست هانی از ابن زیاد لعین و پاسخ آن خبیث... (بیت 360)

11) وساطت مسلم بن عمرو با هلی بین هانی و ابن زیاد لعین... (بیت 374)

الف) درخواست مسلم بن عمرو از هانی... (بیت 374)

ب) پشتیبانی هانی از مسلم بن عقیل... (بیت 388)

12) عکس العمل آخر ابن زیاد لعین با هانی ابن عروه... (بیت 395)

ص: 194

الف) قساوت قلب ابن زیاد لعی... (بیت 400)

ب) اسیر نمودن هانی بن عروه... (بیت 403)

13) اعتراض أسماء بن خارجه به ابن زیاد لعین... (بیت 418)

14) محاصره دار الخلافه... (بیت 431)

15) سرگذشت مسلم بن عقیل علیه السلام به قبل از اسارت... (بیت 447)

الف) جنگی حضرت مسلم... (بیت 447)

ب) پراکنده شدن یاران مسلم... (بیت 455)

پ) غربت حضرت مسلم در کوفه... (بیت 463)

ت) جنگ دیگر حضرت مسلم... (بیت 475)

ث) رجز خوانی حضرت مسلم... (بیت 484)

16) سرگذشت مسلم بن عقیل علیه السلام الا بعد از اسارت... (بیت 499)

الف) اسیر شدن حضرت مسلم... (بیت 499)

ب) اولین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین... (بیت 504)

پ) دومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین... (بیت 512)

ت) سومین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد لعین... (بیت 530)

ث) چهارمین جواب دندان شکن حضرت مسلم به ابن زیاد و شهادت او (بیت 542)

ج) وحشت قاتل مسلم بعد از شهادت او... (بیت 552)

ح) شهادت هانی بن عروه (علیه الرحمه)... (بیت 559)

17) نامه عبّید الله ابن زیاد بدینباد به یزید لعین... (بیت 570)

18) خطبه پُرشور امام حسین علیه السلام در مکه... (بیت 584)

19) روایت ابو محمد واقدی و زُرارة بن خَلَج... (بیت 610)



20) روایت مُعَمَّر بن مُثَنَّى... (بیت 626)

بخش سوم: امام حسین علیه السلام در راه عراق (ص 64)

1) حدیث محمد بن داوود قمی در مورد محمد بن حنفیه... (بیت 637)

الف) گفت و شنود امام حسین علیه السلام با برادرش محمد بن حنفیه... (بیت 637) ص: 1

ب) پیش نهاد محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام... (بیت 653)

پ) امام حسین علیه السلام خیر شهادت خود را به برادر می دهد... (بیت 667)

ت) چرا محمد بن حنفیه با امام حسین علیه السلام به عراق نرفت... (بیت 677)

2) رسیدن ملائکه خدمت امام حسین علیه السلام... (بیت 690)

3) رسیدن طایفه ای از جنیان خدمت حضرت امام حسین علیه السلام... (بیت 717 الف) درخواست جنیان از امام حسین علیه السلام و جواب حضرت به آنان... (بیت 717)

ب) دعای خیر امام حسین علیه السلام در حق جنیان... (بیت 708)

پ) کسی که مرگش مقرر گردد از خانه به سوی قتلگاه کشانده می شود... (بیت 723)

ت) رفتن من به کربلا امتحان اهل شقاوت است... (بیت 729)

ث) خداوند در روز دحوالارض کربلا را برای من انتخاب کرد... (بیت 733)

ج) امام حسین علیه السلام به جنیان فرمود: من در روز شنبه به شهادت می رسم... (بیت 737)

ح) رفتن به کربلا آزمایش خلق است و حجّت را بر همه تمام می کند... (بیت 741)

4) ورود امام حسین مائعیلیه السلام به منزل تنعیم... (بیت 750)

الف) مصادره اموال قافله حکومتی... (بیت 750)

ب) چرا امام حسین علیه السلام اموال قافله را مصادره نمود... (بیت 754)

5) ورود امام حسین علیه السلام به منزل ذاتِ عرق... (بیت 762)

6) ورود امام حسین علیه السلام به منزل ثعلبیه... (بیت 773)

الف) خواب دیدن امام حسین علیه السلام... (بیت 773)

ب) دعای امام حسین ما در حق علی اکبر علیه السلام... (بیت 784)

پ) خبر غیبی امام حسین علیه السلام از آینده کوفیان... (بیت 808)

7) زهیر بن قین... (بیت 808)

الف) احضار زهیر توسط امام حسین علیه السلام... (بیت 808)

ب) «دیلیم»، زن زهیر، عامل سعادت او می شود... (بیت 824)

پ) وداع زهیر با خاندانش... (بیت 834)

8) ورود امام حسین علیه السلام به منزل زُباله... (بیت 845)

الف) خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام... (بیت 846)

ص: 195

ب) پشیمانی و جدایی عده ای از دنیاطلبان از کاروان امام حسین علیه السلام... (بیت 846)

پ) فریاد شیون و سیلاب اشک در شهادت مسلم... (بیت 852)

ت) ملاقات فرزدق (شاعر) با امام حسین... (بیت 856)

ث) اشعار زیبای امام حسین علیه السلام... (بیت 867)

9) قیس بن مُشَهَّر صیداوی علیه الرحمه... (بیت 876)

الف) روانه شدن قیس به سوی کوفه... (بیت 880)

ب) اسیر شدن قیس و سؤال کردن ابن زیاد لعین از او... (بیت 882)

پ) پیشنهاد تهدید آمیز ابن زیاد لعین به قیس... (بیت 897)

ت) فریب خوردن ابن زیاد لعین از قیس... (بیت 903)

ث) گریه امام حسین علیه السلام بر شهادت قیس... (بیت 916)

10) ملاقات امام حسین عال و حرّ بن یزید ریاحی... (بیت 924)

الف) درخواست امام حسین از حتی برای برگشتن خودش به مدینه... (بیت 932)

ب) نامه سرزنش و تهدید ابن زیاد لعین به حرّ... (بیت 948)

11) سخنرانی امام حسین سال بعد از ممانعت حر از حرکت آن حضرت... (بیت 958)

الف) متن خطبه امام حسین علیه السلام... (بیت 958)

ب) اعلام وفاداری زهیر... (بیت 974)

پ) اعلام وفاداری هلال بن نافع... (بیت 980)

ت) اعلام وفاداری بُریر بن خُنَیر... (بیت 986)

بخش چهارم: امام حسین علیه السلام در کربلا (ص 903)

1) ورود امام حسین علیه السلام و کاروانش به کربلا... (بیت 991)

الف) ممانعت حرّ از حرکت امام حسین... (بیت 991)

ب) پناه بردن امام حسین علیه السلام به خدا، از کرب و بلاء (اندوه و بلا)... (بیت 995) پ) امام حسین علیه السلام خیر مرگ و شهادت خود را می دهد... (بیت 1002)

ت) امام حسین علیه السلام نشیند روی خاک کربلا و می گوید: «أف بر دوستی تو،

ای روزگارا!»... (بیت 1010)

ص: 196

2) روایت اول در مورد علیای مکرمه، زینب کبری علیه السلام هنگام ورود به کربلا... (بیت 1017)

الف) بی تابی زینب علیه السلام و زنان اهل حرم... (بیت 1017)

ب) فریاد «وامحمداه، واعلیّاه، واحسنّاه» از جانب امّ کلثوم علیها السلام... (بیت 1026)

پ) دلداری امام حسین علیه السلام به زینب علیها السلام... (بیت 1022)

3) روایت دوم در مورد علیای مکرمه، زینب کبری علیه السلام هنگام ورود به کربلا... (بیت 1042)

الف) بی قراری بی حدّ زینب علیها السلام و تذکر امام حسین بالا به او... (بیت 1061)

ب) غم و غصّه شدید امام حسین علیه السلام و مثال مرغ قَطا... (بیت 1064)

پ) بیهوش شدن زینب علیه السلام و تسلیت دادن امام ما به او... (بیت 1069)

فصل سوم: حوادث عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام... (ص 101)

1) دعوت عبیدالله بن زیاد لعین از یارانش برای قتال با امام حسین علیه السلام... (بیت 1084)

الف) فروختن آخرت به دنیا، برای رسیدن به ایالت ری... (بیت 1089)

ب) تعداد افراد لشکر عمر سعد لعین در روز ششم محرم... (بیت 1096)

2) نخستین سخنرانی امام حسین مالی در کربلا... (بیت 1100)

الف) پرسش های پی در پی امام حسین علیه السلام و پاسخ های لشکریان ابن سعد لعین... (بیت 1100)

ب) برخاستن صدای ناله و شیون از زنان اهل حرم حسین علیه السلام... (بیت 1151) 3) جواب دندان شکن حضرت عباس به شمر لعین...

(بیت 1161)

الف) تأکید بر شروع جنگ... (بیت 1161)

ب) آمان نامه شمر لعین... (بیت 1163)

4) طلب مهلت یک روز، برای خواندن نماز و تلاوت قرآن در شب... (بیت 1184)

الف) موافقت با تقاضای مهلت... (بیت 1191)

ب) رؤیای صادقه حسین علیه السلام و بی تابی زینب علیه السلام... (بیت 1198)

5) آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام... (بیت 1211)

الف) برداشتن بیعت از یاران... (بیت 1211)

ص: 197

ب) ابراز وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام و خاندان امام علیه السلام... (بیت 1219)

پ) ابراز وفاداری مسلم بن عوسجه... (بیت 1237)

ت) ابراز وفاداری «سعید بن عبدالله حنفی»... (بیت 1253)

ث) ابراز وفاداری «زهیر بن قین»... (بیت 1251)

6) برداشتن بیعت از محمد بن بشیر حضرمی... (بیت 1276)

7) صدای مناجات با خدا، از خیام حسینی... (بیت 1292)

الف) پیوستن 32 نفر از لشکر سعد لعین به امام حسین... (بیت 1295)

ب) حسین علیه السلام در قلعه شامخ عبادت... (بیت 1297)

پ) علت این که امام حسین مال اولاد کم داشته، چیست؟... (بیت 1299)

8) شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا... (بیت 1306)

الف) نظافت و اسپین حضرت حسین عال... (بیت 1306)

ب) خوشحالی و شوخی زیاد بریر بن خضیر همدانی... (بیت 1312)

9) سخنرانی پرشور امام حسین علا در صبح عاشورا... (بیت 1328)

الف) پند و نصیحت های بی اثر بریر... (بیت 1320)

ب) شروع سخنرانی امام حسین علیه السلام... (بیت 1333)

پ) مرگ سرخ به از زندگی ننگین، (هیئات منا الذلة)... (بیت 1371)

ت) خواندن اشعار «قوة بن مسیکی المرادی»... (بیت 1383)

ث) خبر از آینده کوفیان و خبر از شهادت خود... (بیت 1398)

ج) نفرین امام حسین علیه السلام و خبر از قیام «مختار»... (بیت 1412)

ح) آماده شدن امام حسین علیه السلام برای جنگ... (بیت 1420)

خ) تعداد افراد لشکر امام حسین با در هنگام جنگ... (بیت 1425)



10) آغاز جنگ در روز عاشورا.....(بیت 1429)

الف) شروع کننده جنگ در روز عاشورا... (بیت 1415)

ب) مهیّا کردن امام، یاران را برای جنگ... (بیت 1435)

پ) شدّت گرفتن غضب الهی... (بیت 1440)

ت) حضور ملائکه و مخیر نمودن امام حسین علیه السلام بین پیروزی و شهادت (بیت 1456)

ص: 198

11) ندای «هَلْ مِنْ مُعِين» امام علیه السلام و بیدار شدن حرّ از خواب غفلت... (بیت 1464)

الف) پرسش حرّ از عمر بن سعد العین... (بیت 1468)

ب) رعشه و لرزه بر اندام حرّ... (بیت 1468)

پ) توبه حتی به درگاه الهی... (بیت 1474)

ت) اذن میدان خواستن حرّ و شهادت او... (بیت 1485)

12) مباحله در ظهر عاشورا و شهادت بُریر بن خُصَیر... (بیت 1527)

13) کارزار و شهادت «وَهَب بن جَنَاح کَلْبی»... (بیت 1537)

الف) رضایت مادر وَهَب از او، در صورت شهادتش در رکاب حسین علیه السلام... (بیت 1542)

ب) دعای خیر امام حسین علیه السلام در حق همسر وهب... (بیت 1561)

14) رزم و شهادت مُسلم بن عوسجه... (بیت 1566)

الف) دعا و جمله امام بر بالای سر مسلم بن عوسجه... (بیت 1571)

ب) وصیت مسلم بن عوسجه به حبیب بن مظاهر... (بیت 1584)

15) نبرد و شهادت عمرو بن قُرْظَه انصاری... (بیت 1598)

الف) سپر بالای امام حسین... (بیت 1603)

ب) آیا به عهدی که با تو بستم وفا کردم... (بیت 1608)

19) جدال و شهادت [جون] غلام سیاه‌رنگ... (بیت 1618)

الف) درخواست امام حسین ع از «جون»... (بیت 1623)

ب) پاسخ «جون» و شهادت او... (بیت 1626)

17) جهاد و شهادت «عمرو بن خالد صیداوی»... (بیت 1637)

18) قتال و شهادت «حنظله بن اسعد شامی»... (بیت 1646)

الف) «حنظله» سپر بالای امام حسین علیه السلام... (بیت 1648)

ب) نصایح «حنظله» به لشکریان ابن سعد العین... (بیت 1652)

پ) درخواست «حنظله» از امام لات و پاسخ امام... (بیت 1664)

19) برگزاری نماز ظهر عاشورا و شهادت «سعید بن عبدالله حنفی»... (بیت 1671) 20) جنگاوری و شهادت «سُویِد بن عمرو بن اَبی مُطاع»... (بیت 1687)

21) رشادت و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام... (بیت 1699)

ص: 199

الف) بیرون آمدن علی اکبر علیه السلام از خیمه و اذن جهاد از پدر... (بیت 1699)

ب) صحبت های امام حسین علیه السلام با خدای خویش و نگاه ناامید و مأیوس وار او به حضرت علی اکبر علیه السلام... (بیت 1706)

پ) صحیحه امام حسین علیه السلام و نفرین به عمر بن سعد العین... (بیت 1714)

ت) جهاد علی اکبر مان و درخواست آب از پدر... (بیت 1717)

ث) نبرد دوباره علی اکبر و شهادت او... (بیت 1729)

ج) امام حسین بالا بر بالین علی اکبر علیه السلام... (بیت 1739)

چ) حضرت زینب بله بر روی جنازه مطهر علی اکبر علیه السلام... (بیت 1747)

ح) دعوت کردن اهل بیت به شکیبایی... (بیت 1753)

22) پیکار و شهادت حضرت قاسم علیه السلام... (بیت 1758)

الف) هجوم امام حسین علیه السلام به قاتل قاسم بن الحسن علیه السلام... (بیت 1767)

ب) جملات دردمند امام حسین علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام... (بیت 1773)

23) شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام... (بیت 1784)

الف) فریاد یاری طلبی امام حسین علیه السلام و فریاد شیون و گریه زنان حرم (بیت 1784)

ب) وداع خونین امام حسین علیه السلام با علی اصغر علیه السلام... (بیت 1795)

24) شکایت حضرت حسین علیه السلام به درگاه خدا و شهادت حضرت عباس علیه السلام... (بیت 1811)

الف) ممانعت لشکریان ابن سعد لعین از ورود امام الا به شریعه... (بیت 1811)

ب) اصابت تیر به چانه شریف امام حسین علیه السلام و مناجات امام مال با خدای خویش... (بیت 1815)

پ) شهادت ساقی طفلان و علمدار دشت کربلا... (بیت 1827)

25) آغاز جنگ و جدال شدید حضرت امام حسین با لشکریان عمر ابن سعد (العین)... (بیت 1835)

الف) جنگ تن به تن امام حسین علم با لشکریان ابن سعد لعین... (بیت 1835)

ب) گفتار راویان از شجاعت حضرت حسین... (بیت 1842)

پ) ذکر «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» گفتن آن امام مال.. (بیت 1852)

ت) انداختن فاصله بین امام علیه السلام و خیمه های آن حضرت علیه السلام... (بیت 1856)

ص: 200

ث) طلب نمودن آب از لشکریان ابن سعد لعین و خوردن سنگ

به پیشانی مبارک آن امام مظلوم... (بیت 1874)

ج) نشستن تیر بر قلب نازنین آن امام همام و منصرف شدن او از ادامه جنگ علیه السلام... (بیت 1879)

چ) خوردن ضربت شمشیر بر سر مبارک آن حضرت علیه السلام و درخواست نمودن دستمال و کلاه خود عرب از اهل بیت علیه السلام... (بیت 1892)

29) شهادت حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام... (بیت 1907)

الف) دویدن عبدالله به سوی عمویش حسین علیه السلام... (بیت 1907)

ب) قطع شدن دست عبدالله بن حسن علیه السلام... (بیت 1923)

پ) ذبح عبدالله در آغوش حسین علیه السلام... (بیت 1930)

27) بی شرمی و بی حیایی شمر لعین و نفرین امام علیه السلام به آن خبیث... (بیت 1934)

الف) طلب پیراهن کهنه و سخن امام بانی در مورد پوشیدن لباس تنگ... (بیت 1947) ب) چرا امام علیه السلام لباس های خود را پاره می نمود... (بیت 1953)

پ) سرنوشت کسی که لباس های امام ما را از تنش بیرون آورد... (بیت 1961)

28) شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا... (بیت 1967)

الف) افتادن عزیز فاطمه از روی اسب با گونه راست بر زمین... (بیت 1967)

ب) بیرون آمدن زینب ناله علیه السلام از خیمه های حرم و بی تابی شدید او... (بیت 1976)

پ) فرمان شوم شمر لعین و خضاب خونین حسین علیه السلام... (بیت 1980)

ت) فرمان ابن سعد لعین در تمام کردم کار حسین علیه السلام... (بیت 2003)

ث) صدای ضجه و ناله ملائکه در عرش الهی و در پیشگاه خدا، و خبر ظهور حضرت قائم علیه السلام... (بیت 2019)

ج) وزیدن باد شرخ در روز عاشورا و روایت هلال بن نافع «شمر حسین علیه السلام را کُشت»... (بیت 2028)

فصل چهارم: شهادت حضرت ابا عبدالله و ناله های جانسوز حضرت زینب علیه السلام و غارت اموال (ص 174)

1) طریقه شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام از زبان هلال بن نافع... (بیت 2038) الف) خوشروئی و زیبایی چهره حضرت حسین علیه السلام... (بیت 2042)

ب) طلب آب از کوفیان... (بیت 2047)

ج) هجوم یک جانبه کوفیان بر سر حسین علیه السلام و جدا کردن سر مطهر حضرت... (بیت 2061)

2) غارت اموال حسین علیه السلام بعد از شهادت... (بیت 2068)

الف) غارت پیراهن حضرت علیه السلام... (بیت 2070)

ب) غارت شلوار حضرت... (بیت 2080)

پ) غارت عمامه حضرت علیه السلام... (بیت 2083)

ت) غارت نعلین حضرت علیه السلام... (بیت 2086)

ث) غارت انگشتر حضرت علیه السلام... (بیت 2087)

ج) غارت قطیفه حضرت علیه السلام... (بیت 2091)

چ) غارت زره حضرت علیه السلام... (بیت 2093)

ح) غارت شمشیر حضرت علیه السلام... (بیت 2097)

3) خیر شهادت حضرت حسین علیه السلام به زنان اهل حرم... (بیت 2108)

4) ظلم و داد کوفیان و غارت اموال خیام حسین علیه السلام... (بیت 2117)

الف) قیام یک زن از قبیله ابن وائل... (بیت 2122)

ب) آتش زدن خیمه ها و انتقال اسیران از کنار کشته ها... (بیت 2130)

5) روایت راویان از ناله جانسوز زینب کبری علی بعد از شهادت حسین علیه السلام... (بیت 2140)

6) روایت دیگر راویان از ناله های جانسوز زینب کبری ناله بعد از شهادت حسین علیه السلام... (بیت 2158)

7) دادخواهی حضرت فاطمه ای از قاتلین حسین بال در روز قیامت... (بیت 2193 الی 2204)





## پی نوشت ها

1. لُهوْف علی بن طاووس معروف به مقتل لُهوْف سیّد ابن طاووس.

2. بحار، ج 44، ص 279.

3. برخی تولد آن جناب را روز سوم شعبان می دانند و بجز این، اقوال دیگر نیز وارد شده است.

4. مطالبی که داخل کروشها نوشته شده با مضمون روایت آهوف است یا نظر خود اینجانب است نزدیک به مضمون روایت.

5. ذرّبه: فرزند. نسل، فرزندان.

6. بهشت جاویدان.

7. بیم، هراس. (در متن عربی لُهوْف «نجیب» آمده)

8. یعنی من از قرآن و عترت خویش (اهل بیت) از شما سوال می کنم (حدیث ثقلین).

9. مردم یاد حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ندیده بودند و یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند.

10. پُور یعنی پسر (اینجا منظور یزید ملعون پسر معاویه علیه الهاویه است).

11. استاد محمد طاهر دزفولی (ره) در ترجمه ولید بن عتبّه و در متن لُهوْف ولید بن عتبّه آورده است.

12. مروان بن حکم لعین.

13. برگشتن-بازگشت.

14. رشته-مثل رشته مروارید.

15. پسر زن چشم آبی یا پسر زن چشم کبود.

16. میمون باز.

17. چشم آبی.

18. استرجاع: گفتن آیه شریفه «إنا لله وإنا إليه راجعون».

19. سه روز از ماه شعبان سال شصت (60) هجرت گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود.

20. عبد الله بن عباس و عبد الله بن زُبَيْر.

21. پس عبد الله بن عباس از خدمت امام حسین علیه السلام مرخص گردید در حالی که می گفت واحسیناه!

22. آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟!

23. اینجا یعنی خاموش و آرام و بدون سر و صدا بودن.

24. سلیمان بن صُرْد خُزاعی.

25. سلیمان بن صُرْد و مُسَيَّب بن نَجَبَه و رفاعَة بن شَدَّاد و حَبِيب بن مُظَاهِر و عبد الله بن وائل.

26. ابن وائل، عبد الله: یعنی عبد الله ابن وائل: حَبِيب: حَبِيب ابن مظاهر

27. منظور معاویه علیه الهاویه می باشد

28. نُعْمَان بن بشیر - حاکم کوفه.

29. یعنی: با یکصد و پنجاه نامه.

30. هانی بن هانی سَبِیعی و سعید بن عبد الله حَنَفی.

31. پدر.

32. منظور کسانی هستند که نامه ها را برای آن حضرت علیه السلام نوشته اند.

33. شَبِث بن رَبِعی، حَجَارِین أَبِجر، یزید بن حارث، یزید بن زُوم، عروَة بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بنعمیر بن عطارد

34. صاحب اختیار: منظور جناب مختار بن ابی عُبَیْدَه ثَقَفی.

35. یعنی هیجده هزار نفر.

36. عمر بن سعد عَنید و عبد الله بن مسلم باهلی ملعون و عمارة بن ولید پلید.

37. ولاء: اینجا به معنی ملک و پادشاهی می باشد.
38. غلام امام حسین اسلیمان، که مُگنی بود به «ابورزین».
39. منذرین جارود عبدی و یزید بن مسعود نَهشلی.
40. طایفه بنی تمیم، بنی حَنْظَلَه و بنی سعد.
41. درست-راست.
42. شکسته.
43. فجور: گناه کردن، سرپیچی از حق، تبهکاری.
44. عدیل: همتا، برابر
45. بدیل: عوض، جانشین.
46. صَخْرُ ابن قَیس.
47. مهاده: بساط، بستر، گهواره.
48. اینجا به معنی آزمایش و امتحان است.
49. پدر خالد.
50. دال: راهنمایی کننده، دلالت کننده.
51. خَدُو: در فرهنگ عمید "خُدُو" می باشد به معنی آب دهان، بُزاق، تُف است.
52. انقیاد: فرمانبرداری و فروتنی.
53. ازدیاد: افزونی، افزایش.
54. آز: حرص و طمع، افزون خواهی از هر چیز، داد.
55. رقاب: آزاد شادگان، بندگان.
56. هَوْل: خوف، هراس، ترس، اینجا منظور روز قیامت است که همه از هول به هر طرف فرار می کنند.
57. منذر بن جارود عیدی.

58. منظور سلیمان غلام امام حسین علیه السلام به سوی بصره می باشد.

59. خیم یعنی خوی-سرشت-طبیعت.

60. مسلم بن عقیل.

61. یعنی مختار بن ابی عبیده تَقَفِي.

62. محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید.

63. ناچار، ناگزیر، لابد، لامحاله.

64. حسان بن اسماء خارجه.

65. شریح قاضی کسی است که به امر امام علی علیه السلام به امر قضاوت مشغول و بعداً به عنوان قاضی القضاة مردمکوفه در زمان عبید الله ابن زیاد (لعین) از بی تقوایی حکم قتل حسین علیه السلام را مباح دانست. (لعنة الله عليه).

66. شعر معروف عمرو بن معدی کرب الزبیدی.

67. منظورش یزید بن معاویه علیهما الهاویه بوده.

68. شوم-بداختر.

69. یعنی وارونه به اینجا یعنی چهره منافق گونه او.

70. آنچه اتفاق افتاده.

71. کسی که تعهد خود را انجام داده و یا دین خود را ادا کرده است.

72. واپسین، در آخر.

73. بنی امیه.

74. مشتعل: شعله ور

75. لَحْم: گوشت.

76. اسماء بن خارجه.

77. حَسَّان بن اسماء

78. اَتِيَان: آوردن، انجام دادن.

79. خمر: شراب.

80. یعنی استرجاع نمود، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

81. بیزاری پیدا نمودن نسبت به عمل دیگری.

82 همسر-همدم

83. مَذْحِج: قبیله هانی بن عروه بوده است.

84. زهی: به به، چه خوب، چه خوش.

85. فتاب: آفتاب.

86. کوچه، محله

87. پرده: یعنی روپوش-حجاب-پرده پوش یعنی دارای حجاب و «طوعه» زنی بوده که مسلم را در خانه خود جای داده.

88. اشعار حِمران بن مالک خَثَعَمِي.

89. در این لحظه-در این ساعت.

90. سخیف: سبک، سُست.

91. لاجرم: ناچار، ناگزیر.

92. التفات: توجه کردن، رو کردن به کسی

93. مانند، مثل

94. کنایه از اساس و پایه و وجود و اصل چیزی را گویند.

95. مُزدور-مزدبگیر.

96. شکنجه، بریدن گوش یا بینی یا لب کسی.

97، مسلم فرمود: و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفة غلامی بود از بنی عِلاج از طایفه ثقیف و نام آن

غلام (عبید) بود.

98. منظور عبید الله بن زیاد بدبنیاد است. (چون پدرش نامشخص بود به نام مادرش خوانده می شد.)

99. شهر

100. یعنی راویان چنین گفته اند.

101. یعنی کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساخته ای.

103. عمل کننده ایم.

103. بُکیر بن حمران حرامزاده.

104. لَعْلَکَ - دَهْشَت - دَهْشَت یعنی حیرت - سرگستگی.

105. یعنی روز.

106. تمام و کامل.

107. هشت روز از ماه ذی الحجة الحرام سال شصت هجرت پیامبر علیه السلام در گذشته بود.

108. یعنی بر حسب ظاهر امام حسین علیه السلام از شهادت حضرت مسلم بی اطلاع بوده (والا امام از قبل و بعد هر چیزی به اذن خدا باخبر است).

109. اوزان ابیات این قسمت به جهت آنکه مضامین مطالبش دارای کشش بیشتر و همچنین در دو حال و هوای متفاوت به تحریر درآمد به ناچار تغییر پیدا کرد.

110. نوامیس: به سرزمینی که نزدیک کربلا می باشد و حرین یزید ریاحی یکی از شهدای کربلا در آنجا خاک است گفته شده.

111. خمیر، سرشته.

112. یعنی اگر امام نباشد دین هم نخواهد بود، همچنانکه وجود هستی به برکت وجود امام است.

ص: 204

113. آسمان لاجوردی.

114. اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقدری به موجب اسباب مقدره او جاری و واقع گردد).

115. مکه معظمه.

116. منظور روز ترویبه است یوم الترویبه: روز هشتم ماه ذیحجه که حج آغاز می شود و حجاج از مکه به عرفات می روند.

117. پافشاری در مخالفت و عناد.

118. صفحه قبل از این صفحه (متن عربی)

119. امام الفریق: (یعنی امام شیعیان به منظور امام صادق علیه السلام است).

120. محمد بن حنفیه برادر امام حسین علیه السلام.

121. کریم اهل بیت علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام.

122. ترس، بیم.

123. مؤکب: گروه سواران با پیادگان.

124. امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه فرمود آن هنگام که از نزد تو جدا شدم، رسول خدا علیه السلام ماند و به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست).

125. برادر.

126. حَمَزَة بن حُمران.

127. قصد

128. منظور از ولی، امام حسین علیه السلام میباشد.

129. بنی هاشم.

130. جَهَنَّم

131. عدد-شماره

132. شیخ مفید محمد بن محمد نعمان (رضی الله عنه) در کتاب «مولد النبی و مولد الاوصیاء» با اسناد خویش از امام صادق علیه السلام

روایت کرده است.

133. هفت شوط: (یعنی به اندازه هفت دور به دور کعبه طواف کردن)

134. شیر ماده

135. ملائکه مُسؤمین: (صاحبان نشانه، چنانچه سپاهیان را نشانه است) و ملائکه مرد فین: (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام ورود.)

136. فر: یعنی شان و شوکت، شکوه، زیبایی.

137. یار و مددکار

138. قطعه ای از زمین ممتاز که در آن یکی از ائمه دفن شده باشد.

139. مَتَعُوسٌ: یعنی کم شانس (و در اینجا یعنی مستعد هلاکت).

140. یعنی روز «حوالارض» که خداوند عزوجل زمین را پهن نمود.

141. و در روایتی غیر از این روایت، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز گشته خواهم شد.

142. بَحِيرِ بْنِ رِيَّانِ حَمِيرِي.

143. پول

144. بَشْرِ بْنِ غَالِبٍ به امام حسین علیه السلام فرمود: دلهای اهل کوفه با تو، ولی شمشیرهای آنان با بنی امیه است، به نظر آمد که در بیت بعد از آن بنویسم (رویشان با تو، ولی دلهایشان علیه تراست) که شاید صحیح تر باشد.

145. آنچه که بَشْرِ بْنِ غَالِبٍ به امام حسین علیه السلام حال

گفته در واقع این چنین بوده

که سی به سویت تمامی زوان

همه کرده از پیر و مرد و جوان

ولی گرچه با تو بود خُویشان

علیه تو است خنجر و رویشان





146. هان: کلمه تنبیه که در مقام آگاه ساختن کسی با تأکید در امری به کار می رود.

147. مشرق.

148. اَنَام: یعنی خلق، مردمان، آفریده شدگان، خَيْرُ الْاِنَام یعنی بهترین مخلوق.

149. یعنی: وای بر تو.

150. یعنی: بنی امیه.

151. آبروی شخص

152. (وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ).

153. به ناچار.

154. غذایی که صبح پس از برخاستن از خواب می خورند.

155. جمع خیمه.

157. وداع گفتن.

158. زُبَاله: یکی از منازل است که امام حسین علیه السلام به آنجا رسید.

159. سلیمان بن صُرْد خَزاعی، مُسَيَّب بن نَجْبَه، رِفَاعَة بن شَدَّاد.

160. حصین بن نمیر لغته الله علیه

161. پرهیز

162. روش

163. منظور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

164. پدر

165. ای مردم

166. دلیر

167. پی در پی - پشت سر هم

168. (اینجا منظور برگشتن به شهر مدینه) می باشد.

169، مردم یا مرد فرومایه و ناکس و زبون

170، سراب: زمینی که از دور در اثر تابش و روشنایی آفتاب مثل آب به نظر آید. (پس کلمه آب و سرآب دو مطلب جدا از هم، و هم قافیه می باشند.)

171. سهل انگاری

172. بی حاصل-بی فایده.

173. این جمله از خود اینجانب است.

174. بُریرُ بنُ خُصَیر.

175. دَوْمٌ مَحْرَم.

176. سر شب- شبانگاه.

177، پیرو-پارسا-زاهد-عارف

178. یعنی آن دارای نقاب و حجاب و یا چادر یعنی حضرت زینب کبری علیها السلام.

179. محفل، گروه.

180. کلثوم خواهر دیگر امام حسین علیه السلام

181. یعنی: ابا عبد الله.

182. منظور حضرت زینب سلام الله علیها) می باشد.

183. رباب، دختر امرء القیس بن عدی، همسر سید الشهداء علیه السلام و مادر سکینه و علی اصغر (عبد الله) بوده.

و فاطمه بنت الحسین علیه السلام که در سفر کربلا در جمع اسیران اهل بیت بوده و همچنین وی همسر عموزاده خویش حسن بن حسن علیه السلام می باشد.

184. زخم-جراحت.

185. نظر: نگاه کردن، نگریستن.

186. کلمه ای است که در مقام اظهار دلتنگی و افسردگی و نفرت و انزجار بکار می برند.

187. غمگین

188. مادر

189. آشکار-جلوه گر.

190. بزرگ و سرور-رئیس و بزرگ قوم

191. نام مرغ و پرنده ای است که به فارسی سنگخوار گویند. شبیه فاخته و قمری است و در شناخت آب و راهها مهارت دارد و پیش از طلوع آفتاب به اندازه ده روز در پی آب خارج می شود و به لانه بر می گردد.

192. ای وای، و اخی یعنی برادرم.

193. آشکار، جلوه گر.

194. آتش افرو

195. چهار هزار نفر

196. فرزند فرزندان-نوه

197. ششم ماه محرم.

198. یعنی بیست هزار نفر

199. واضح-آشکار

200. هان والا-حرف خطاب و تشبیه، بمعنی ای-بدان و آگاه باش می باشد.

201. روشنی دیده.

202. مادر

203. باب، یعنی پدر و هكذا، یعنی: همچنین

204. دختر خُوَیلد.

205. مادر بزرگ.

306. شنیاه

207. خویشاوند- قوم و خویش

208. پدر من

209. اینجا منظور عمامه احمد مختار علیه السلام رسول پروردگار است.

210. بدون شک

211. ارفع، یعنی رفیع تر بلندتر و آغلی یعنی: بلند تر- برتر.

212. گمراهی.

213. پرچم ستایش خدا.

214. صدمه- سیلی

215. که آن.

216. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: و آن اولیای بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابی طالب و آخرهم

217. عباس ابن علی و علیه السلام اکبر حسین علیه السلام

218. خان: اینجا به معنی خانه و مرا می باشد. (فرهنگ فارسی عمید)

219. ای پسران فرزندان خواهر من

220. در متن عربی زیر، عثمان آمده که صحیح تر است، عون نیز از شهدای کربلا و برادر امام حسین علیه السلام است.

221. تنها

222. أحوال، جمع خال به معنی برادر مادر، دائی است.

ص: 207

223. یعنی حضرت ابا الفضل علیه السلام.

224. برادر

225. غضبناک - خشمگین

226. لشکر

227. سنگ.

228. بزه، یعنی: گناه-جرم.

229. شعله ور

230. بسیار زیادی.

231. عُمَرُ بن سَعْد لعین.

232. عَمْرُو بن الْحَجَّاج الزُّبَیْدِی

233. گفتگو - گفتار.

234. خاندان پیغمبر اسلام

235. امتناع، خودداری کردن.

236. برادرم

237. «هو» در اصطلاح عرفا اشاره به ذات باری تعالی دارد. و «اثناء» به معنی: ثنا گفتن و ستودن، است.

238. سخی، جوانمرد، شجاع و دلیر، حکیم و خردمند

239. دین، آئین.

240. جا، مکان.

241. پسران، جمع ابن

242. باین سبب، از آن جهت، چنین.

243. ابا الفضل

244. یعنی ای پسر دختر پیامبر خدا کال

245. سعید بن عبد الله حنفي

246. منون: اینجا به معنی «اجل و مرگ» می باشد.

247. محمد بن بشیر حضر می

248. محمد بن بشیر خر می فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ اخْتِسَابٌ وَ نَفْسِي»: «اورا و خود را در نزد خدا احتساب می کنم.

249. پسر، اینجا یعنی ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.

250. پارچه کتانی منسوب به من که بهترین انواع بُرد بوده و در یمن بافته می شده.

251. (ابن عَبْدَ رَبِّهِ) از علمای عامّه در جزوه چهارم از کتاب «عقد الفرید» خود ذکر نموده.

252. چگونه

253. چگونه-چه جور

254. نزدیک، همدم و همنشین.

255. اینجا منظور شستشوی تمام یا قسمتی از بدن با مشک» فراوان است نه با آب،

256. توره: مخلوط آهک و زرنیخ که برای ازاله موی بدن بکار می برند، در فارسی واجبی هم می گویند.

257. عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری.

258. منظور مزاح و شوخی و شادی کردن است.

259. جنگ.

260. گروه بسیاری از مردم

261. بستر-گهواره

262. جمع حَسَن، (نیکو، خوب، جمیل).

263. لوث به معنی آلودگی و دنی هم به معنی پستی است.

264، فرومایگی ها، پستی ها.

265. یعنی شنامت کاریشان مخفی نگردد و برای خودشان و مردم کار زشتشان و عمل قبیحشان آشکار گردد.

266. «مُرْتَجِرٌ» اسبخاص رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده است.

267. سه و دو، پنج نفر به اضافه چهل نفر، چهل و پنج نفر سوار بوده اند.

268. ابوطاهر محمد بن حسین بُرسی از کتاب خود معالم الدین» روایت نموده. 269، حال: وقت و زمانی که شخص در آنست را گویند.  
(فرهنگ فارسی عمید)

ز حال: یعنی از حال، از اکنون.

270. مُهاجِرٌ بن أُوسٍ.

271. آیا توبه من پذیرفته است.

272، جمع وصی.

273. اسب.

274. کمترین

275. دلیر، و به معنی شیر درنده.

276. آزموده

277. اینجا قرین به معنی بار و همراه شدن می باشد

278. دار: یعنی خانه، سرا، و بوار: یعنی هلاک شدن، نیستی. (جهنم)

279. از شانه میشم

280. پسندیده

281. مقال: یعنی گفتگو و مجال: اینجا به معنی جولانگاه و محل جولان است.

283. رَخا: یعنی خوشی

283. یعنی: ای ابا عبد الله.



284. در همین ساعت

285. سَيْف، بمعنی شمشیر و سهام، جمع سهم است، یعنی: تیرها.

26. میانه شان

287. داور

288. تهمت زدن، بدروغ نسبت خیانت به کسی دادن.

289. زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ.

290. سیزده تیر و زخم های فراوان دیگری در بدنش بود تا به شهادت رسید. (رضوان الله علیه) - (ریش، بمعنی: زخم است).

291. حدید به معنی آهن و چیز تند و تیز و بُرنده را می گویند. و در اینجا منظور شمشیر است.

292، یعنی از تشنگی جان سالم بدر نمی برم.

293. اینجا منظور سنگینی اسلحه یعنی شمشیر است.

294، سختی - رنج - خستگی

295. ای پسر

296. مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ عَبْدِ (لعنه الله).

297. پرده دریدن و پاره کردن، اینجا منظور شکستن بر پاره کردن حرمت است. 298. مِحْن: جمع محنت، به معنی بلا و اندوه و آزمایش است

299. بعضی می گویند: ناگهان و آنی یک معنی دارد، در حالی که ناگهان به معنی سرزده و بی خبر است و آنی به معنی

یک لحظه از زمان است

300. این مطلب در مقتل دیگری غیر از لُهوف آمده.

301. اینجا به معنی غم و اندوه و درد و رنج می باشد و آن لعین می گوید با کُشتن قاسم، الان داغش را بر دل حسین

می گذارم).

302. ابن فضیل ازدی (لعنة الله).

303. گمراه-لجوج.

304. صیحه و فریاد ابن فضیل ازدی ملعون.

305. پدر

306. مدد، یعنی: کمک. وصدد، یعنی: قصد

307. یاری کننده، یار و مددگار.

308. بغل-آغوش-سینه.

310. حرمله بن کاهل لعین.

311. زه کمان را گویند-روده تابیده که به کمان ببندند را(زه)گویند. [

312. اقل: کمتر

313. خون.

314. الهام شدن، خطور کردن.

315. جای آب برداشتن از رود.

316. «قبيلة بني دارم»

317. آنام: یعنی خلق، مردمان (قاتلین امام حسین علیه السلام، بد آنام، بدترین مخلوقات روی زمین هستند، بطوری که اگر خدا همه را ببخشد آنها را نمی بخشد و به جهنم می برد).

318. این مطالب داخل گروه در لهوف نیامده ولی در بعضی مقابل دیگر ذکر گردیده.

319. اینجا منظور بدترین جایگاه، یعنی جهنم می باشد.

320. استوارتر، پسناد بده تر

321. الشکر، سپاه

322. امام علیه السلام فرمودند: وای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان.

323. یعنی: ای پسر فاطمه

324. داست.

325. پیشانی

326. روز قیامت

327. قبیلة کنده

328. شمشیر

329. امام حسین علیه السلام کلاهی طلید که عرب آن را «قَلَنْسُوَه» می نامند.

330. اینجا بمعنی: لطف و ناز و نوازش است.

331. بحر بن کعب یا أبجر بن کعب.

332. خشم گرفتن و ملامت کردن

333. اَسب

334. ترجمه استاد محمد طاهر دزفولی (فریاد و اُمّاء بر آورد)

335. در همان میانه.

336. یله، یعنی: رها.

337. جمع فتنه.

338. شَبَبْتُ بن ربعی پلید.

339. شلوار تنگ و کوتاهی را برای حضرت امام حسین علیه السلام آوردند که عرب آن را «تبان» می گویند، امام آن را

نپذیرفت و فرمود: این را نمی خواهم، این لباس ذلیلان و خوارشدگان است.

340. «سَراویل» لباسی که در میان عرب ها به این نام معروف است و از جنس این است

341. بَحْرِبْنُ كَعْبٍ لَعْنَةُ اللَّهِ

342. جَهَنَّمَ

343. نام مبارک «حسین» به حساب ابجد 128 می باشد.

324. خارپشت، جوجه تیغی

345. تیرها.

346. صالح بن وهب مُزْنِي (لعنة الله).

347. برادر.

348. آنام، یعنی: مردمان، مخلوق.

349. زرعة بن شريك (لعنة الله).

350. اینجا منظور «زه کمان» می باشد.

351. رنگ.

353. یعنی: آسب

353. بسرعت-بزودی.

354. ریم به معنی «چرک» و دنس نیز به معنی «چرک و ریم و پلیدی» می باشد. 355. یعنی پنجمین نفر از پنج تن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امام حسین علیه السلام می باشد.

356. دوست مخلص و یکدل، برگزیده.

357. ایستاده، پابرجا، اینجا منظور حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

358. هِلَالُ بِنِ نَافِعٍ

359. عمر بن سعد عنیاد.

360. آب گرم و سوزان جهنم.

361. منزلگاه صدق در نزد پروردگار.

362. با یکدیگر همکاری کردن.

363. شنیع: یعنی زشت، قبیح.

364. چارو سی می شود سی و چهار

365. نعل: یعنی کفش

366. خاتم: انگشتر یا نگین انگشتر را گویند.

367. کسی که امری یا حق کسی را با وجود علم به آن انکار یا تکذیب نماید. 368. شاید اینجا به معنی کامل، رسا و اندازه باشد.

369. کیسان آبی عمره که یکی از سرداران ایرانی لشکر مختار بوده و در فیلم مختار معروف بود به کیان)

370. به روایت از این بی سعد از راویان واقعه کربلا

371. مؤلف توضیح نداده که چرا شمشیر حضرت به دختر حبیب بن بدیل داده شده،

372. منظور از «خانم خویش» حضرت زینب کبری علیها السلام می باشد.

373. ادنیا: جمع دنی به معنی ضعیف و افتاده و پست است.

374. در حال نشاط و شور و هیجان را گویند. (خرامان، دنیادن)

375. قفا: پشت سر

376. سقیفه بنی ساعده جایی بوده که گمراهان در آن مکان نشستند و به ناحق خلیفه برگزیدند و حق علی را

فضایع نمودند

377. یعنی آفتاب

378. اینجا شاید منظور حضرت علی علیه السلام است که سر مبارک حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر روی زانویشان بود و

حضرت

ص: 211

را از خواب بیدار نکردند و آفتاب غروب کرد و نمازشان قضا گردید چون حضرت بیدار گشتند و متوجه آن مطلب شدند با اشاره خورشید را برگرداندند تا حضرت علی علیه السلام نمازشان را بخوانند. و شاید هم اینجا منظور حضرت امام حسین علیه السلام باشد.

379. دختر امام حسین علیه السلام.

380. هَبْ هَبْ: نام آتشی است که هزار سال افروخته شده، تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد.

381، صاحب خبر-عالم و آگاه.

ص: 212









السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ، وَالْوَتْرَ الْمُؤْتُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعًا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ. يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دِينَهُمْ لَكُمْ بِ-الْتَّمَكِينِ مِنْ قِبَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَأَوْلِيائِهِمْ. يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّتْ وَتَنَقَّبَتْ لِقِتَالِكِ. يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ، أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِدَّةً وَجِيهًا بِ-الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي اتَّقَرَّبْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَالْيَسَّكَ بِمُؤَالَاتِكِ، وَبِ-الْبِرَاءَةِ مِنْ قَاتِلِكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبِ، وَبِ-الْبِرَاءَةِ مِنْ مَنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِنْ مَنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِكَ، وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَتْبَاعِهِمْ. بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مِنْهُمْ، وَاتَّقَرَّبْتُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَمُؤَالَاتِكُمْ، وَبِ-الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبِ، وَبِ-الْبِرَاءَةِ مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَأَوْلِيائِهِمْ. إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيائِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْ يُبَيِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاسْأَلَهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي (ثَارِكُمْ) مَعَ إِمَامٍ هُدَى (مَهْدَى) ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِ-الْحَقِّ مِنْكُمْ، وَاسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالسَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ، أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطَى مُصَابًا بِمُ-صَيْبِهِ؛ مُصِيبَهُ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَمَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمَّيَّةَ، وَ ابْنُ آكِلِهِ الْآ كِبَادِ، أَلَلْعَيْنُ ابْنُ اللَّعِينِ، عَلَى لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَ قَفَّ فِيهِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَا سَفِيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبْدِينَ، وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا، وَ أَيَّامِ حَيَاتِي، بِ-الْبِرَاءِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ، وَ بِ-الْمُؤَالَاهِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. سِيسْ صَدَ مَرْتَبَهُ بِكُوَيْدِ: اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوْلَ ظَالِمِ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ. اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنِ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ. اللَّهُمَّ الْعَنُكُمْ جَمِيعًا. سِيسْ صَدَ مَرْتَبَهُ بِكُوَيْدِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ. أَنْكَاهُ بِكُوَيْدِ: اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَ أَبَدًا بِهِ أَوْلَا ثُمَّ الْعَنِ الثَّانِي وَ الثَّلَاثَ وَ الرَّابِعَ. اللَّهُمَّ الْعَنِ يَزِيدَ خَامِسًا، وَ الْعَنِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَيْمُومًا، وَ آلَ أَبِي سَفِيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. سِيسْ بِهِ سَجْدَهُ رَفْتَهُ وَ بِكُوَيْدِ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ تَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

